

راه روشن مدیران

السلامة

شرح بخش بی بی از نهج البلاغه در دیدارهای ماه رمضان با حیات دوست
آیت الله العظمی خامنه ای (مد ظله العالی)





بسم الله الرحمن الرحيم^۱

وصیتی پرمغزو عجیب

من یک چند سطری از وصیت امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) به حضرت امام حسن مجتبی (علیه الصلوة والسلام) را انتخاب کردم؛ چون بسیار نامه‌ی مهمی است، وصیت بسیار پرمغزی است و با اینکه ماها مکرر شاید خوانده‌ایم و یکجاهایی مثلاً گفته‌ایم یا از دیگران شنیده‌ایم، درعین حال وقتی انسان نگاه میکند، میبیند که مطالب خیلی مهمی دارد. حضرت در هنگامی که از صفین برمیگشتند، در یک محلی به نام «حاضرین» یا «حاضرین» نشسته‌اند و این نامه را نوشته‌اند؛ خیلی نامه‌ی عجیبی است؛ به صورت وصیت نامه تلقی میشود؛ [البته] بعد از مقدماتی، که خلاصه‌ی آن مقدمات هم این است که میگویند من وقتی به سرکشی دنیا و شبیخون حوادث نگاه میکنم و به خودم نگاه میکنم که دارم نابود میشوم و در این طوفان حوادث دارم محو میشوم - منظورشان نزدیکی مرگ و لقاءالله است - فکر میکنم که به غیر خودم به چیز دیگری نباید فکر کنم، باید به فکر نجات خودم باشم، منتها از آنجایی که تو فرزند من هستی و بعضی از وجود من هستی بلکه همه‌ی وجود من هستی - تعبیرشان این است - لذا به تو

۱. شرح بخشهایی از وصیت امیرالمؤمنین به امام حسن (ع) در دیدار رئیس جمهور و اعضای



هم وصیت میکنم که مراقب باشی و این جهات را در نظر داشته باشی؛ البته این یک مقدمه‌ی خیلی زیبا و شیوایی است برای ورود در مطلب، و آلا خب همین‌گونه مطالب را در وصیتهای دیگر و در نامه‌های دیگر حضرت فرموده‌اند؛ نه اینکه حالا برای امام حسن مجتبی یک خصوصیتی قائل شده باشند؛ نه، یک مقدمه‌ی بلیغ شیوایی است.

زنده شدن دل با شنیدن موعظه

این چند خطی که من انتخاب کرده‌ام که عرض بکنم اینها است: «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ»^۱ دل خودت را با موعظه زنده کن؛ چون دل با موعظه نشاط پیدا میکند. البته این اندرز و موعظه را ممکن است دیگری به انسان بدهد، ممکن هم هست که خود انسان با مطالعه و تدبیر خودش را اندرز بدهد و موعظه کند.



نقش زهد در میراندن جوشش غضب و شهوت

«وَأَمْتُهُ بِالزَّهَادَةِ»؛ با پارسایی آن را بمیران. منظور از میراندن این است که آن جوشش شهوت و غضب را که در دل هست از او بگیر؛ مثل میراندن یک چراغی، یک آتشی که در عربی یا در فارسی هم هست که میگویند آتش را بکش؛ یعنی این شعله‌ی شهوت را که در وجود تو و در دل تو هست، با زهد و پارسایی از بین ببر و آن را بمیران؛ که البته زهد به معنای بی‌رغبتی است. زهد به معنای بهره نبردن از متاع دنیا نیست بلکه به معنای دل نبستن به متاع دنیا است؛ این را یادمان باشد که زهد به این معنا است. ای بسا کسانی که از دنیا بهره هم میبرند اما اصلاً دل بستگی ندارند. البته میشود آدم خودش را فریب بدهد، بگوید من حالا این استفاده‌ها را هم میکنم، دل بسته هم نیستم اما خب خود انسان خوب میتواند بفهمد؛ دیگران هم



که به آدم نگاه میکنند، میفهمند که ما واقعاً زاهدانه داریم برخورد میکنیم یا حریصانه. پس زهد هم فرونشاننده‌ی آن شعله است.

نیرومندی و نورانیت دل با یقین و حکمت

«وَقُوَّةٌ بِالْيَقِينِ»؛ و دل خود را با یقین نیرومند کن؛ که کسب یقین بکند و دل نیرو بگیرد برای مقابله‌ی با حوادث زندگی. «وَنُورُهُ بِالْحِكْمَةِ»؛ آن را با فرزاندگی و حکمت نورانی کن، که با شنیدن سخنان حکمت‌آمیز و در آنها دقت کردن و غور کردن، دل نورانی میشود. وقتی انسان با حکمت سروکار نداشته باشد و همه‌ی زندگی انسان را همین فکر سطحی برای گذراندن امور زندگی تشکیل بدهد، [دل بی نور میشود]؛ و معنای حکمت [هم] که آن فهم صحیح و خداگونه‌ی حوادث است. «آتَيْهُ اللَّهُ... الْحِكْمَةَ»؛ حکمت یعنی این. در این اصطلاحات عربی ما که معنا میکنند حکمت را، میگویند: الْحِكْمَةُ صِرُورَةُ الْإِنْسَانِ عَالِماً عَقْلِيّاً مُضَاهِياً لِلْعَالَمِ الْحَسِّيِّ؛ یعنی وجود انسان با همان معرفتش، با علمش، با آگاهی‌ها و فرزاندگی‌هایش به انعکاسی از واقعیّات عالم تبدیل بشود؛ یعنی همه‌ی واقعیّات عالم در ذهن انسان و در وجود انسان، در قلب انسان منعکس بشود؛ این معنای صحیح حکمت است، که گاهی اوقات یک چیز خیلی عادی و ساده‌ای را که همه هم می‌بینند، یک حکیم و یک فرزانه آن را آن‌چنان می‌بیند که با دید معمولی و عادی خیلی متفاوت است. به هر حال با حکمت باید [دل را] نورانی کرد؛ در سخنان حکیمانه و سخنان فرزندگان بایستی غور کرد و دل را نورانی کرد.

یاد مرگ؛ رام‌کننده‌ی دل

«وَذَلِيلُهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ»؛ دل را - همان وجود را دارد میگوید - ذلیل کن و رام کن

۱. سوره‌ی بقره، بخشی از آیه‌ی ۲۵۱: «... و خداوند به او... حکمت ارزانی داشت...»



با یاد مرگ. مراد از این ذلیل کردن، اینجا به معنی آن ذلتی که بد و زشت است، یعنی ذلت در مناسبات اجتماعی نیست. در عربی [دارد] تذلیل الصّعب، یعنی دشواری‌ها را ذلیل کردن، یعنی رام کردن و در چنگ آوردن؛ مثلاً یک اسب سرکش را وقتی می‌خواهند بگویند رام کن، می‌گویند ذلیلش کن. شما یک اسب را که ذلیل می‌کنید، یعنی همان که سوارش بشوید، آن را به چنگ بیاورید و زیران خودتان آن را رام می‌کنید و وادارش کنید که از شما اطاعت کند؛ ذلیل کردن به این معنا [است]؛ یعنی آن سرکشی‌های نفس را که در انسان و متأسفانه در همه‌ی ما وجود دارد، همه‌ی ما مبتلا هستیم، یعنی انسان به این مبتلا است، با یاد مرگ - که مرگ پایان همه‌ی چیزهایی است که نفس به آنها شوق دارد؛ در عالم حس و نشئه‌ی مُلک همه‌ی اینها از بین میرود، با مرگ نابود میشود - زیران بیاور و مهار کن و در مشّت بگیر.



وادار کردن دل به اقرار کردن به نابودی و فنا

«وَقَرِّرْهُ بِالْفَنَاءِ»؛ قلب خودت را به اقرار بیاور نسبت به فنا، او را وادار کن که به فنا و نابودی اقرار کند. خب انسان [حقیقت] مرگ را میداند، مرگ واضح‌ترین حقایق است. پیر شدن، ضعیف شدن، نابود شدن تدریجی، واضح‌ترین حقایق است که به‌طور دائم در مقابل چشم انسان هست از کودکی تا مرگ، لکن در عین حال کأنه اقرار به آن ندارد. کأنه آدم واقعاً اقرار ندارد که حالا بنا است از اینجا ما به نشئه‌ی دیگر برویم و نابود بشویم؛ چه آن کسی که به نشئه‌ی دیگر معتقد است، چه کسی که به نشئه‌ی دیگر هم معتقد نیست؛ آن چنان سرخوش از گذشت زندگی و از حضور زندگی [است] که غیبت زندگی را کأنه اصلاً قبول ندارد. می‌گوید دل خودت را به اقرار به مرگ وادار کن؛ که این البتّه باتوجه به مردگان [محقق میشود]. در شرع مقدّس یکی از چیزهایی که مستحب است، رفتن به قبرستان است؛

واقعاً چیز عجیبی است؛ بسیار هم لازم است؛ این از جمله‌ی کارهایی است که واقعاً ما نباید [از آن] غفلت کنیم؛ آدم برود قبرستان. آدم گاهی میرود قبرستان، این قبرها را که نگاه میکند، میبیند آدمهایی که شنایند، رفقای آدمند، مدّتی آدم آنها را ندیده، نمیداند اینها مرده‌اند دیگر، ناگهان میبیند عجب! عکسهای اینها همه آنجا در قبرستان است؛ این واقعاً از جمله‌ی کارهای بسیار لازم [است چون] آدم وادار میشود که به مرگ اقرار کند.

بصیرت دادن به دل نسبت به حوادث دنیوی

«وَبَصِّرْهُ فُجَائِعَ الدُّنْيَا»؛ قلب خود را نسبت به فاجعه‌هایی که در دنیا اتفاق می‌افتد بصیر و بینا کن، به او نشان بده فجایع دنیا را؛ [منظور از] فجایع دنیا فجایعی نیست که نسبت به دیگران میگذرد، یعنی فجایعی که در حدود حوزه‌ی زندگی خود میگذرد؛ یعنی همین مرگ و نابودی و پیری و نسیان و از دست دادن قوا و این کاهشهای دائمی وجود انسان که مربوط به دنیا است؛ این فاجعه‌ها اینها است.

برحذر داشتن دل از شبیخون زمانه

«وَ حَذِّرْهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ»؛ برحذر بدار خود را از شبیخون زمانه؛ این صولت زمانه و شبیخون زمانه را از حمله‌ی ناگهانی‌ای که میکند برحذر بدار. غفلت نکن که حالا وضعمان خوب است، زندگی‌مان خوب است، جوانیم، نیرومندیم، سالمیم، عزّت داریم، قدرت داریم، پول داریم؛ هرکس هرچه دارد. از این غافل نشو که همه همینها را دارند [اما] در یک لحظه از آنها گرفته میشود؛ پول دار پولش گرفته میشود؛ سالم، سلامتیش گرفته میشود؛ برخوردار از حیات، حیاتش گرفته میشود؛ برخوردار از عزّت، عزّتش گرفته میشود؛ برخوردار از قدرت، قدرتش گرفته میشود؛ هرکسی هرچه دارد،



در یک لحظه از این رو به آن رو میشود؛ این چیزی است که دائم جلوی چشم ما است، داریم می بینیم. بر حذر بدار خودت را و نفس خودت و قلب خودت را از شبیخون زمانه و مواظب باش که شبیخون زمانه دائم در کمین انسان است. البته این بر حذر بودن به این معنا نیست که کاری کنیم که این شبیخون به ما نخورد؛ نه، اجتناب ناپذیر است، چون همه چیز دنیا در حال فنا و نابودی است؛ مثل شمعی که لحظه به لحظه دارد کم میشود؛ مثل یک نواری است که لحظه به لحظه ی این نوار که یک ساعته است، چه بخواهی، چه نخواهی دارد همین طور می چرخد، اصلاً قابل توقف نیست؛ به طریق اولی قابل برگشت هم نیست، دارد میرود. شکی نیست که این شبیخون خواهد آمد برای انسان منتها انسان خودش را دل بسته نکند، اسیر نکند، بارش را سبک کند؛ جوری کند که اگر چنانچه حادثه پیش آمد، دچار حسرت نباشد **وَالْأَحَادِثُ لَا مَحَالَةَ**^۱ دیر یا زود پیش می آید؛ که حد اقلش آن است که مرگ گریبان انسان را میگیرد؛ **وَالْأَمْرُ هَمٌّ** که نباشد، بیماری هست، پیری هست، ضعف هست. کسانی را ما می بینیم در عین سلامت، در عین خوشی، با چشم بینا، بدن نیرومند، توانایی در حرف زدن و مجلس آرای [اما] بعد یک بیماری ای پیدا میکنند که چشمشان کور میشود یا حالا فرضاً به بدنشان ریشه می افتد، حالت سگته ای پیدا میکنند؛ هست، زنده است، نمرده اما در حقیقت دیگر تغییر ماهیت داده، تغییر شخصیت داده، آن آدم دیگر نیست؛ مرتب از این قبیل حوادث هم جلوی چشم ما است که داریم می بینیم؛ انسان باید خودش را از آن بر حذر بدارد.

«وَحَذَرُهُ صَوْلَةُ الدَّهْرِ وَفُحْشُ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَالْآثَامُ» یعنی او را همچنین از دگرگونی فاحش شب و روز بر حذر بدار. **تَقَلُّبُ** یعنی از این رو به آن رو شدن و دگرگون شدن. **«فُحْشُ تَقَلُّبِ»** یعنی آن دگرگونی فاحش روزگار. چنین



نیست که روزگار وقتی تغییرات ایجاد میکند، کم ایجاد کند؛ نه، تغییراتی که روزگار ایجاد میکند، فاحش است، انسان را ناگهان از یک وادی ای به یک وادی دیگری میبرد؛ از جوانی به پیری، از سلامت به بیماری، از زندگی به مرگ، از عزت به ذلت.

«وَأَعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ»؛ و براو عرضه کن خبر گذشتگان را. «وَذَكِّرْهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ»؛ و به یاد او بیاور چیزهایی را که به کسانی از اولین که قبل از تو بودند رسید. دیگر مفصل است؛ من توصیه میکنم که آقایان با نهج البلاغه انس داشته باشند. حالا من دنباله‌ی همین، دو سه نصیحت دیگر هم بکنم و صحبت‌م را تمام بکنم.

ضرورت داشتن ارتباط مستمر با معارف اسلامی

یکی همین است که توصیه میکنم آقایان با آثار اسلامی رابطه‌تان را قطع نکنید. البته ممکن است بعضی رابطه‌ی ضعیفی داشته‌اید یا نداشته‌اید، بعضی هم داشته‌اید و ممکن است در کشاکش کارهای اجرایی و وزارت و امارت و مانند اینها این رابطه ضعیف شده باشد. من خواهش میکنم و توصیه‌ی مؤکد میکنم که آقایان رابطه‌تان را با معارف اسلامی برقرار کنید؛ چون شما وزیر دولت اسلامی هستید و نمیشود ماها که مسئول درجه‌ی یک هستیم در جمهوری اسلامی، از معارف اسلامی فاصله داشته باشیم؛ باید بدانیم که اسلام چه میگوید؛ یکی همین است که با نهج البلاغه انس داشته باشید؛ البته از این واجب‌تر قرآن است. من خواهش میکنم آقایان هر روز قرآن بخوانید؛ یعنی یادتان باشد، قرآن خواندن را ترک نکنید؛ روزی بر شما نگذرد که در آن قرآن نخوانید؛ البته غیر از قرآنی که در نماز میخوانید. بعضی‌ها میگویند ما هر روز قرآن میخوانیم، منظورشان همان حمد و سوره‌ی داخل نماز است! همان هم خوب است؛ آن را هم حالا عرض میکنم. یک توصیه‌ی دیگر که به ذهنم بود، همین نماز بود که عرض کنم، پس آن را در



جایش میگویم.

پس قرآن را هر روز ولویک صفحه، نصف صفحه، هر روزی پنج آیه [بخوانید]. پنج آیه را اگر چنانچه با تدبّر بخوانید، دو دقیقه طول خواهد کشید، سه دقیقه طول خواهد کشید؛ سه دقیقه واقعاً در ۲۴ ساعت [چیزی نیست]. مثلاً گاهی میشود که ما منتظر یک فیلمی هستیم در تلویزیون - بنده چون اهل تلویزیون و رادیو هستم و تماشا میکنم؛ البته هر وقت که وقت بکنم - بنا میکند [به پخش] آن برنامه‌های مقدماتی اش که آقای هاشمی^۱ راه انداخته [یعنی] تبلیغات، با همان آهنگ مخصوص؛ بنده حساب کردم دیدم گاهی اوقات ۲۵ دقیقه، ۲۰ دقیقه فقط تبلیغات است! میبینم بنده همین‌طور نشسته‌ام منتظر آن [پای] تلویزیون؛ غفلت را توجّه کنید! واقعاً می‌بینید این چه غفلت عجیبی است؟ ۲۵ دقیقه وقت کمی است؟ [اگر] انسان بخواند نماز بخواند، در ظرف ۲۵ دقیقه میتواند مثلاً فرض کنید که به قدر بیشتر از یک شبانه‌روز نماز بخواند؛ اگر بخواند ۲۵ دقیقه را مطالعه کند، [همین‌طور]؛ مثلاً گاهی مطالعه‌ی درس بنده ۲۵ دقیقه، نیم ساعت طول میکشد؛ یک مطالعه‌ی راحت. اصلاً [اگر انسان] بخواند کتاب بخواند، سی چهل صفحه کتاب میخواند؛ ۲۵ دقیقه وقت کمی است؟ ما همین‌طور ۲۵ دقیقه را راحت صرف میکنیم. خب حالا خود آن فیلم را کار نداریم که چیست که یک ساعت، دو ساعت [حرف میشود]؛ یعنی چون بنا بر انتقاد از افراد حاضر در جلسه نداریم عرض نمیکنیم، وّالا میشد گفت! غرضم این است که حالا خود آن فیلم هرچه [میخواهد باشد]. خب فیلمهای خوب هم انصافاً هست. حالا فیلم هم ممکن است خوب یا بد [باشد]؛ خود آنکه حالا یک ساعت، یک ساعت و نیم، گاهی اوقات مثلاً ۱۰۰ دقیقه طول میکشد، این هیچ، ۲۰ دقیقه، ۲۵ دقیقه هم مقدمات

۱. آقای محمّد هاشمی (رئیس سازمان صداوسیما)

۲. خنده‌ی معظّم له و حضار



شد. خب آدم که ۲۵ دقیقه برای مقدمات صرف میکند، چه اشکال دارد که ۳ دقیقه هم صبح قرآن بخواند؟ قرآن شوخی است؟

و من به شما عرض بکنم، این مسئولین بعضی از این کشورهای عربی که اصلاً هم با قرآن وجودشان و زندگی‌شان هیچ ارتباطی ندارد - شماها بر اساس قرآن دارید حرکت میکنید و زندگی میکنید و حکومت میکنید، آنها با قرآن زمین تا آسمان فاصله دارند - اما با قرآن انس دارند. از خود همین، آدم خوشش می‌آید که یک چیزی بین آنها هست. به نظر من باید با قرآن [مأنوس بشوید]. البته شما دیگرانهای نیستید که بگویید خب حالا قرآن را بخوانیم برای ثوابش؛ نه، برای ثوابش بخوانید اما ثوابش برای شماها آن است که معنایش را که میفهمید هیچ، تدبر هم نکنید؛ یعنی واقعاً با تدبر و تأمل در قرآن [باشد]؛ قرآن، نهج البلاغه که حالا عرض کردیم، گاهی حدیث مثلاً تحف العقول خیلی خوب است. البته سابقها در دولت این معمول بود - حالا معمول نیست - که یک حدیثی خوانده میشد؛ خب خوب بود، بد نبود؛ حالا هم یا به آن شکل یا به هر شکلی که مصلحت بدانید [انجام شود]. من نمیخواهم یک شکل خاصی را حتماً بگویم که این جور باشد؛ نه، بالاخره باید با معارف انس داشته باشید؛ این یک نکته.

لزوم اختصاص دادن وقتی خاص برای توجّه و ذکر خدا

نکته‌ی دیگر این است که میخواهم عرض بکنم آقایان! یک وقتی را در شبانه‌روزان بگذارید برای کار شخص خودتان؛ کار مردم نه، کار خودتان؛ یک وقتی را برای این باید بگذارید. البته همه‌ی کار شبانه‌روزان که کار برای خدا باشد، [آن] کار مثل عبادت هم هست اما غیر از آن [را میگویم]؛ چرا میگویم این را؟ این را درست توجّه کنید تا شبهه نشود که خب ما که داریم مثلاً [کار میکنیم]، وزارتخانه هم برای خدا است؛ بله من میدانم و قبول هم دارم که وزارتخانه واقعاً برای خدا است در جمهوری اسلامی منتها



وزارتخانه را حتی در جمهوری اسلامی دو جور میشود اداره کرد، دو جور میشود در وزارتخانه بود؛ یکی اینکه برای خدا باشد، یکی آنکه برای شیطان؛ در جمهوری اسلامی هم میشود. برای اینکه بتوانید وزارتخانه را برای خدا اداره بکنید، محتاج آن چند دقیقه و نیم ساعت وقتی در روز هستید که برای خودتان بگذارید؛ این عرض من.

یک رابطه‌ی شخصی با خدا به‌طور مرتب داشته باشید؛ یعنی ذکر، توجه، انابه. انابه‌ی به پروردگار یعنی تضرع کردن، به خدا برگشتن، که واقعاً خدا انسان را هدایت میکند. یعنی یک عامل قطعی برای هدایت وجود دارد که [جای] شک ندارد و آن انابه است، که «وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ»؛ این وعده‌ی الهی است، شک و تردید ندارد. هر که انابه کند، خدا هدایتش میکند. خب ما به هدایت احتیاج داریم. در همین کار زندگی‌مان، که زندگی ما امروز بحمدالله آمیخته‌ی با دین است، به هدایت احتیاج داریم؛ در روابطمان با دنیا، در روابطمان با کار، در روابطمان با مردم، در روابطمان با مسائل فنی که در اختیار ما است به هدایت الهی احتیاج داریم؛ بدون هدایت الهی که نمیشود؛ و شما آن چند دقیقه در هر شبانه‌روزی را فارغ کنید برای خودتان؛ بهترین وقتش هم به نظر من صبح است؛ صبح زود، مثلاً پیش از اذان صبح؛ [اگر] بشود، یک چند دقیقه‌ای بیدار بشوید؛ یک ربع ساعت، بیست دقیقه پیش از اذان صبح آماده باشید تا فرض کنید که یک ربع، بیست دقیقه بعد از اذان صبح یا حداکثر نیم ساعت بعد از اذان صبح، یک سه ربع ساعتی در این فاصله‌ی این دو طرف اذان صبح همه‌ی این کارهایی که گفتم، قابل عمل است. یک نماز صبح خوب، اگران شاء الله بشود، قبل از نماز صبح یک ده یازده رکعتی نافله‌ی شب - که بسیار بسیار برکات دارد و خیلی خوب است - بعدش هم یک، یک ربع بیست دقیقه‌ای تعقیبات، توجه، دعا، ذکر؛ اگر توانستید و تعقیب ماثور

خوبی پیدا کردید و به دست آوردید، چه بهتر؛ [اگر] هم نشد، همین طور در سجاده‌تان بنشینید با خدا حرف بزنید؛ میدانید هم که در حرف زدن با خدا لازم نیست انسان به زبان بیاورد؛ البته به زبان آوردن بهتر است اما نخواستید هم، انسان در دلش با خدا حرف میزند؛ این [رابطه] را ایجاد کنید، این رابطه را شما لازم دارید.

من به شما عرض بکنم، بار شماها خیلی سنگین است؛ شماها که می‌گوییم، یعنی خود من هم یکی از شما هستم؛ بار مجموع ماها؛ برای خاطر اینکه ما آن نظام مستبدی نیستیم که بخواهیم با زور مردم را اداره کنیم؛ آن نظام مرتبط با دنیا و تسلیم‌شونده‌ی در مقابل قدرتهای دنیا هم نیستیم که بخواهیم به کمک آنها [مدیریت] بکنیم - اگر چه کمک آنها به درد هم نمی‌خورد؛ حالا وضع همانهایی را که کمک میکنند مثل ترکیه و سعودی و پاکستان و مانند اینها، ببینید که از ما خیلی هم بدتر است - این نظام یک حرف نهم برای دنیا آورده، یک حرفی که شاید در یک میلیارد مسلمان یا بیشتر از یک میلیارد انسان موج انداخته؛ چیز کوچکی هم نیست؛ نظامی را بر اساس این حرف می‌خواهید شما اداره کنید؛ این بار بسیار سنگینی است؛ بدون کمک الهی امکان‌پذیر نیست. در سوره‌ی شریفه‌ی مزمل می‌فرماید: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ. وَأَنْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا إِنْ سَأَلْتَنِی عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»؛ شب را بیدار شو یا نیمه‌ی شب یا کمتر یا بیشتر - خدای متعال به پیغمبر می‌فرماید - عبادت کن، نماز کن، خودت را آماده کن زیرا که ما بر تو سخن سنگینی را می‌خواهیم فرو بیاوریم که همان سخن اسلام است؛ یعنی همین است که الان شما دارید. رسالت شما همان رسالت پیغمبر است؛ البته رسالت پیغمبر در حدّ اعلاّش است؛ خوب ما آن خرده‌ریزه‌هایش را داریم جمع می‌کنیم در شعاع کار آن بزرگوار. بالاخره [نسبت] ظرفیت وجود ما و این کار، میشود مثل ظرفیت وجود پیغمبر و آن

کار دیگر. بنابراین به این خودسازی احتیاج داریم؛ این یک نصیحت که میخواستم عرض بکنم، که میشود عبادت و دعا و نافله و توسل و ذکر و [زیارت] قبور شهدا و از این [قبیل] چیزها.

اهمیت دقت شدید در صرف بیت المال

درمورد کارهای مربوط به دولت هم دو نکته‌ی اصلی میخواهم عرض بکنم؛ یکی اینکه آقایان در صرف بیت المال حتی وسواس به خرج بدهید! یعنی هر چه ممکن است، بیت المال را کمتر مصرف کنید، تا آنجایی که میشود. سرقرانش و بخصوص در پولهای خارجی واقعاً سَرِ یک شاهی اش امساک کنید؛ این جور نباشد که پولی باشد، همین طور خرج کنیم روی ملاحظات و از این قبیل؛ مانند روشن سلاطین و روش حکام بی رگ کشورهای آن چنانی که همین طور آقاوار خرج میکنند، برای خودنمایی پول میدهند یا کارهایی مانند اینها میکنند. من در یکی از این مجله‌های خارجی همین تازگی‌ها خواندم که یک پادشاهی از این پادشاه‌های بدبخت مفلوک امروز دنیا رفته در یک هتلی یک مهمانی داشته، چند نفر جمع بوده‌اند و مثلاً چند صد هزار دلار خرج آن مهمانی اش شده که آنجا خرج کرده و مهمان کرده و مانند اینها؛ بعد که صورت حساب را داده، بیش از ۱۷۰ هزار دلار هم [داده]، گفته این هم یک هدیه‌ی ناقابلی است برای مستخدمین؛ آن وقت در آن مجله‌ی خارجی مسخره‌اش کرده بودند که مثلاً «هی! حساب تو هم که خوب نیست! چون تعداد مستخدمین که این قدر است، تو اگر میخواستی به هر نفری این قدر هم بدهی، مثلاً این جوری میشد.»؛ یعنی مچل^۱ [هستند]؛ این کارهایی که سلاطین میکردند و دارند میکنند؛ شأن ماها اجل از این جور خرج کردن‌ها باشد؛ خرج، به حساب [باشد]؛ شوخی هم ندارد، رودربایستی هم [ندارد]. البته عقلای دنیا هم که اهل دین

۱. آن که مورد تمسخر و طعنه قرار گرفته است.

نیستند، امروز درست خرج میکنند؛ گاهی از ماها بهتر، درست‌تر خرج میکنند. شوخی که نداریم، یک دلار میخواهد خرج کند، یک دلار باید در جایش خرج بشود، بیخودی خرج نمیکند.

غرض، در صرف و خرج بیت‌المال واقعاً وسواس به خرج بدهید؛ آن وقت مسئله‌ی تجملات و این [قبیل] حرفها واقعاً باید جدی گرفته بشود، که ما آن وقت هم گفتیم و خب یک خرده هم موج برداشت و بعضی‌ها هم شروع کردند کارهایی کردن و بعضی‌ها هم جداً کار خوب کردند و بعد هم یواش یواش مثل اینکه فراموش شد و حالا هم باز یک خبرهایی برای من می‌آورند، که باید یک جلسه‌ی آن جوری درست کنیم و باز دوباره آنها را بگوییم؛ مگر اینکه ان شاء الله در این جلسه که گفتیم تأثیر ببخشد. حالا چون نمیخواهم انتقاد بکنم، لذا دیگر این قسمت را هم خیلی دنبال نمیگیرم، وَاَلَا جا داشت برای گفتن. خلاصه با تجمل و مانند اینها باید واقعاً مقابله کنید؛ تعویض وسایل، تجدید ظواهر محل کار یا مانند اینها یا سفرهای زیادی؛ این یک نکته است که خواستم عرض بکنم.

ضرورت حاکم شدن روحیه‌ی حزب‌اللهی

نکته‌ی دوم هم مسئله‌ی اشخاصی [است] که در وزارتخانه هستند. من یک وقتی به یکی از برادرها گفتم واقعاً آنچه به نظر بنده میرسد که وظیفه‌ی ماها است، این است که بر وزارتخانه محیط حزب‌اللهی حاکم باشد؛ این حاصل قضیه است؛ آدمهای حزب‌اللهی در وزارتخانه باید تقویت بشوند. البته [منظور از] حزب‌اللهی فقط هم آبدارچی نیست! متخصص حزب‌اللهی هم داریم، مدیر حزب‌اللهی هم داریم؛ آن که متدین است، آن که مؤمن است، آن که واقعاً به دین و اسلام و انقلاب و امام و این راه شما معتقد است؛ آن هم که (... نقص صوت...) چه جوری استفاده کنید. اگر

می بینید نمیتوانید استفاده کنید رودربایستی نکنید، کنار بگذارید؛ مثل یک دندان فاسد بکنید دور بیندازید؛ اصلاً ملاحظه نکنید؛ که من حالا اگر فرصتی شد، ان شاء الله یک روزی در یکی از همین جلسات، آن فرمان حضرت به مالک اشتر را ان شاء الله برایتان میخوانم،^۱ که آنجا حضرت از توجه به خاصه برحذر میدارند مالک اشتر را؛ خاصه یعنی همین، آدمهای قشرهای مشخصی، گروههای کوچک مشخصی که فشارشان بر آدم زیاد است، توقعاتشان زیاد است، شکرشان کم است، در حوادث بزرگ هرگز از ما دفاع نمیکنند، در روز شدت پیدایشان نیست، در روز رخاء و راحت از همه بیشتر توقعات دارند؛ ول کنید اینها را؛ یک عده متدین، بچه مسلمانها را بیاورید، از آنها بخواهید کار کنند؛ و مثل خودتان کار میکنند. به جان شما اگر چنانچه در یک برهه ای اسم هر کدام از شماها به عنوان یک وزیر می آمد، در انقلاب کسانی بودند که ماها را که اسم امثال شماها را می آوردیم مسخره میکردند؛ این را بدانید! یک برهه ای از زمان بود که کسانی امثال شماها سرکار بودند، اسم مرحوم رجایی به عنوان وزیر آمد، مچل کردند، مسخره کردند، آخر هم قبول نکردند. بالاخره میدانید که مرحوم رجایی مدتها سرپرست وزارتخانه بود، وزارتش را قبول نکردند؛ قبول نداشتند آدم حزب اللهی را. درحالی که امثال شماها خب دارید وزارتخانه ها را اداره میکنید؛ مگر نیست؟ خب دارید خوب هم اداره میکنید الحمدلله؛ لااقل نظر خودتان این است که خوب دارید اداره میکنید!^۲ حدّاقل قضیه این است. مگر همان اقلیت؛^۳ آنها شما را قبول ندارند؛ ملاحظه شان را نکنید. حواستان جمع باشد که ملاحظه ای آنها را که قبولتان ندارند نکنید. همین است دیگر! [باید] حزب اللهی، بچه مسلمان، متدین و مذهبی بیاید. شما

۱. ص ۱۹۰

۲. خنده ی معظّم له و حضار

۳. یکی از حضار: «نظر مردم هم همین است.»

که یک مسلمان متدینی هستی چطور میتوانی یک وزارتخانه را اداره کنی [اقلاً] فلان مذهبی نمیتواند بیاید مدیریت شما را اداره کند؟ باید حتماً یک طاغوتی، یک آدم غیر معتقد، یک آدم لگدزن به انقلاب و به اساس نظام بیاید؟ چه لزومی دارد؟ بچه مسلمان‌ها، بچه متدین‌ها، معتقدین به نماز، معتقدین به نماز جماعت، معتقدین به دعا، معتقدین به توسل، معتقدین به انقلاب، آنهایی که امام را قبول دارند [بیایند].

این هم عرایض ما که یک خرده این فصل عرایض ما این دفعه طولانی شد؛ ان شاء الله تجربه‌ی بدی نشود برایتان. حالا یک صلوات بفرستید.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حقیقت تقوا

... بنده یک چند جمله‌ای از نهج البلاغه را انتخاب کردم که عرض بکنم؛ یعنی بخوانم مثل آن دفعه و ترجمه کنم. لکن قبل از آن چون موضوع تقوا است و آنچه در این کلمات شریف مورد بحث است، تقوا است، راجع به تقوا چند جمله‌ای عرض بکنم که ان شاء الله مفید واقع بشود. یک رابطه‌ای بین تقوا و روزه هست. در قرآن، در آیه‌ی شریفه‌ی روزه که میفرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ»^۱، آخر آیه دارد «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۲ که از این خوب میشود فهمید که یکی از غایات روزه، حصول تقوا است که با روزه گرفتن و با فرض^۴ صیام، انسان به تقوا برسد؛ حالا تقوا چیست؟ درباره‌ی تقوا یک اشتباهی در ذهن بسیاری وجود دارد که، خیال میکنند تقوا عبارت است از انجام کارهای خوب و ترک کارهای بد؛ یعنی نفس

۱. شرح بخشهایی از خطبه‌ی ۱۶ و ۸۳ در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت در ماه مبارک رمضان، ۱۳۷۲/۱۱/۲۷

در ابتدای این دیدار، حجت الاسلام والمسلمین اکبر هاشمی رفسنجانی (رئیس جمهور) مطالبی بیان کرد.

۲. سوره‌ی بقره، بخشی از آیه‌ی ۱۸۳؛ «... روزه بر شما مقرر شده است، همان‌گونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود...»

۳. همان؛ «... باشد که پرهیزکاری کنید.»

۴. فریضه، وجوب

«فعل» و «ترک» را تقوا میدانند؛ درحالی که تقوا آن چیزی است که فعل و ترک و بسی فعل و ترکها از آن ناشی میشود. تقوا یک حالتی است، قائم به نفس انسان، شاید مثلاً بشود تعبیر کرد که یک ملکه است؛ به هر حال یک حالتی است در انسان؛ تقوا عبارت نیست از اینکه انسان نماز بخواند؛ نماز خواندن ناشی از تقوا است، دروغ نگفتن ناشی از تقوا است، تخطی از حدود نکردن ناشی از تقوا است. حالا تقوا چیست؟

من یک شرح کوتاهی در باب تقوا عرض بکنم. ببینید حالا شما در قرآن در سوره‌ی شعراء وقتی ملاحظه کنید، می‌بینید که شرح حال انبیا [هست که] اول راجع به حضرت موسی مختصری هست و بعد وارد میشود به سلسله‌ی انبیا و از نوح و هود و ثمود و شعیب و بقیه‌ی پیغمبران و هفت هشت پیغمبر را آنجا ذکر میکند. همه‌ی پیغمبران وقتی که مبعوث میشوند این جوری است: «إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ^۱ يَا أَخُوهُمْ نُوحُ أَلَا تَتَّقُونَ^۲؟» یعنی اولین خطابش در درجه‌ی اول به یک جمعیت کافری که به هیچ چیز اعتقاد ندارند این است که شما چرا تقوا پیشه نمیکنید؟ حتی قبل از ایمان و گرایش به پیغمبر، مسئله‌ی تقوا مطرح است؛ چرا شما تقوا ندارید؟ بعد بلافاصله [میگوید]: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ^۳»، من به سوی شما پیامبر امینی هستم و پشت سرش باز [میگوید]: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا^۴»؛ اینجا تقوای خدا است، اتَّقُوا اللَّهَ است؛ در آن اولی ندارد «الَا تَتَّقُونَ اللَّهَ؟» میگوید: «الَا تَتَّقُونَ، چرا تقوا ندارید؟ بعد در مقام دعوت که میخواهد بگوید مرا اطاعت کنید، میگوید «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»؛ تقوای خدا پیشه کنید و از من اطاعت کنید. یعنی اطاعت از پیغمبر که همان مسلمانی است، رتبه‌اش بعد از تقوا است؛ خب اینجا ببینید در مرتبه‌ی قبل از اعتقاد انسان به دین خدا مطرح میشود

۱. سوره‌ی شعراء، بخشی از آیه‌ی ۱۲۴: «آنگاه که برادرشان هود به آنان گفت: ...»

۲. سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۱۰۶: «آنگاه که برادرشان نوح به آنان گفت: آیا پروا ندارید؟»

۳. سوره‌ی شعراء، از جمله آیه‌ی ۱۰۷

۴. سوره‌ی شعراء، از جمله آیه‌ی ۱۰۸

که انسان باید تقوا داشته باشد تا دین خدا را قبول کند. این حالا یک دسته از آیات که از این قبیل آیات در قرآن کریم زیاد است.

از آن طرف در مراحل بالای ایمان هم ناگهان می‌بینیم که تقوا ظاهر میشود؛ مثلاً فرض کنید در اول سوره‌ی بقره که می‌فرماید: «ذَلِكِ الْكِتَابُ لِارْبَ فیه»، این قرآن محل تردید و ریبی نیست و «هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ»^۱، هدایت است برای افراد باتقوا؛ هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ! خب، باید کسی مسلمان شده باشد، مؤمن شده باشد، اهل قرآن شده باشد، با قرآن رابطه داشته باشد تا بعد بتواند از قرآن هدایت بگیرد؛ نوبت تقوا اینجا است؛ یعنی بعد از ایمان و بعد از اعتقاد به خدا و عمل صالح و مانند اینها، نوبت هدایت‌گیری از قرآن که میشود، باز اینجا تقوا مطرح میشود. پس ببینید تقوا یک حالتی است که هم می‌سازد با اینکه مطلوب واقع بشود در قبل از ایمان و هم اینکه در مراحل بالا و برای کسب هدایت و مانند اینها [باشد]؛ یا مثلاً «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» و يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ^۲ که حالا درباره‌ی آن بعداً بحث میکنم.

حالا مفهوم تقوا را با استفاده‌ی از این آیات اجمالاً عرض میکنم. تقوا عبارت است از آن حالتی که در انسان ممکن است به وجود بیاید، و نشانه‌ی آن عبارت است از توجه به رفتار و اعمال و جهت‌گیری و کاری که انسان میخواهد انجام بدهد، [یعنی] توجه به خود؛ این معنای تقوا است. تقوا یعنی انسان از کار خود و آنچه انجام میدهد و آن اِتِّجَاه^۳ و جهت‌گیری‌ای که انتخاب میکند غافل نماند و، دستخوش غفلت نشود؛ بیدار خود بودن و توجه به کار خود داشتن؛ این معنای تقوا است. یک مثال رایجی در بین محدثین و فقها و علمای اخلاق و مانند اینها وجود دارد که وقتی راجع به تقوا صحبت میکنند میگویند چطور وقتی که آدم متوجه، آدم

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲

۲. سوره‌ی طلاق، بخشی از آیه‌ی ۲ و بخشی از آیه‌ی ۳: «... و هرکس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار میدهد؛ و از جایی که حسابش را نمیکند، به او روزی میدهد...»

۳. گرایش

آگاه در یک خارستانی حرکت میکند و میخواهد راه برود، اطراف خودش را نگاه میکند، دامن لباسش را جمع میکند، مواظب است که پایش را روی خار و پهلوی خار نگذارد؛ آن حالت توجه عبارت است از تقوا. انسان دو جور میتواند در یک منطقه‌ی خارستان حرکت کند: یکی اینکه همین‌طور بی‌توجه، غافل، سربه‌ هوا راه بیفتد برود؛ خب بدیهی است که لباسهایش به خارها گرفته خواهد شد، بدنش مجروح خواهد شد. یک جور هم نه، انسان دقیق مواظب باشد که پا را کجا خواهد گذاشت؛ این حالت دوم، همان حالت تقوا است؛ بنابراین نقطه‌ی مقابل تقوا فسق نیست، نقطه‌ی مقابل تقوا غفلت است، بی‌خودی است، بی‌پروایی است. فرض بفرمایید که انسان در یک جاده‌ی وسیع بدون رفت و آمد اتومبیل، وقتی سوار ماشین است و خب خیلی راحت حرکت میکند - یعنی بدون هیچ ملاحظه‌ای - و با رفیق بغل دستی‌اش صحبت میکند، چایی میخورد، سیگار میکشد، [در واقع] پشت فرمان هم نشسته، دارد میرود و هیچ مشکلی ندارد؛ این یک حالت است در راننده، یک حالت هم جاده‌ی لغزنده‌ی کوهستانی پُرپیچ و خم است که دائم مواظبید؛ مواظب اطرافتان، مواظب روبرویتان، مواظب وضع ماشین، مواظب آمپرهای گوناگون ماشین که بنزینش چطور است، روغنش چطور است، سرعتش چطور است؛ یعنی آن حالت توجه کامل که آدم متوجه خودش باشد و در حال غفلت نباشد، تقوا است. خب، اگر این حالت توجه به خود، براساس یک هدف خدایی باشد - یعنی انسان به خودش توجه کند تا اینکه از راه خدا دور نیفتد - میشود تقوی الله؛ اما اگر چنانچه نه، این برای خاطر کار خدایی نباشد، برای خاطر مصالح خودش باشد، تقوی الله نیست، اما تقوا است.

حالا وقتی که مثلاً فرض کنید که پیغمبری ظهور میکند یا یک مصلحی وقتی که می‌آید دوجور میشود با سخن او روبرو شد: یکی بیاید داد بزند،



فریاد بزند، تو سرخودش بزند که داریم غرق میشویم، دارید از بین میروید؛ خب انسان ممکن است همین‌طور یک نگاهی بکند از سرسیری و با حال بی‌اعتنائی و مانند اینها و دنبال کار خودش برود؛ این یک جور است که خلاف تقوا است. یکی هم این [طوراً] که توجه کنیم ببینیم خب این [شخص] واقعاً چه میگوید و قضیه چیست؟ آیا واقعاً در خطریم؟ آیا واقعاً چیزی ما را تهدید میکند؟ آیا واقعاً عذاب خدا در انتظار ما است؟ آیا واقعاً این پیام از طرف یک مقام فوق انسانی و فوق طبیعی دارد؟ این حالت «ببینیم قضیه چیست»، حالت تقوا است که اگر پیغمبران با این حالت از مردم روبه‌رو میشدند، کارشان حل بود، مسئله‌شان روشن بود. غالباً پیغمبران در درجه‌ی اول با حالت «ولش کن» مردم که حالت بی‌اعتنائی و بی‌اهمیتی و بها ندادن به حرفی که یک پیغمبر دارد میزند و راحت او را متهم کردن و که تو یک بشر معمولی هستی و [کار] تو برای جاه طلبی است، رو به رو شدند؛ آن حالت توجه و هشیاری و انتباه^۱ و وانگیزه‌ی این معنا که ببینیم که چه مصلحت ما است و چه برای ما لازم است، در مخاطبین پیامبران وجود نداشته؛ آن وقتی که آنها گله و شکایت داشتند، از این گله و شکایت داشتند که این حالت توجه و تقوا اگر وجود میداشت، خاطرشان آسوده بود. تقوا این است که می‌بینید در اول کار و قبل از ایمان هم این حالت لازم است؛ اگر این حالت بود، انسان به سخن حق توجه میکند، ایمان می‌آورد؛ اگر نبود به سخن حق توجه نمیکند، ایمان هم نمی‌آورد. در همه‌ی مراحل زندگی همین جور است. در هر مرحله‌ای که هستیم اگر متوجه کار خودمان باشیم، ببینیم که واقعاً چه چیزی برای ما لازم است، چه چیزی ما را تهدید میکند، چه چیزی ما را نجات میدهد، اگر توجه داشته باشیم، این حالت توجه، تقوا است.

در آن خطبه‌ی معروف: «إِنَّ مَن صَرَّحَتْ لَهُ الْعَبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِّنَ الْمُثَلَّاتِ

حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ^۱ همین [آمده] است؛ امیرالمؤمنین در این خطبه میگوید که اگر کسی ببیند که در تاریخ چه گذشته و سرنوشت ملت‌ها و حکومت‌ها و اشخاص و مانند اینها را مشاهده کند، در تاریخی که در مقابل چشم او هست انتقام‌های الهی را ببیند، اگر کسی این را دیده باشد، تقوا موجب میشود که در جای شبهه‌ناک هم پا نگذارد؛ چون میدانند که این شبهه احتمال دارد که به خطا منتهی بشود و خطا چگونه عکس‌العمل سختی دارد. کلام امیرالمؤمنین است که: «إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبَرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ» - این عقوبت‌های تاریخ، این حوادث تاریخ، اگر جلوی چشم کسی باشد، تقوا مانع میشود که این حتی کار شبهه‌ناک بکند؛ مگر کسی از تاریخ غافل باشد و از سرگذشت گذشتگان بی‌خبر و بی‌اطلاع باشد؛ آن وقت نه، ممکن است در کار شبهه‌ناک وارد بشود. غرض آنجا تقوا در کلام امیرالمؤمنین این [طور] است. یا یک جمله‌ی دیگر در نهج‌البلاغه «أَلَا إِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلٍّ» که از آن عبارات بسیار زیبای امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه است، مضمونش این است که تقوا آن مرکب رام و همواری است که شما سوارش شدید؛ «حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا»، و زمامش را در دست گرفتید؛ «وَأَعْطُوا أَرْقَمَتَهَا»^۲، و راحت همان جایی که میخواهید حرکت میکند؛ شما یک اسب رهواری را فرض کنید که بر آن سوارید، زمام اسب و افسار اسب هم دستتان است و به میل خودتان او را هدایت میکنید و میروید؛ این تقوا است. این حالت توجه و انتخاب و گزینش از روی اراده و اختیار و بیداری، نه از روی غفلت؛ که نقطه‌ی مقابلش آن حالت غفلت است. این خلاصه‌ای در باب تقوا که اگر کسی این حالت را داشته باشد آن وقت او کار خوب را انجام میدهد؛ کار بد را انجام نمیدهد؛ آنچه انسان را به خدا نزدیک کند، آن را انجام میدهد، آنچه انسان را از خدا دور کند، آن را انجام نمیدهد. و

۱. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۶

۲. همان



در حالت روزه، اینکه انسان مدام می‌خواهد که یک چیزی مرتکب بشود - [مثلاً] یک غذایی بخورد، انسان عادت دارد دیگر که یک چیزی بخورد، بیاشامد، لذات زندگی - و مدام خودش را باز میدارد، حالت توجه به خود را می‌دهد؛ روزه تقوا را، حالت هشیاری و انتباه و تسلط بر نفس و توجه به کار خود را به انسان می‌بخشد که باید قدر این [حالت] را دانست.

توصیه‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به داشتن تقوایی ویژه

حالا در این روایت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ»، تقوا پیشه کنید؛ «تَقِيَّةً»، تقوا پیشه کردن کسی که این خصوصیات را دارد: «مَنْ سَمِعَ فَخْشَعَ»^۱؛ البته این کلمات، واقعاً کلمات بزرگ‌ترین فرزانه‌ی تاریخ، بعد از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) [است]؛ یعنی باید با همان عمق نگاه کرد به این کلمات؛ [چون] خیلی چیزهایی هست که در لفظ و ترجمه نمی‌آید، باید با اعتنا و اطمینان به بزرگی گوینده، خود انسان فکر کند و اعماق آن را پیدا کند. انسانهای فرزانه واقعاً این‌طور برخورد میکنند با این جور کلمات. «سَمِعَ فَخْشَعَ»، آن کسی که شنید سخنی را و در مقابل آن دل او رام شد و خاشع شد - خشوع به معنی تواضع کردن نیست و با خضوع فرق دارد. خشوع این است که انسان در درون، تسلیم یک حقیقتی، یک عظمتی بشود، قلب او تسلیم و رام بشود در مقابل یک عظمت - به این می‌گویند خشوع؛ تقوای چنین کسی را داشته باشید که سخنی را میشنود و در مقابل عظمت آن سخن و حقانیت آن سخن، در دل تسلیم میشود. «وَاقْتَرَفَ فاعترف»^۲، تقوای کسی که پا در ورطه‌ی خطا گذاشته اما اعتراف میکند که خطا کرده و پا در ورطه‌ی خطا گذاشته؛ این لازمه‌ی تقوا است. کسی تقوا داشته باشد، تا گناه کرد و اشتباهی از او سرزد، فوراً اعتراف میکند که اشتباه کردم؛ آدمی

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۳

۲. همان

که تقوا نداشته باشد، غافل باشد، نه، صد [جوراً] گناه هم میکند و اصلاً نمیفهمد که گناه کرده، نمیفهمد که اشتباه کرده؛ در یک آیه ی قرآن هست «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَتَّهُمْ طَيْفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا»^۱، به مجرد اینکه باد شیطان به تنش میخورد، این فوراً به خود می آید و تذکر پیدا میکند. «وَوَجَلَ فَعَمِلَ»؛ تقوای آن کسی که اندیشناک بشود و بر اثر این اندیشناک شدن عمل بکند؛ یعنی صرف اندیشناک شدن و ترسیده شدن در دلی که در عمل انسان تأثیری نداشته باشد. «وَحَازَرَ قَبَادِرَ»، نسبت به چیزی حالت هشدار پیدا کند و بلافاصله عمل کند. من امروز چون بعد از «حَازَرَ» هم یک «حُذِرَ» دارد، گفتم به لغت نگاه کنم ببینم تفاوت اینها چیست؟ به نظرم این جور رسید که «حَازَرَ» یعنی کسی که استشمام میکند خطری را از طرف مقابل، از یک نقطه ای؛ خب بعضی آدمهایی که خطری را استشمام میکنند هستند که تنبلی به خرج میدهند؛ یعنی واقعاً میفهمند یک خطری هم هست اما حوصله ی اینکه حالا یک کاری انجام بدهند ندارند [به خاطر] آن لشی و به اصطلاح آن حالت لختی و مانند اینها کاری انجام نمیدهند؛ اما یکی هست که به مجرد اینکه احساس خطر کرد، بلند میشود، «قَبَادِرَ» یعنی این، «حَازَرَ قَبَادِرَ» [یعنی] بلافاصله مبادرت کند و اقدام بکند. «حَازَرَ قَبَادِرَ» آيَقَنَ فَأَحْسَنَ؛ وقتی به چیزی یقین پیدا کرد. آنچه یقینیات او است، آنها را دیگر بخوبی انجام بدهد. «وَعُتِرَ فَأَعْتَبَ»؛ در معرض عبرتها قرار بگیرد و عبرت بگیرد؛ نه اینکه عبرتها فراوان باشد و انسان عبرت نگیرد. لازمه ی تقوا عبرت گرفتن است؛ یعنی یکی از نتایج تقوا این است که انسان عبرت میگیرد. آدم بی تقوا و غافل، هزار عبرت هم از مقابلش عبور میکند و هیچ چیز سرش نمیشود و عبرت هم نمیگیرد. «وَحُذِرَ فَحُذِرَ وَزُجِرَ فَازْدَجَرَ»؛ «حُذِرَ» در اینجا یعنی بر حذر داشته بشود؛ یعنی از طرف پروردگار عالم، پیغمبران و داعی آسمانی انسان را بر حذر بدارد از یک کاری و او بلافاصله از این کار دست

بکشد. «وَأَجَابَ فَأَنَابَ وَرَاجَعَ فَتَاب»^۱ که واقعاً این عبارتها به قدری پُرمغزو و ضمناً زیبا و ادبی است که انسان حیرت میکند؛ در واقع همین طور دست ماها می افتد و ما دستمالی اش میکنیم؛ واقعاً حیف است که این جور ما حالا کلمه کلمه و بدون اینکه آن لطافت‌های ادبی اش درست روشن بشود برای خودمان، میخوانیم، اهانت است به این کلمات؛ به یک معنا شاید بشود گفت اهانت است ولی خب حالا چون برای عمل است [میخوانیم]. «أَجَابَ فَأَنَابَ» یعنی پاسخ دعوت الهی را بده و این پاسخ دادن با انابه همراه باشد؛ یعنی حقیقتاً رو آوردن و فقط یک پاسخ سربه‌هوایی نباشد؛ حقیقتاً قبول کند دعوت الهی را و به آن طرف حرکت بکند. تا آخر عبارت که دیگر خیلی زیبا [است]؛ این عبارات جزو آن خطبه‌ای است که معروف است به خطبه‌ی «غزاء». غزاء یعنی خیلی مثلاً پُرآوازه و پُرجلوه، خیلی جلوه‌دار، متجلی و پُرزرق و برق، درخشنده. بله درخشنده خوب است. همه‌ی خطبه‌ها درخشنده است، اما بخصوص این [خطبه] اسمش درخشنده است؛ خطبه‌ی غزاء و پُرزرق و برق و پُرجلوه‌دار است. که خطبه‌ی هشتاد و سوم و خطبه‌ی خیلی طولانی‌ای هم هست که من یک تکه‌ای از وسطش را عرض کردم.

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۳

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

لزوم استفاده از بیانات امیرالمؤمنین (علیه السلام)

... بنده امروز با بنای بر اینکه روز اول ماه است و یا روز اول روزه‌گیری است برای اغلب مردم، به نظرم رسید که یک بخشی از نهج البلاغه را باز اینجا ترجمه کنم برای شما آقایان - همین طور که در یک جلسه یا دو جلسه‌ی دیگر هم یادم هست که یک قسمتهایی از نهج البلاغه را ترجمه کردیم - و بر اساس آن، یکی دو نکته‌ی کوتاه هم عرض میکنم خدمت آقایان. از فرصت خیلی باید واقعاً استفاده کرد و از این کلمات امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) که صادر شده از یک قلب متصل به منبع وحی و علم و عظمت الهی و از روی علم و معرفت و نهایت دلسوزی است، حقیقتاً باید استفاده کرد.

بخش مربوط به کارگزاران در عهد مالک اشتر

به نظرم رسید یک قسمتی از نامه‌ی حضرت و آن فرمان تاریخی حضرت به مالک اشتر را بخوانم.^۲ بخشی را هم انتخاب کردم که برای من الان محلّ توجه و مرکز دقت است؛ یعنی خودم اهتمام به آن دارم، از این جهت آن را

۱. شرح بخشهایی از عهد مالک اشتر(ره) در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت

۱۳۷۳/۱۱/۱۲

۲. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳

انتخاب کردم. در این نامه، بعد از آنکه حضرت برای مالک اشتر تقسیم میکنند طبقات مردم را به چند طبقه - که یکی از آن طبقات، کارگزاران نظام و کارمندان دولتند - یکی یکی درباره‌ی هریک [از طبقات] توصیه‌هایی و معارفی را بیان میکنند، تا میرسند به کارگزاران، یعنی آن چیزی که واقعاً همه‌ی ما باید به آن توجه بکنیم، و دوسه نکته‌ی مهم را بیان میکنند. من بخصوص این بخش را انتخاب کردم برای اینکه هریک از شما آقایان وزرا و مسئولین بالای کشور احتیاج دارید به اینکه به این نکات توجه بکنید و عمل بکنید.

ضرورت دقت در گزینش کارگزاران

میفرماید: «ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عُمَاكِ»؛ نظر کن در کار کارگزارانت، [یعنی] آن کسانی که تو میگماری. این امیرالمؤمنین است که دارد به یکی از استاندارهایش [مطالبی را] بیان میکند؛ استانداری که اختیاراتی دارد. البته اگر بخواهیم مثلاً با امروز مقایسه کنیم، حوزه‌ی اختیارات یک وزیر احتمالاً بیشتر از آن چیزی است که آن روز مثلاً برای مالک اشتر فرض میشده. «فَاسْتَعْمِلْهُمْ إِبْتِارًا»؛ کارگزارانی را که انتخاب میکنی - اعم از معاونین و مدیران و آن کسانی که تو انتخاب میکنی - به کار بگمار از سرِ اختیار و آزمایش؛ یعنی کسی را که به کار میگماری، آزمایشش کرده باشی و در او یک کارایی و امانت متناسب با این کار را مشاهده کرده باشی و بعد بر سرِ این کار بگماری. «وَلَا تُؤْتِهِمْ مَّحَابَاةً وَآتَرَةً»؛ مبادا کسی را که انتخاب میکنی، محاباتاً - یعنی از سرِ بخشندگی - بر سرِ یک کاری بگماری؛ مثل اینکه شما مالک این کارید، صاحب این کارید، این را به یک نفری از سرِ بزرگواری میبخشید؛ حالا یا قوم و خویش ما است به او میبخشیم، یا یک وقتی یک خدمتی به ما کرده، حالا میخواهیم مثلاً باز پرداخت کنیم احسان او را،

یا یک خویشاوندی‌ای داریم، یا یک رودربایستی‌ای داریم؛ اینها نباشد. محاببات یعنی بخشندگی؛ «مُحَابَاةٌ وَآثَرَةٌ»؛ اثره یعنی از سر خودرایی، یعنی انسان یک چیزی را متعلق به خودش بداند، بگوید «آقا این حق من است، دلم می‌خواهد فلان کس را بگذارم، به شما چه»؛ اثره یعنی این. گزینش را بر اساس معیار قرار بدهید نه بر اساس ملاحظات که تا حدودی از کلمه‌ی محاببات فهمیده میشود؛ چون محاببات یعنی بخشش. آدم یک ملاحظه‌ای را در نظر می‌گیرد، یک سِمَتی را به یکی می‌بخشد؛ نه این جور باشد، نه از یک منشأ خود خواهانه‌ای برخیزد این نصب. آقا چرا فلان کس را معاون خود گذاشتی؟ حالا یا در جواب بگوید یا اگر هم نمی‌گوید، در دلش بگذرد که «به شما چه؟ این مربوط به من است.» حضرت این را منع میکند به عنوان یک کار مهم. [البته] سفارشهای دیگر هم دارند، اما اول سفارشی که در مورد کارگزاران میکنند همین است. گزینش اولین کار است؛ ما اول گزینش میکنیم همکارمان را، بعد میرسد به بقیه‌ی معاملات ما با او؛ پس قدم اول گزینش است که باید با این معیار باشد و این معیار بسیار مهمی است به نظر من.

اهمیت مشاغل حکومتی

حالا چرا این اختبار و آزمایش را در آنها بکن و بعد بگمار؟ علت چیست؟ «فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ»؛ یک نکته‌ای را بیان میکند. میگویند این مجموعه‌ی کارگزاران یک حکومت - که یک مجموعه‌ی عظیمی را تشکیل میدهند - این مشاغل، مجمع و مرکز ستم و خیانت است. درست توجه بفرمایید! نه به این معنا که هرکس این مشاغل را دارد حتماً ستمگر و خائن است؛ [بلکه به این معنا که] این کارها، کارهایی است که تمام راه‌های ستم و خیانت به اینجاها منتهی میشود. واقعش

هم همین است؛ اگر انسان بخواهد ستم بکند، جای ستم همین جا است؛ [یعنی] نقطه‌ای که مجموعه‌ی کارگزاران دولت آن را تشکیل می‌دهند. جای ستم اینجا است؛ کسی که اهل ستم باشد، بیشترین ستم را اینجا می‌تواند بکند. بیشترین خیانت هم در اینجا ممکن است انجام بگیرد؛ بالاخره ممکن است یک ثروتمند بزرگی به کشورش خیانت بکند، اما آن خیانتی که آن قدر بزرگ باشد که یک آدم کاملاً ثروتمند سرمایه‌دار درجه‌ی یک بتواند آن را انجام بدهد، از تعداد معدودی آدم ممکن است صادر بشود. مگر چه تعداد آدم به آن اندازه‌ی از اهمیت می‌رسند که خیانتشان اهمیت پیدا کند؟ یک کارمند [رده‌بالای] دولتی این جور نیست؛ در بالاترین ادارات، کسانی که آنجا منصوب هستند، در حدّ خودشان تسلّط بر اسرار نظام دارند؛ فرض بفرمایید این آرشیوهای محرمانه در اختیار آنها است، پرونده‌های گوناگون در اختیار آنها است. کسانی که معاملات یک دولت را خبر دارند، اگر بخواهند با علم و اطلاع از این معاملات بر سر اینها با دیگران معامله کنند، ببینید چقدر راحت می‌توانند! [لذا] مجمع خیانت اینجا است، مجمع ظلم اینجا است. ما اینجا کسانی را باید بگماریم که بتوانیم پیش خدای متعال بگوییم ما کسانی را نگماردیم که اینها بتوانند ظلم یا خیانت کنند؛ گمان ظلم و خیانت در اینها نمی‌رفت. کی می‌توانید شما این کار را بکنید، [یعنی] جواب خدا را بدهید؟ آن وقتی که آزمایششان کرده باشید. [این] یک استدلال کاملاً متین و قوی‌ای است و امیرالمؤمنین در این نامه کاملاً استدلالی بحث می‌کند؛ اینجا جایی است که هرکس نشست، می‌تواند خائن و ظالم باشد، شما که این را گذاشته‌اید در این نقطه، اگر بخواهید پیش خدای متعال مسئول نباشید، باید کسی را بگذارید که خاطرتان دغدغه‌ی او را نداشته باشد؛ و این نمیشود، مگر بعد از گزینش، بعد از اختبار، بعد از امتحان و آزمایش؛ بعد از آزمایش میشود این کار را کرد. بدون آزمایش اگر گذاشتید، پیش خدای متعال نمیتوانید جواب بدهید

و دغدغه دارید. لذا است که من گاهی به دوستان عرض میکنم کسانی را که متهم به یک امری هستند، در جایی نگمارید؛ مگر واقعاً یقین دارید که مظلوم است، که این بحث دیگری است. دفاع از مظلوم واجب است؛ یک نفری مظلوم است، بیخودی علیه او حرفی میزنند و شما هم میدانید که این جوری نیست، باید از او دفاع کنید؛ در این بحثی نیست. اما اگر چنانچه علم ندارید بر این معنا، کسی را که می‌بینید مورد سوء ظن است [بر سر کار] نگذارید؛ چون نمیتوانید دفاع کنید پیش خدای متعال از او، در دادگاه الهی نمیتوانید دفاع کنید. اگر پرسیدند چرا گذاشتی، نمیتوانید بگویید من یقین داشتم؛ نمیتوانید هم بگویید که من این را آزمایش کرده بودم.

ویژگی‌های مدیر مطلوب در دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

حیا و کارآزمودگی

بعد میفرماید: «وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجَرِبَةِ وَالْحَيَاءِ»؛ آن وقت چند شرط ذکر میکنند برای کارگزارانی که شما میخواهید بر سر یک کاری بگذارید. میگویند انتخاب کن از آنها کسانی را که این خصوصیات را داشته باشند: اولاً اهل تجربه باشند، آزموده باشند؛ کارآزموده و مجرب. آدمهای ساده‌ی خام ابتدائی را که در این کار وارد نیستند، به هیچ عنوان اینجا نگذارید؛ کسی را بگذارید که در این کار تجربه‌ای داشته باشد. «وَالْحَيَاءُ»؛ آدمهایی که اهل حیا باشند؛ دریده و بی‌شرم و گستاخ و بی‌رودربایستی در همه‌ی امور نباشند. میدانید گناه به یک حدی که میرسد، انسان را بی‌رودربایستی و بی‌شرم از همه چیز میکند؛ شرمی ندارد از اینکه گناه را به گردن بگیرد، کار خلافی را به گردن بگیرد؛ بعضی‌ها این جوری‌اند. البته شرم، درست معادل حیا نیست؛ شرم عبارت است از آن خجلتی که خوب است و همچنین آن خجلتی که بد است؛ یعنی وقتی ما در فارسی می‌گوییم شرم‌گین، هم خجلت خوب و شرم خوب را شامل میشود، هم

شرم ناپسند را شامل میشود. حیا آن شرم پسندیده است؛ استحياء و حیا آن شرم پسندیده است؛ آن شرمی است که در هر چشمی باشد، آن چشم محبوب است. خوب است که همه‌ی ما چشمهای باحیا داشته باشیم و از گناه حیا بکنیم، از بدی حیا بکنیم، از آنچه منکر است حیا بکنیم؛ چه در خودمان، چه در کسانمان، چه حتی در مخاطبمان. به نظر من کسانی هستند که حتی گاهی مخاطبینشان هم که یک کار خلافی دارند، اینها شرمشان می‌آید، استحياء دارند از آن. امیرالمؤمنین در این نامه‌ی تاریخی عظیم می‌گویند این جور آدمهایی را انتخاب کن؛ معلوم میشود این خیلی مؤثر است، خیلی تعیین‌کننده است.

صلاح و شایستگی

بعد می‌فرماید: «مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتِ الصَّالِحَةِ»؛ [آنها را] از خاندانهای شایسته انتخاب کن. البته شایستگی به معنای خاندانهای اشرافی نیست؛ خاندانی که پدر و مادر و و به اصطلاح اصحاب آن خانواده مردمان اهل دین باشند؛ کسانی باشند اهل دین و اهل صلاح و این چیزها؛ به این چیزها شناخته شده باشند. این خانواده‌ها را انتخاب کنید برای کار؛ متدینین را. می‌گویید اهل صلاح؛ خاندانهای اصیل نگفته؛ حضرت تعبیر نکرده به اصالت خانوادگی که اشتباه بشود بایک چیزهای دیگری. اصالت خانوادگی یعنی پدر اندر پدر مثلاً این کاره باشند؛ نه، این [منظور] نیست؛ اهل صلاح باشند. ممکن است یک انسان فقیری هم باشد، اما صالح باشد، شایسته باشد. خاندانهای اهل صلاح را انتخاب بکن. و این مهم است؛ نشان میدهد که تربیت خانوادگی چقدر تأثیر دارد.

پیشکسوتی در اسلام و انقلابیگری

«وَالْقَدَمُ بِالْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ»؛ کسانی را انتخاب کن که دارای سابقه‌ی

بیشتری در اسلامند. این حرفها را امیرالمؤمنین در حدود ۳۵ سال بعد از هجرت دارند بیان میکنند؛ آن وقت معنای سابقه‌ی در اسلام غیر از حالا بوده. امروز اگر بگوییم سابقه‌ی در اسلام، خوب همه سابقه داریم در اسلام؛ خانواده‌های ماها دیگر کمتر از دویست سیصد سال، چهارصد سال، پانصد سال نیست که مسلمانند [و البته] بعضی‌ها مثلاً تا هزار و چندصد سال هم ممکن است مسلمان باشند؛ یعنی این سابقه‌های صد سال کمتر یا زیاده‌تر، در یک تاریخ هزارساله، مورد نظر نیست. خانواده‌های سابقه‌دار در اسلام، در مصری که ایشان^۱ رفته، یعنی کسانی که مثلاً زودتر گرایش پیدا کردند به این پیام جدید؛ نه آنهایی که ماندند و صبر کردند، بالاخره از روی ناچاری دیدند نه، چاره‌ای نیست، قابل ازاله نیست، قابل کودتا نیست، بالاخره در مقابلش تسلیم شدند. اینها را بگذارید کنار، از اینها انتخاب نکنید؛ از آن کسانی انتخاب کنید که پای این نظام نشستند و زودتر به آن گرایش پیدا کردند. امروز اگر مثلاً در جامعه‌ی ما بخواهید حساب بکنید، خانواده‌های حقیقتاً انقلابی، حقیقتاً سابقه‌دار، اینهایی که در جنگ بودند، اینهایی که در قضایای اول انقلاب بودند، اینهایی که پیش از انقلاب سابقه‌ی مبارزه دارند، اینها همه مقدمند. ما که گاهی می‌گوییم حزب اللهی‌ها را انتخاب کنید، بعضی خیال میکنند ما نشستیم منبر رفتیم داریم همین طوری مثلاً می‌بافیم یک چیزی؛ نخیر، این نیست؛ این مبنای فکری دارد در اسلام، مبنای فلسفی دارد؛ این فلسفه‌ی اسلام است؛ مبانی اساسی فلسفه‌ی نظام اسلامی اینها است. باید سابقه‌دار باشد. البته ممکن است یک وقت کسی بدون سابقه بیاید یک کار بزرگی هم انجام بدهد، کاملاً هم صادقانه باشد؛ [اما] همیشه این جور آدمی را نمیشود شناخت. یکی امیرالمؤمنین است، ممکن است بشناسد؛ یکی یک انسان خیلی هوشمندی است، ممکن است تصادفاً در یک موردی

[کسی را] بشناسد؛ آنجایی که می‌شناسند مانعی ندارد، اما آنجایی که بحث‌گزینش انبوه است، بحث تک‌تک نیست که حالا یک نفر این جوری پیدا بشود، اینجا انسان بایست یک معیار در اختیار داشته باشد. معیار چیست؟ سابقه‌ی بیشتر، گرایش زودتر، انس بیشتر با معارف اسلامی.

حالا این کسانی که سوابق بیشتری دارند یا مال خانواده‌های صالحین هستند - به هر دو، ممکن است بخورد - «فَانَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا»، از لحاظ خوی، کریم‌تر و برتر هستند؛ «وَأَصَحُّ أَعْرَاضًا» از لحاظ عرض^۱ و ناموس، پاکیزه‌تر هستند. شاید مثلاً به تعبیر امروز ما پاک‌دامن‌تر هستند؛ بعید نیست که معادل همین پاک‌دامنی مصطلح امروز و باب امروز را بشود در مقابلش گذاشت. «وَأَقْلُ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقًا»؛ کم‌طمع‌ترند. یعنی انگیزه‌های معنوی در آنها راسخ است، به مسائل مادی خیلی توجه زیادی ندارند، تعیین‌کننده نیست برایشان. «وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَرًا»؛ آینده‌نگرترند. چرا آینده‌نگرترند؟ ممکن است یک آدم ضد انقلابی هم خیلی آینده‌نگر باشد. منظورش این است که به پایان و فرجام کار جاری کشور بیشتر نظر دارند؛ یک آدمی که آمده بزند و ببرد و یک جوری بار خودش را بار کند، میگوید من چه کار دارم فردا چه می‌گذرد؛ امروز که حالا من پشت این میز هستم، بگذار روبه‌راه باشد؛ فردا هر جور شد شد، به درک. این، کاری به کار آینده ندارد؛ اما آن کسی که دلش می‌سوزد، میگوید امروز اگر آبروی من هم اینجا می‌رود، بگذار برو، برای اینکه فردا اینجا اصلاح بشود و به دست آن کسی که بعداً می‌رسد، اصلاح شده‌اش برسد. «أَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَرًا» [یعنی] در عاقبت کارها و فرجام کارها نگاه میکند که پایانش چه خواهد شد، به کجا خواهد رسید، نتیجه‌ی این کار من چه خواهد شد، برای نسل بعد چه تأثیری خواهد داشت؛ اینها را نگاه میکند، نمیگوید «ولش کن آقا! حالا به من یک دستوری داده‌اند؛ من چه کار دارم چه خواهد شد و بعدی‌ها از این چه

نتیجه‌ای خواهند برد یا چه زیانی خواهند دید.» آن کسی که بیگانه است این جوروی فکر میکند، آن کسی که خودی است آن جوروی فکر میکند.

اهمیت تأمین کافی کارگزاران

بعد میفرماید: «ثُمَّ أَسْبَغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ»؛ حالا که گزینش کردید و اینها را انتخاب کردید، روزی اینها را روزی فراوان قرار بدهید؛ یعنی کسانی را که در مسئولیت و کار مهم می‌گمارید، در تنگنایی نگذارید که مجبور به خیانت بشوند. «فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ»؛ این یک نیرویی است برای اینکه بتوانند خود را اصلاح کنند. «وَعِنِّي لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ»؛ این آنها را بی‌نیاز میکند از اینکه آنچه از اموال عمومی و از ثروت ملی زیر دست اینها هست، برای خودشان بردارند و تناول بکنند. «وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَكَ»؛ حجت تو هم بر آنها قوی خواهد بود. حجت بر آنها خواهی داشت، اگر چنانچه امر تو را نقض کردند و امانت تو را شکستند و عمل نکردند به عهد خودشان با تو؛ [چنانچه] کوتاهی کردند، دست‌کچی نشان دادند، کار خلاف کردند، زبانت بر سر آنها دراز است؛ می‌گویی من زندگی را بر شما راحت کرده بودم، چرا شما این خیانت را کردید یا این کار [خلاف] بزرگ را انجام دادید.

تذکری درباره‌ی پرداختهای نامتعارف به مدیران

اینجا من یک نکته را عرض بکنم. من شنیده‌ام که در بعضی از دستگاه‌ها، به مدیران بالا امکانات و پولها و حقوقهای کلان داده میشود؛ من خواهش میکنم این را جزو مصادیق این فرمایش امیرالمؤمنین قرار ندهید. برای خاطر اینکه این، کار را جای دیگری خراب میکند؛ وقتی شما به یک مجموعه‌ی زیردست خودتان همه چیز دادید - امکانات، راحتی، حقوق کلان، فوق‌العاده و باز به یک عنوان دیگر، سختی خدمت،

سفر تشویقی به خارج و مانند اینها - خب ده نفر هم زیردست او هستند، صد نفر هم زیردست هر کدام از آنها هستند؛ آنها برخوردار نمیشوند از اینها، [لذا] احساس تبعیض آنها را گستاخ میکند بردزدی، بر خیانت، بر کم کاری، بر کارهای خلاف. [البته] اگر بخواهید همه را سیر کنید، خوب است؛ اگر میتوانید همه را سیر کنید، خوب است؛ اول هم از آن کسانی که محتاج ترند شروع بکنید. اما امروز وضع جمهوری اسلامی آن چنان نیست که شما بخواهید حقوقهای کلان و فوق العاده های حساب نشده و گزینکرده، پاره شده ای را بدهید به کسانی، به صرف اینکه اینها آدمهایی هستند که کار مهمی در اختیارشان است؛ بخصوص باتوجه به اینکه در دستگاه مشابه، نمیتوانند این کار را بکنند. شما در دستگاهتان مثلاً یک امکانی احیاناً داشتید، یک پولی داشتید، توانستید بدهید؛ [اما] همه ی دستگاه ها نمیتوانند این کار را بکنند. غرض، این را ملاک آن قرار ندهید. یک بخش دیگر را هم بخوانم، بعد دیگر این حرف را تمام کنم؛ این قسمتی که حالا رسیدیم به آن مهم است.

لزوم بازرسی و پیگیری از کار مدیر زیردست

بعد میفرماید: «ثُمَّ تَفَقَّدَ أَعْمَالَهُمْ»؛ کارهایشان را رسیدگی کن، بازرسی کن. تفقد یعنی بازرسی کردن، رسیدگی کردن و پرس و جو کردن؛ تفقد یعنی پیگیری؛ همین که حالا اخیراً رایج شده است در زبان مسئولین. و راست هم هست که جمهوری اسلامی از لحاظ پیگیری ضعیف است؛ راست است. دستگاه های ما انصافاً از لحاظ پیگیری خیلی ضعیفند؛ شروع خوب است، اما پیگیری نه، به آن خوبی نیست؛ یک جاهایی هست، خیلی جاها هم نیست. میفرماید پیگیری کن، کارهایشان را دنبال کن. کارها را دنبال میکنی و میپرسی آقا چطور شد، چه کار کردید، فلان دستور را که دادم انجام دادید، ندادید، چرا این جور شد، آیا بازده آن خوب بود، این

امتحان‌ی که کردید درست درآمد، نیامد، خرجی که شد آیا بازدهی داشت، اگر نداشت چرا محاسبه نکرده بودید؛ تفقّد یعنی اینها. پرس و جو کردن، مؤاخذه کردن، دنبال کردن؛ این معنای تفقّد است.

اهمّیت نظارت پنهانی برمدیر

بعد از این میفرماید: «وَابْعَثِ الْعُيُونَ»؛ جاسوس هم بر آنها بگمار. نگوید با [وجود] جاسوس، امنیّت کاری در محیط کار گرفته میشود؛ نخیر. جاسوس کلمه‌ی خوبی است؛ جاسوس کلمه‌ی بدی نیست. جاسوس یعنی کسی که تجسّس میکند؛ تجسّس که بد نیست؛ تصوّر نشود که وقتی گفتیم جاسوس، فحشی به کسی داده‌ایم. «جاسوس بگمارید» یعنی کسانی را بگمارید تجسّس کنند، ببینند اینکه گزارش میدهد درست است یا نیست. امیرالمؤمنین (علیه السلام) اینجا به ما میگوید چه کار باید بکنیم اگر کسی در این بین دارد خراب میکند؛ شوخی که نیست! یک کشوری دست یک مجموعه‌ای سپرده شده، یک طرفش امیرالمؤمنین است، یک طرفش مالک اشتر است. اینها کسانی‌اند که جان خودشان را در این راه گذاشته‌اند و میخواهند نگه‌اش دارند؛ شوخی ندارد. معاویه‌ها هم در کمین نشسته‌اند؛ معاویه یک طرف است، آن یکی یک طرف است، پشت سر همه‌ی آنها امپراتوری‌های بیگانه یک طرفند، معاندین داخلی که سرخم کرده‌اند تا که یک وقتی سربلند کنند یک طرفند؛ وسط اینها باید محکم ایستاد. لذا حالا ببینید امیرالمؤمنین چه میگوید به مالک اشتر؛ آن هم امیرالمؤمنین؛ همان انسان والایی که برای لطافت و معنویّت و صفا هر که بخواهد یک مثالی بیاورد، چهره‌ی مبارک او را مثال میزند؛ این هم همان علی است. «وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمُ»؛ [میگوید] آنهایی که تجسّس میکنند آدمهای صادق و باوفایی باشند. «فَإِنَّ تَعَاهُذَكَ فِي التَّيْرِ لِأُمُورِهِمْ حَدُوءٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَالزَّفَقِ بِالرَّعِيَّةِ»؛ اینکه تو کارهای آنها را در پنهان و در نهان

دنبال بکنی، «حَدَوْهُ لَّهُمْ»؛ یک نوع برانگیزانندگی است برای آنها؛ انگیزه‌ای است برای آنها که امانت را رعایت بکنند و [نسبت] به رعیت - یعنی آحاد مردم - رفق به خرج بدهند.

لزوم تنبیه کردن متخلفان

«وَتَحَقَّقْ مِنَ الْأَعْوَان»؛ بعد میگویند شما از این کسانی که اعوان و انصارت هستند، دوروبری‌ها، معاون، همکار و مانند اینها، حسابی متحفظ باش. متحفظ یعنی اینکه خودت را رها نکن در دست اینها؛ حواست باشد. اطمینان داشته باش، ایمان داشته باش، اما این جور هم نباشد که خودت را ول کنی دست اینها، هرچه اینها گفتند، هرچه اینها کردند. «فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ»؛ اگر یکی از اینها دست به خیانتی دراز کرد، «اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ»، که دیده‌بان‌های تو و جاسوسهای تو از اطراف خبرش را دادند - یعنی به حرف یک جاسوس هم اعتماد نکن؛ تا یکی آمد گفت فلانی خیانت کرده، این کافی نیست - این آمد گفت، آن آمد گفت، بالاخره به قول اطلاعاتی‌ها اخبار تقاطع^۱ داده شد، معلوم شد که حتماً این آدم خیانت کرده، آن وقت «اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا»؛ وقتی دیدی خبرهای بازرسهای تو از اطراف براین توافق کردند، به این اکتفا کن به عنوان شاهد، فَبَسَطَتْ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةُ فِي بَدَنِهِ، جسم او را حتی آزار بده. همین [مجازاتی] که در احکام ما میگویند تعزیرات؛ امیرالمؤمنین همین را میگوید. تا بگویند آقا شما شلاق میزنید؟ مبادا از میدان دربروید؛ [بگویید] بله، شلاق میزنیم.

تکبر غرب در اعلام نظر نسبت به رفتار دیگران

این غربی‌ها عادت کرده‌اند هر کاری که خودشان میکنند و دیگران نمیکنند، میگویند «عجب! شما این کار را نمیکنید؟ شما مشروب

۱. سنجیده شدن، مقایسه شدن

نمیخورید؟ شما زنهایتان را نمیبرید در مجالس عمومی؟». عجب آدمهایی اند! هرکاری که خودشان میکنند و دیگری نمیکند این جور است. هر کار دیگران میکنند که خودشان بلد نیستند و نمیدانند و نمیکند، میگویند «عجب! شما این کار را میکنید؟ مثلاً شماها اهل نمازید؟ شماها اهل روزه‌اید؟». این عادت غربی‌ها است که یک عده مردم متکبر و مغرورند. البته شاید برای خودشان هم خب غروری دارند از لحاظ ملی؛ ای کاش مردم ما و روشنفکرهای ما و تحصیل کرده‌های ما هم این غرور را داشتند - غرور ایرانی‌گری را - و زیر بار آنها نمی‌رفتند. آنها از کسی قبول نمیکند؛ فرهنگ است. برای همین هم هست که غرب از اولی که وارد میدان سیاست جهانی شده، شروع کرده به صادر کردن فرهنگ خودش؛ یعنی مثلاً شاید از حدود قرن دهم و نهم، از قبل از صفویه و از حدود اوایل پیدایش صفویه که اینها وارد شدند در میدانهای بین‌المللی، باینکه ضعیف هم بودند و از دولتهای قوی روزگار نبودند، اما شروع کردند به اثر گذاشتن. همیشه بنا کردند به صادر کردن، به جای پذیرفتن و گرفتن؛ همیشه این جور بود و این جور هستند. حالا بیایند بگویند آقا شما مثلاً کتک می‌زنید، شلاق می‌زنید؟ بله، شلاق می‌زنیم. شماها روز روشن می‌زنید یک ملّتی را تارومار میکنید، پدرشان را درمی‌آورید، از هیچ‌کس هم نمی‌ترسید، کسی به شما چیزی بگوید داد و فریاد راه می‌اندازید، ما یک مجرمی را سی ضربه شلاق می‌زنیم. این، توصیه‌ی امیرالمؤمنین است.

مجازاتهای اجتماعی مربوط به مدیر متخلف

«وَأَخَذَتْهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ»؛ برای آنچه از راه این کار به دست آورده او را مؤاخذه کنید، بگویید از کجا آوردی، چطور شد این پول را شما پیدا کردید. البته دیدم بعضی‌ها گفته‌اند [یعنی] آن مال را از او بگیر. گرفتن مال از او کار خیلی مهمی نیست؛ بله، معلوم است مالی که از [راه] ناحق به

دست آورده، از او میگیرند؛ اما باید مؤاخذه کنند که تو چرا این مال را به دست آوردی، چطور به دست آوردی. «ثُمَّ نَصَبْتُهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ»؛ او را خوار کن، در موضع خواری بنشان. «وَوَسَّمْتُهُ بِالْخِيَانَةِ»؛ او را با خیانت موسوم کن؛ یعنی مهر خیانت به پیشانی او بزن، بگو به همه که این خیانت کرده. «وَقَلَّدْتُهُ عَارَ التُّهْمَةِ»؛ و ننگ تهمت را به گردن او بیاویز؛ یعنی همین کاری که آقای شوشتری در تلویزیون کردند. این توصیه‌ی امیرالمؤمنین است.

وظیفه‌ی عمل کردن به فرمایشهای امیرالمؤمنین (علیه السلام)

این البته بخشی از این نامه‌ی بسیار مهم است. من خواهش میکنم آقایانی که عربی میدانند، به خود نهج البلاغه مراجعه کنند؛ این بهتر است، برای اینکه یک التذاذ بیشتری انسان میبرد از کلمات خود امیرالمؤمنین. آنهایی [هم] که عربی نمیدانند، بدهند این را ترجمه کنند برایشان. یک ترجمه‌ی روان و زیبا و سلیسی - و بخوانند. کلام امیرالمؤمنین را هم اگر ما یاد نگیریم و نخواهیم عمل بکنیم به بهانه‌ی اینکه هزار سال گذشته، واقعاً روسیاهی خواهد بود برای ما. اینها چیزهایی نیست که با گذشت زمان کهنه بشود؛ در همه‌ی شرایط، این حرفها حرفهایی است که واقعیت دارد.



بسم الله الرحمن الرحيم^۱

نیاز همگان به معارف نهج البلاغه

... من یک چند جمله‌ای از این کتاب شریف نهج البلاغه را در نظر گرفتم که هم استفاده‌ی از کلام امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) شده باشد، هم به این مناسبت برخی از نکاتی که در ذهن ما هست، به شما مسئولین درجه‌ی اول کشور عرض شده باشد، تا هم شما به آنچه منظور نظر امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) در مسائل کلی حیات است واقف بشوید و هم نظرات ما را اگر بعضی جاهایش باز لازم است که گفته بشود و عرض بشود، مسبوق باشید؛ و نصیحتی هم باشد؛ چون همه‌ی ما محتاج نصیحتیم و ماها که مسئولیم، بخصوص شماها آقایان وزرا که کار هم زیاد دارید - واقعاً سرگرم کار و مشغول تلاش شبانه‌روزی هستید، ممکن است وقت پیدا نکنید برای تأمل و تدبّر در برخی از معارف اسلامی و مانند اینها - واقعاً نیاز داریم؛ هم شما نیاز دارید، هم من نیاز دارم.

هشدار نسبت به مستی نعمت

یک جمله از خطبه‌ی ۱۵۱ - البته در بعضی از نهج البلاغه‌ها، ۱۴۹ است، - نقل میکنم. آن چیزی که در این کلمات مورد نظر من است، یک تعبیری

۱. شرح بخشهایی از خطبه‌ی ۱۵۱ در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت ۱۳۷۴/۱۱/۴

است امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) دارند که: «فَاتَّقُوا سَكَرَاتِ الْعِمَّةِ»؛ بپرهیزید از مستی نعمت. من با این جمله سروکار دارم و میخواهم راجع به این یک قدری صحبت بکنم. لذاست که یک دوسطری از کلام امیرالمؤمنین را هم در این خطبه، هم در یک خطبه‌ی دیگری معنا میکنم.

اهمیت تذکر نسبت به خطرات پیش رو در آینده

حالا در خطبه، مخاطب چه کسی بوده، ما درست نمیدانیم؛ آیا در خطبه‌ی نماز جمعه بوده است که همه بوده‌اند، یا یک جماعت خاصی بوده‌اند، یا رؤسا و بزرگان قوم بوده‌اند؛ آدم اینها را نمیداند؛ چون در تعبیرات عرب، به هر سخنرانی مثلاً پنج دقیقه‌ای هم گفته میشود خطبه. مثلاً در یک جماعتی مثل ما، یکی بلند شود یک خطبه‌ای بخواند، پنج دقیقه حرف بزند، به این هم میگویند خطبه؛ قام خطیباً. ممکن است این جور بوده؛ یک جماعت خاصی بوده‌اند، جمع شده بودند، حضرت خطاب به اینها میفرماید: «ثُمَّ إِنَّكُمْ مَعَشَرَ الْعَرَبِ أَغْرَاضُ بَلَايَا قَدْ اقْتَرَبَ»؛ شما گروه عرب - که مخاطبین آن بزرگوار بوده‌اند - هدف بلیاتی هستید که به شما نزدیک شده است و دارد نزدیک میشود. یک نگاهی هم حضرت به آینده میکنند. خب، حالا در آن زمانی که این خطبه خوانده میشده، اگر زمان حکومت امیرالمؤمنین بوده است، باید این جوری بگوییم که زمانی بوده است که یک امپراتوری عظیمی از اقصای شرق تا مثلاً شامات، در اختیار این حکومت و این نظام بوده و یک چیز عظیمی است؛ یعنی فتوحات انجام گرفته بود و یک کشور مستقری بر سر کار آمده؛ و اگر قبل از زمان امیرالمؤمنین بوده، باز همین است به اضافه‌ی اینکه آن وقت شاید استقرار و آرامش داخلی هم بیشتر بوده. در یک چنین شرایطی که یک حکومتی است و یک قدرت تثبیت شده‌ای و یک نظام مقتدری بر سر کار هست، مهم‌ترین چیزی که در این نظام باید تکرار بشود خطرات آینده است؛ این اساسی‌ترین کار است؛

یعنی نگرش به آینده و خطراتی که در آینده این مجموعه را تهدید میکند. اگر به گذشته پردازند ضرر کرده‌اند، اگر به پیشرفت‌ها سرگرم بشوند خطر کرده‌اند؛ اگر چنانچه نسبت به آینده با حالت بی‌مبالاتی و احساس غرور و مثلاً فرض کنید که با این روحیه که «چه کسی میتواند تعرضی به جانب ما بکند» برخورد کردند، قطعاً خسارت خواهند کرد. آنچه مهم است این است که نگاه کنند به آینده - آینده‌نگری - و خطرات آینده را ببینند.

ضرر بیشتر خطرات درونی

حالا خطرات آینده از چه نوع است؟ ممکن است انواعی باشد. آنچه در این خطبه مورد توجه امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) است، خطر داخلی است، نه خطر بیرونی؛ خطر درونی. حالا ما هم به مناسبت مسئولیتهایی که داریم در زمان خودمان، واقعاً وقتی نگاه میکنیم، از زمان امام (رضوان الله تعالی علیه) تا حالا، [یعنی] از وقتی که ماها یک حکومت مستقری شدیم، از سالهای سوم چهارم انقلاب که احساس شد که حکومت، حکومت مستقری است، همیشه هروقت بنده و دوستانی که با آنها سروکار داریم - جناب آقای هاشمی، رفقای که مسئولین برجسته‌ی نظام بودند - خواستیم به مسائل تحلیلی دقیق نظام پردازیم، به این نتیجه رسیدیم که اساسی‌ترین خطر، خطر از درون است؛ وَاَلَا درون اگر مستحکم باشد، همه‌ی خطرهای بیرونی قابل دفاع است، بلکه اگر درون سالم باشد، هرچه از بیرون خطری متوجه بشود، درون را حتی پُرانگیزه‌تر و منسجم‌تر و قوی‌تر هم میکند. اشکال کار آنجایی است که درون، غیر قابل اطمینان باشد؛ آن وقت حالا از بیرون هم تهاجمی بشود یا نشود، در هر صورت خطر بزرگی خواهد بود.

مستی نعمت

اینجا هم حضرت به یک چنین چیزی توجه کرده‌اند، میفرمایند: «فَاتَّقُوا

سَكَرَاتِ التَّعَمَّةِ؛ حالا که در انتظار بلیاتی هستید که دارند نزدیک میشود، پس پرهیزید از مستی نعمت. این، آن نکته‌ی مورد توجه بنده است در این روزگار فعلی؛ مستی نعمت. حالا دنباله‌اش را بخوانیم تا بعد برگردیم باز به این تعبیر.

عذابهای سخت و گردوغبار فتنه

«وَاحْذَرُوا بَوَائِقَ التَّقَمَّةِ»؛ برحذر باشید از عذابهای سخت؛ «وَتَتَّبِعُوا فِي قَتَامِ الْعِشْوَةِ»؛ در ابهام و تیره بودن فضا، در فضای تیره‌ی فتنه‌ها و گردوغبارها متوجه راهتان باشید. «عِشْوَةُ» به معنی سرگیجگی و مانند اینها است. «قَتَام» هم به همین معنا است؛ یعنی در وسط گردوغبار و مه و هوای مه‌آلود و فضای غبارآلود، انسان مواظب باشد راه را گم نکند؛ چون در فضای صاف احتمال گم کردن راه کمتر است. «وَاعْوِجَاجَ الْفِتْنَةِ»؛ پرهیزید از اینکه راه را گم نکنید در هنگام اعوجاج فتنه؛ وقتی که فتنه با کجی‌هایی که با خود به همراه دارد، به سراغ شما آمد؛ «عِنْدَ ظُلُوعِ جَنِينِهَا وَظُهُورِ كَمِينِهَا»؛ مراقب باشید که راه را گم نکنید آن وقتی که فتنه پنهانی‌های خودش را آشکار میکند، عوامل فتنه که در درون وجود دارد؛ ناگهان ظاهر خواهد شد. این جور نیست که ما بگوییم خب، وقتی دیدیم فتنه می‌آید، جلویش را میگیریم؛ نه، آن وقتی که فتنه ظاهر میشود، پس از جنین و کمین ظاهر میشود، یعنی اول پنهان و پوشیده است و عواملی آن را به وجود آورده، حالا وقت ظهور آن است. آن عوامل را دیگر شما نمیتوانید برگردانید؛ یعنی مدتها طول خواهد کشید؛ باید کوشش بکنیم که آن عوامل فتنه به وجود نیاید. «وَإِنْصَابِ قُطْبِهَا وَ مَدَارِ رَحَاهَا»؛ که این کلمات همه عبارتهای زیبا و در حدّ اعلاّی زیبایی ادبی و هنری است. واقعاً آدم تعجب هم میکند که چطور یک انسانی در هنگام سخن گفتن، هرچه از زبانش جاری میشود، در نهایت زیبایی است؛ بنده حالا بعد از ظهر نگاه میکردم، دیدم اگر واقعاً بخوام کلمات زیبایی معادل

اینها در فارسی پیدا کنم، یک مقداری باید فکر بکنم که چون مجال هم نبود، دیگر همین‌طور آمدم. به هر حال همه‌ی این تعبیرات این است که آن وقتی که فتنه بر سر پا میشود و خودش را از کمینگاه آشکار میکند و ناگهان بر سر شما میتازد - درحالی که پیش از آن، شما عواملش را در درون خودتان ایجاد کرده‌اید - آن وقت مراقب باشید که در دام فتنه نیفتید که اگر بخواهیم چنین مراقبتی داشته باشیم، از حالا باید مراقب باشیم؛ یعنی همان مستی بایستی پیدا نشود. اگر مست نبودیم، آن وقت حواسمان هست که کجا داریم می‌رویم؛ اگر مستانه قدم برداشتیم و حرکت کردیم، یک وقت می‌بینیم که وسط میدان مین هستیم و دیگر نمیشود به آسانی برگشت. همین‌طور انسان آمده، ناگهان می‌بیند که وسط یک حادثه‌ای است که نمیشود به آسانی از آن خلاص شد؛ چنین حالتی است. اگر انسان از اول دقیق باشد، دچار مستی نشود، میتواند پیش برود. این یک خطبه بود که از مستی نعمت اسم آورده بود.

از تحقیقات کانون پژوهش‌های اسلامی

از اوجب واجبات برای کارگزاران نظام؛ ارتباط با آیات و روایات

یک خطبه‌ی دیگر هم بود که من اینجا آن را هم یادداشت کرده‌ام. البته خود این خطبه را اگر شماها وقت میکردید اینها را نگاه میکردید، و تدبّر میکردید واقعاً خیلی خوب بود. من نمیدانم شماها وقت میکنید یا نمیکنید، [اما] یکی از واجب‌ترین کارهای شما این است. یعنی آن کاری که نباید بگویید نمی‌رسیم، این است: اولاً روزی یک مقداری قرآن که با تدبّر خوانده بشود؛ ولو وزارتخانه هم دیر میشود اشکال ندارد. این از آن چیزهایی است که هر چه به جای آن دیر بشود اشکالی ندارد؛ ملاقات را با [توجه به] آن ترتیب بدهید، کار را با آن تنظیم کنید. یک مقداری حتماً قرآن بخوانید و اگر بتوانید یک مقداری نهج البلاغه یا صحیفه‌ی سجادیه - یکی از این دو - چون هر دوی اینها خیلی مهم است. حالا این را نمیشود بگویم هر روز،

چون واقعاً خود ما هم هرروز نگاه نمیکنیم. البته ما با این معارف خیلی آمیخته‌ایم؛ در کتابهایی که نگاه میکنیم، فکرهایی که میکنیم، خیلی بیشتر با اینها سروکار داریم؛ آقایان قاعدتاً کمتر سروکار دارید، ولی خوب، هفته‌ای یک بار اگر بتوانید نگاه کنید به نظر من خوب است. حتماً هفته‌ای یک بار یک مقداری نهج‌البلاغه یا صحیفه‌ی سجادیّه - یکی از این دورا - بخوانید.

مستی نعمت؛ عامل مشکل شدن کارها

آن قسمتی که من اینجا یادداشت کرده‌ام از خطبه‌ی ۱۸۵ این است که میفرماید: «الْأَفْتَوْقَعُوا مَا يَكُونُ مِنْ إِدْبَارِ أُمُورِكُمْ»؛ منتظر باشید آنچه را حتماً پیش خواهد آمد؛ که آن ادبار کارها یعنی پشت کردن کارها است. کارها همیشه که اقبال ندارد، گاهی هم کارها ادبار دارد. یک وقت هست که انسان اقبال پیدا میکند به خاطر عوامل گوناگونی و کار پیش میرود؛ یک وقت هم هست که نه، این جور نیست، هرکاری میکنید نمیشود. گفت:

چون بد آید جمله عالم بد شود یک بلاده گردد و ده صد شود^۱
گاهی این جوری پیش میرود. میگوید متوقع باشید. نه اینکه حتماً خواهد شد، متوقع باشید یعنی انتظارش را داشته باشید. این جور نباشد که خیال کنید که خوب، جاده‌ای آسفalte است و حالا دیگر گاز میدهیم [و میرویم]؛ نه، منتظر باشید که ناگهان وسط جاده‌ی آسفalte یک صخره یا یک بهمن از بالا به پایین بیاید. حواستان باید جمع باشد که یک چنین چیزی را انتظار داشته باشید. پس «الْأَفْتَوْقَعُوا مَا يَكُونُ مِنْ إِدْبَارِ أُمُورِكُمْ»، [یعنی] حتماً چنین چیزی شدنی است؛ یعنی نه اینکه حتماً واقع خواهد شد؛ حتماً شدنی است؛ «ما یكون»؛ طبیعت کار این است که چنین چیزهایی پیش می‌آید. حالا ممکن است امروز پیش نیاید لکن چنین چیزی متوقع

۱. وثوق الدولة (با اندکی تفاوت)

است. «وَانْقِطَاعُ وَصَلِكُمْ» پیوند شما را قطع خواهد کرد. «وَاسْتِعْمَالُ صِغَارِكُمْ» حالا چه زمانی است این چیزها؟ «ذَاكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنُ مِنَ الدَّرْهِمِ مِنْ جِلَّةٍ» اینها حالا چند عبارت است که من ننوشتیم، میخواستم از این عبور کنم؛ [خلاصه اینکه] سخت میشود کارها، کارها پشت میکند و مانند اینها. اینها چه زمانی اتفاق خواهد افتاد؟ آن وقتی که «ذَاكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ» - چیز عجیبی است؛ این نهج البلاغه است - این هنگامی است که شما مست شوید بدون شراب؛ «بَلْ مِنَ التَّعَمُّةِ وَالتَّنَعِيمِ»؛ و مستی شما از نعمت و نعیم باشد، از خوشی و نعمت باشد؛ ببینید. نه یک روایتی است که بگوییم ضعیف است و صادر نشده؛ نه یک چیزی است که بشود یک جوری تأویلش کرد؛ صریح است.

ویژگی‌های منحصربه‌فرد نهج البلاغه

و میدانید مسائل نهج البلاغه مسائل گوناگونی است؛ مسائل فردی محض و شخصی محض دارد، مسائل اجتماعی و مسائل مربوط به حکومت هم دارد. علت هم این است که ائمه‌ی دیگر ما مسائل مربوط به نظام اجتماعی و حکومت و سیاست و مانند اینها را کم داشتند، چون کمتر مورد ابتلاء بوده است، نه اینکه نباشد، هست؛ چیزهای زیادی هست، منتها نسبت به مسائل مربوط به نماز و مسائل شخصی و فردی و اجتناب از گناهان و اخلاق و مانند اینها. در نهج البلاغه این جور نیست؛ در نهج البلاغه مسائل مربوط به نظام و اجتماع و حکومت و گروه مردم و جریان عمومی نظام جامعه و این چیزها خیلی زیاد است و اینها از آن قبیل است. این، شخص را خطاب قرار نمیدهد، مخاطب قرار نمیدهد؛ بحث سر اشخاص نیست که حالا یک شخصی، فرض کنید یک تاجر پول‌داری مثلاً مخاطب این قضیه باشد؛ نه، مسئله، مسئله‌ی ملت است. مسئله‌ی

عقبانی است که در راه یک ملت وجود دارد، در راه یک حکومت بحق وجود دارد، در راه یک قدرت تثبیت شده وجود دارد. سَکَرَتِ نعمت.

فراوانی نعمت در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام)

خب حالا این سکره‌ی نعمت - که بنده گاهی در بعضی از صحبتها هم به آن تکیه میکنم - بد نیست شما آقایان بدانید که من چه چیزی را میخواهم عرض بکنم. ببینید آقایان! زمان امیرالمؤمنین با زمان پیغمبر این تفاوت را داشت که در زمان پیغمبر آنچه بر جامعه و محیط مسلط بود فقر بود، [اما] در زمان امیرالمؤمنین آنچه بر جامعه و محیط مسلط بود غنا بود یعنی جامعه جامعه‌ی ثروتمندی شده بود؛ دیگر آن اهل صفه و این حرفها وجود نداشت. اگر فقری دیده میشد بر اثر خطا بود، بر اثر خطای در عمل برخی از مسئولین بود؛ و الا این جور نبود که به طور طبیعی بتواند فقری وجود داشته باشد مثل اصحاب صفه. لذا امیرالمؤمنین وقتی که در کوفه راه می‌رود و می‌بینند مثلاً یک بیوه‌زنی دارد بارش را میکشد و گریه میکند و چه میکند، حضرت می‌نشیند گریه میکند و خودش را ملامت میکند؛ باینکه حضرت قطعاً در این قضیه مقصر نبوده؛ یک استانداری یک خطایی کرده یا [مربوط میشود به] نظام حکومتی قبل از آن بزرگوار لکن به هر حال این قضیه برمیگردد به مسئولین. مثل زمان پیغمبر نیست که فقر پدیده‌ای بود که اول حادثه‌ی حکومت بود و از آن گریزی و اجتنابی نبود. خب، پس بنابراین زمان امیرالمؤمنین یک چنین وضعی بود؛ زمان نعمت.

دو آفت فراوانی نعمت در جامعه

در نعمت اگر چنانچه این توجه به استفاده‌ی از نعمت نباشد، دو اشکال بزرگ پدید می‌آید: یک اشکال این است که شکاف طبقاتی زیاد خواهد شد، فاصله‌ی طبقاتی زیاد خواهد شد، فاصله بین فقرا و اغنیا بیشتر خواهد

شد اگر استفاده‌ی از نعمت و درآمد به شکل صحیحی هدایت نشود؛ دومی که از آن [اولی] خطرش بیشتر است، این است که خوبها فاسد خواهند شد. یعنی اگر یک وقتی یک انسان باتقوایی سر راه نعمتی قرار گرفت و نعمت او را جذب کرد یا او نعمت را جذب کرد، این در معرض فاسد شدن است؛ یعنی خوبها خراب میشوند. آنچه امیرالمؤمنین در این خطبه و بعضی از خطبه‌های دیگر به آن توجه دارند، آن بخش تبعیض و اختلاف طبقاتی و مانند اینها نیست، بخش دوری از فقر و نجات فقرا نیست؛ این بخش دوم است که به نظر ما خطرش هم بیشتر است، لذا میفرماید مستی نعمت. باید مراقب باشیم که در جامعه حالت مستی از نعمت پیش نیاید.

اثر زیان بار روی آوردن مسئولان به مال‌اندوزی

خب، «الْأَنْسُ بِأَمْرَانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ»؛ یعنی مردم به حکامشان شبیه‌ترند تا به پدرانشان. هرکاری که حکام بکنند مردم آن را تکرار خواهند کرد؛ البته طبعاً با یک مکانیسمی. خیلی آسان نیست؛ طبعاً یک مکانیسم طولانی بطی^۱ لکن اجتناب‌ناپذیری دارد. التفات میکنید؟ یا یک عبارت دیگر که باز در نهج‌البلاغه هست: «لَا تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ»^۲؛ [میفرماید:] رعیت اصلاح پیدا نمیکنند مگر وقتی که ولات اصلاح پیدا کنند. ولات چه کسانی هستند؟ فعلاً من و شما وزیر و مسئول عالی‌رتبه و امثال ما. اگر چنانچه شماها نسبت به نعمت و نسبت به لذات شخصی زندگی و نسبت به آن چیزهایی که جنبه‌ی خدایی ندارد بی‌رغبتی نشان دادید، این به‌طور سلسله‌مراتب روی مردم اثر خواهد گذاشت؛ مردم بی‌رغبتی نشان میدهند. این را باید ببینند در کار شما؛ باید مردم احساس کنند که

۱. تحف العقول، ص ۲۰۸

۲. کُند، آهسته

۳. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۶ (با اندکی تفاوت)

شما نسبت به لذات زندگی برای شخص خودتان بی رغبتید؛ در امر خانه و مسکن و پوشش و اتومبیل و آنچه مربوط به خانواده است، آنچه مربوط به سفرهای غیر لازم است و از این قبیل چیزها؛ این را مردم باید در مسئولین حس کنند و ببینند.

خب، ما حالا مسئولین درجه‌ی اول را مخاطب قرار دادیم که وزرا هستند. حالا اتفاقاً وزرا الحمدلله وضعشان خوب است. خوشبختانه وزرای ما نسبت به آنچه توقع میرود از طرف بعضی آدمهای ناباب - که چون قیاس میکنند وزرا را به دیگران، خیال میکنند وزرای ما هم آن جوری هستند - نسبت به وضع زمان، انصافاً وضعشان خوب است؛ ما واقعاً هیچ شکوه‌ای، گله‌ای در این مقوله از وزرا نداریم. مشغول زندگی هستید. الحمدلله جوری هم بوده است که خب خیلی جلوه‌ی تلذذ و تکثیف و تجمل و مانند اینها در کار وزرا نبوده. هرچه در کار شما سادگی باشد، در مردم منعکس میشود، منتها به واسطه. به واسطه‌ها بایستی رسید؛ واسطه‌ها؛ یعنی معاونین، مدیران، مسئولان ادارات، رؤسای بخشهای مختلف دولتی، کارگزاران. گاهی هست که روال کار خوب است، کما اینکه حالا تصور ما این است که ان شاء الله روال کار خوب است - یعنی جریان کار جریان صحیحی است، جریان غلطی نیست - لکن مواردی پیدا میشود که اگر روی آن موارد حساسیت به خرج داده نشود، سرمشق میشود برای دیگران و مشاهده‌کنندگان را به توهم می‌اندازد که گویا نسبت به اقبال به دنیا و توجه به دنیا و غرق شدن در لذات دنیا حساسیتی نیست. باید شما نگذارید که یک چنین احساسی به وجود بیاید که خیال کنند حساسیتی وجود ندارد نسبت به اقبال به دنیا؛ این، آن چیزی است که ما می‌خواهیم عرض بکنیم.

خطر مستی نعمت در امروز کشور در عین وجود نابسامانی در برخی بخشها الان در جامعه‌ی ما وقت سکره‌ی نعمت است؛ الان همان زمانی است که ممکن است مستی نعمت جامعه‌ی ما را بگیرد، چون کشور در حال بازسازی است، در حال حرکت است. البته نابسامانی زیاد است. این را نبادا فراموش کنید. من همیشه با دوستان، با نزدیکان و با مسئولینی که با من ملاقات میکنند - شاید به خیلی از شما آقایان گفته‌ام - هیچ وقت پیشرفتها و خیراتی که وجود دارد، ما را از مشاهده‌ی نابسامانی‌ها و بدی‌ها غافل نکند. اینکه ما داریم خیلی کار میکنیم، موجب این نشود که فراموش کنیم که الان همین حالا کسانی هستند که به نان شبشان محتاجند. قطعاً کسانی هستند که الان در بیمارستان‌ها، در جاهای گوناگون برای یک دوی مختصر مانده‌اند و کسی نیست که اینها را نجات بدهد؛ یعنی شدیدترین وضعیتهای زندگی را الان کسانی دارند؛ نه اینکه خیال کنید همه‌ی مردم راحتند؛ نخیر. البته کشور دارد پیش میرود و امید ما این است که ان شاء الله اگر همین حرکت خوب ادامه پیدا بکند، به فاصله‌ی ده سال، پانزده سال بتدریج این فقر کم بشود و مردم حداقل لازم را برای یک زندگی شرافتمندانه در اختیار داشته باشند **وَالْآن** آن جور نیست. خب، حالا به هر حال دوران سازندگی است، دوران حرکت است؛ در این دوران حرکت که پول زیاد است، تبادل پول زیاد است، دست به دست شدن ثروت فراوان است، خیلی باید مراقب باشید؛ خیلی.

وظیفه‌ی مسئولان؛ حساسیت نسبت به فاسد شدن اطرافیان

نباید اجازه بدهید که میکروب فساد در کالبد شما نفوذ بکند؛ چه در شخص خودتان، چه در نزدیکانتان؛ چه نزدیکان از لحاظ خویشاوندی و فامیلی، چه نزدیکان از لحاظ اداری و کاری؛ نباید بگذارید، یعنی نسبت به آنها هم همان طور که نسبت به خودتان حساسید، حساس باشید؛ هم

این [نکته] و هم اینکه نگذارید به آنچه در دستگاه شما میکنند، احساس بی تفاوتی وجود داشته باشد. یعنی اگر دیدید در دستگاهتان کسی تخلفی و خدای نکرده کار فاسدی انجام داد، هرکسی هست، بدون هیچ ملاحظه‌ای با او برخورد بکنید که اگر چنانچه اینها را انجام دادید، آن وقت این دستگاه اصلی نظام، همین طور پاکیزه و طاهر و سلامت که هست باقی خواهد ماند؛ و آن وقت میشود راه‌های طولانی را پیمود.

بی تأثیر شدن نقشه‌های دشمن در صورت دور ماندن نظام از فساد

یعنی وقتی این دستگاه اصلی، پاکیزه و سالم باشد، خیلی کارهای بزرگ میشود کرد؛ دیگر این حرفهایی که میزنند، این شایعه‌هایی که درست میکنند، این تهدیدهایی که از طرف آمریکا و غیر آمریکا میشود، واقعاً هیچ‌گونه تأثیری نخواهد توانست بگذارد در وضعیت شما و این حرکت عمومی ملت شما؛ چون مردم به شما علاقه‌مند میشوند؛ مردم هم که به شما علاقه‌مند شدند، به دولت علاقه‌مند بودند، هیچ‌کسی نمیتواند با آن نظام و با آن کشور کاری بکند؛ حقیقتاً این جوری است. آن دولتی که آحاد مردم را واقعاً از روی ایمان، نه از روی رودربایستی - گاهی رودربایستی دارند؛ نه، از روی ایمان - دنبال سرخودش داشته باشد، به هیچ وجه صدمه نخواهد دید؛ همه‌ی این تبلیغاتی هم که میکنند خنثی خواهد شد. الان ببینید غربی‌ها در تحلیلهای خود - تحلیلهای البته نه چندان آشکارشان - وقتی می‌نشینند دور هم حرف میزنند، آن چیزی که برای آنها یک مشکله‌ای است در قضیه‌ی ایران، ثبات این نظام است؛ میگویند نظام، نظام تثبیت شده‌ای است، کاریش نمیشود کرد؛ مردم با نظام هستند؛ این را میگویند. اگر چنانچه اینها میدانستند که شما پشتتان خالی است و چنین تصویری میکردند و اگر این جوری بود و مردم پشت سر شما نبودند، شما بدانید این اخلاط‌گری‌هایی که گاهی اسمش هم می‌آید و بعد می‌بینیم

دنبالش نیامد و نصفه‌کاره ماند، همه انجام میشد؛ اینکه نصفه‌کاره میماند برای این [است] که می‌بینند فایده‌ای ندارد؛ به این نتیجه میرسند که فایده‌ای ندارد. بنده آن روز نگاه میکردم به یادداشت‌های داخل تقویم‌ها که گاهی یادداشت میکنم؛ الان سه سال است - تقریباً از سال ۷۰، ۷۱ - مرتب تهدیدهای آمریکا و خبرهای گوشه‌وکنار که «آمریکا میخواهد به شما حمله کند»، «آمریکا فلان» مرتب علیه ما هست؛ گاهی هم خیلی آتشش تند شده، به صحبت‌های [سطح] بالا کشیده شده؛ مسئولین بالا باهم صحبت کردند، حرف زدند، تبادل نظر کردند، بعد هم معلوم شد که طبل توخالی است. نه اینکه از اول نمیخواستند چیزی؛ ما یقین نداریم که واقعاً نیتی هم نداشتند، شاید هم نیت داشتند، [اما] آنچه این نظام را نگه داشته، این است که می‌بینند فایده‌ای ندارد؛ اینجا بتن‌آرمه است؛ مستحکم است؛ یک حکومتی بر سر کار است که مردم آن را دوست میدارند. اینکه دیگر تعارف ندارد. الان شما نگاه کنید کجای دنیا - بما فیه آمریکا^۱ و کشورهای پیشرفته‌ی دیگر - وجود دارد که یک کمیت زیادی از مردم و درصد زیادی از مردم نسبت به حکومت این جور علاقه‌مندی و اظهار اخلاص و اظهار صفا و تبعیت آشکار و صریح داشته باشند و ابراز کنند؟ کجا دیده‌اید؟ شما ملاحظه کنید ببینید کجا وجود دارد. اینکه دیگر روزنامه‌ها نیست که بگوییم روزنامه‌ها مال خودشان است. خب، آحاد مردم را می‌بینید: در تظاهرات بیست و دوم بهمن، در روز جهانی قدس، در سفرهایی که مسئولین می‌روند، خب، مشاهده میکنید؛ متن نظام اینها هستند؛ چه تهران و چه در سایر شهرها. به هر حال راز قضیه همین است که مردم با ما باشند، پشت سر شما باشند و این هم بسته است به همان که ما خدای نکرده مست نعمت نشویم؛ مراقب باشیم که جامعه مست نعمت نشود که اولش خود ما هستیم و بعد هم دیگران. امیدواریم ان شاء الله خداوند متعال شماها

۱. که آمریکا هم در آن هست

را کمک بکند، توفیق بدهد و این ایام ماه رمضان هم مبارک باشد. این کلمات مختصری هم که ما عرض کردیم، اینها هم ان شاء الله مفید باشد و آن عمده، همان کلام مولا است. آن نورانیت کلام بزرگوار و جوهر کلام آن بزرگوار است که باید ان شاء الله در دل‌های شماها اثر بگذارد.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نصیحت کردن کارگزاران؛ از حقوق آنها بررهبر

... جلسه، جلسه‌ی شیرین و مطلوبی است؛ عادت ما هم براین جاری شده که در این جلسات روز ماه رمضان چند کلمه‌ای از نهج البلاغه را بخوانیم و برای شما برادرها ترجمه کنیم. البته غالباً این چیزهایی که من از نهج البلاغه میخوانم چیزهایی نیست که شماها نشنفته باشید؛ بلکه بعضی از شماها که الحمدلله منبر هم میروید و سخنرانی هم میکنید، بیشتر از عمامه به سرها یا به قدر بعضی از عمامه به سرها، خودتان هم همینها را شاید اینجا خوانده‌اید و برای این‌وآن معنی کرده‌اید. معانی‌ای هم که ما میکنیم معلوم نیست برای شما برادران عزیز خیلی تازگی داشته باشد لکن در عین حال در گفتن و شنیدن اثری است که در دانستن نیست. ممکن است انسان چیزی را بداند، اما وقتی به او میگویند باز یک اثر دیگری میبخشد. همه‌ی ما هم احتیاج به تذکر داریم. علاوه بر این، شماها حق دارید به گردن ما؛ بالاخره شما وزرای ما هستید، کارگزاران ما هستید، همکاران ما هستید و ما مدیونیم به شما از این جهت؛ از جهات مختلفی بالاخره حقی به گردن ما دارید. حقوق متقابل است؛ ما هم به گردن شما

۱. شرح بخشهایی از خطبه‌ی ۲۰۱ در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت ۱۳۷۵/۱۱/۲

حق داریم، شما هم به گردن ما حق دارید. شاید یکی از حقوق شما همین باشد که ما یک وقتی یک کلمه‌ای به عنوان نصیحت عرض بکنیم.

نترسیدن از تنهایی در راه حق

این مطلبی که من امروز انتخاب کرده‌ام یک خطبه‌ی^۱ کوتاهی است از نهج البلاغه که این خطبه را بنده، هم پیش از انقلاب و هم بعد از انقلاب، بارها خوانده‌ام و درس‌خترانی‌ها معنا کرده‌ام. می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْجِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ»؛ این خطبه بخصوص، باتوجه به وضع ما [یعنی] جمهوری اسلامی و باتوجه به غربتی که ما در مجموع تمدن کنونی مادی دنیا داریم و جمهوری اسلامی دچار غربت است و باتوجه به قلّتی که ما در دنیا داریم - با وجود دوستان زیاد و مطرح شدن و فعال بودن و کارسازی‌های فراوانی که هست، بالاخره ما در دنیا غریبیم؛ در این تردیدی نیست؛ حتی هم مسلک‌های ما، هم‌کیش‌های ما و هم‌زبان‌های ما هم در دنیا - آنجایی که باید و شاید - نسبت به ما تقریباً احساس بیگانگی میکنند - این کلمه‌ی خالده و بسیار پرمغز امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة والسلام) واقعاً امروز زیاد به درد ما می‌خورد.

می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْجِشُوا»؛ وحشت نکنید، بیم نکنید؛ «فِي طَرِيقِ الْهُدَى»؛ در راه هدایت که دارید حرکت میکنید، احساس وحشت نکنید؛ «لِقَلَّةِ أَهْلِهِ»؛ چون رهروان این راه کم‌اند. [اینکه] ناگهان ببینید دوروبرتان خلوت است و کسی با شما هم‌جهت و همراه نیست، موجب احساس وحشت شما نشود؛ راهتان راه درستی است، کارتان کار صحیحی است، جهت صحیح همین است که شما دارید می‌روید.

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۱

دنیاگرایی؛ علت دور شدن مردم از راه حق

اگر کسانی در دُور و بَر شمایا نیستند یا کم‌اند، به جهت علتی است که آنها دارند، گرفتاری‌ای است که آنها دارند؛ که آن گرفتاری را در جمله‌ی بعد حضرت بیان فرموده‌اند. «فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبْعُهَا قَصِيرٌ وَجَوْعُهَا طَوِيلٌ»؛ آن علت و بیماری و نقیصه‌ای که در کار مردم است و [به خاطر آن] مردم دنیا و اهل دنیا با شما همراه نیستند، این است که «فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ»؛ همانا مردم بر سر سفره‌ای گرد آمده‌اند - که مراد همین سفره‌ی دنیا و مطامع دنیا و زندگی دنیا و لذت‌های دنیا و نیازهای دنیا و مانند اینها است - که خاصیت این سفره، آن است که مردم را گرفتار میکند به خودش.

سیری کم و گرسنگی طولانی؛ ویژگی لذت‌های دنیوی

هرکس سر این سفره بنشیند و دل به این سفره بدهد، جوری خواهد شد که در آخرین جمله ذکر شده که خاصیتش این است که انسان از طریق هدایت دور میماند. خصوصیت این سفره این است که «شَبْعُهَا قَصِيرٌ»، سیری این سفره کم و کوتاه است؛ انسان سیر میشود اما برای مدت خیلی کوتاهی؛ «وَجَوْعُهَا طَوِيلٌ»؛ و گرسنگی‌اش خیلی طولانی است.

ببینید، انسان آرزوی یک چیزی را دارد - فرض بفرمایید مثلاً خانه‌ی خوبی یا فلان خواسته، فلان محبوب، فلان مطلوب یا هر چیزی؛ چیزهایی که انسان در دنیا از آنها خوشش می‌آید و دوست میدارد و لذات زندگی است - و لذت‌های طولانی در آرزوی یک چیزی است، [اما] معمولاً انسان تا آرزو کرد [که به آن] نمیرسد؛ بخصوص چیزهای بزرگ را مدتی طول میکشد تا اینکه انسان به آن دست پیدا کند. وقتی به آن دست پیدا کردید، یک حالت اشیاعی در انسان به وجود می‌آید؛ حالت رضایت خاطری به وجود می‌آید که الحمدلله به این دست پیدا کردم. [البته] «الحمد لله» هم تعبیر

من است؛ [اگر] اهل اعتقاد به خدا باشد «الحمد لله» میگوید؛ وَاَلَا آن را هم نمیگوید. به هر حال انسان وقتی دست پیدا کرد، احساس اشباع شدگی میکند اما این احساس بسیار کوتاه است؛ یعنی این لذت که برایش دست نیافتنی بود و خیلی دور از دسترس بود و به همان دلیل هم بسیار جالب و جذاب بود، به مجرد اینکه انسان به آن دست پیدا کرد، عادی میشود. همین خانه‌ی بزرگ و مطلوب و زیبا که همیشه می‌گفتیم یک خانه‌ی بزرگی بخریم، بعد از اندکی که گذشت، برایش خیلی عادی و یک چیز خیلی معمولی میشود؛ آن سیری تمام میشود، باز گرسنگی جدیدی به سراغ انسان می‌آید؛ یا گرسنگی در همین جهت، مثلاً یک خانه‌ای که باز از این بهتر باشد؛ یا فرض کنید اگر چنانچه مسائل جنسی باشد، زنی که باز از این بهتر باشد؛ یا نه، گرسنگی‌های دیگری. حالا اگر انسان فقط در این مورد هم دچار گرسنگی جدیدی نشود، سایر نیازها به انسان هجوم می‌آورند و گرسنگی‌های آنها باقی است؛ این سیری زود تمام میشود، یعنی برای انسان عادی میشود؛ آن حالت اشباع و رضایت و به اصطلاح احساس اینکه رسیدم به آنچه می‌خواستم، زود تمام میشود؛ و در انسان ماندگار و پایدار نیست. همه‌ی نعمتهای انسان این جوری است. خود ما این را بارها و بارها در زندگی تجربه کرده‌ایم؛ چیزی که به آن نرسیده‌ایم برایمان خیلی پُر جاذبه و زیبا و مطلوب و شوق‌برانگیز است، [اما] به مجرد اینکه به آن رسیدیم، مدتی که گذشت، برایمان یک چیز عادی‌ای میشود که حالا دیگر به این قانع نیستیم و یک چیزی ورای آن، فراتر از آن و بهتر از آن را طلب می‌کنیم.

بنابراین، گرسنگی در طول زندگی بر انسان غالب است. اگر انسان اهل دنیا باشد، اگر اهل پرداختن به امور دنیا باشد، اگر کسی بنشیند بر سر این خوان و این مائده و این سفره‌ی گسترده، غالباً به گرسنگی سر خواهد کرد. گرچه گاهی سیری هم خواهد داشت، اما از همین سیری‌های کوتاه‌مدت؛ غالباً انسان گرسنه است و دنبال یک چیزی است که به آن

دست پیدا بکند. کسی که همیشه دنبال خواسته‌های مادی است، [هنوز] این تمام نشده دنبال یک چیز دیگر است. آن که دارد یک جور، آن که ندارد یک جور؛ یعنی فرض بفرمایید که ملت‌های سیرو مرفه‌ی مثل ملت‌های کشورهای مثلاً پیش‌افتاده - فرض کنید ملت آمریکا، کانادا، ایتالیا و مانند اینها - یک جور، ملت‌های کشورهای عقب‌افتاده‌ی فقیر محروم بدبخت آفریقا هم یک جور دیگر. هرکسی در دایره‌ی محدوده‌ی خودش همین جور است؛ یعنی او می‌جنگد و برادرش را میکشد برای اینکه فلان مزرعه را از دست او در بیاورد یا فلان قصر را از دست او در بیاورد؛ این یکی هم در این کشور برادرش را میکشد، توطئه میکند، دروغ می‌گوید و خلاف میکند برای اینکه کوخ را از دست آن برادرش در بیاورد. بالاخره فرق نمیکند؛ بزرگی و کوچکی این خواسته‌ها تأثیری در ماهیت نفسانی و روانی آن ندارد. کسی که این جور اهل دنیا است چطور میتواند راه هدایت را برگزیند و با شما در این راهی که دارید حرکت میکنید همراه بشود، از آرزوهایش بگذرد، از خواسته‌هایش بگذرد و بیاید با شما همراه بشود؟ بنابراین، این یک نوع استدلال‌گونه‌ای بود از حضرت امیرالمؤمنین با همان بیان مخصوص خود ایشان در نهج‌البلاغه، برای اینکه نشان بدهند چرا راه هدایت و راه رشد و راه صلاح و راه خدا خلوت است و در دنیا پُررهر و نیست و شما کم هستید. الان خیلی از دولت‌ها را ملاحظه کنید با شما نیستند، خیلی از احاد ملت‌ها با شما نیستند؛ یا غافلند یا دشمنند یا مخالفند یا بی‌خیالند و [با شما] نیستند. علتش این است که گرد آمدن بر خوان دنیا و سفره‌ی گسترده‌ی دنیا آنها را مشغول کرده و مانع شده.

خشنودی و ناخشنودی؛ عامل جمع شدن مردم

بعد، یک جمله‌ی دیگری دارند که آن هم خیلی مهم است. البته به این جمله‌ی قبلی هم ارتباط دارد، منتها شاید دنباله‌ی آن نیست؛ اما با آن ارتباط



دارد و مکمل یکدیگرند. میفرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالشُّخْطُ»؛ ای مردم! خشنودی و ناخشنودی است که انسانها را گرد می‌آورد. البته من چندتا از این ترجمه‌ها را نگاه کردم، برای اینکه ببینم [آیا] آن نکته‌ای که در این کلام است در این ترجمه‌ها درک شده، که دیدم غالب ترجمه‌ها متأسفانه نکته را درک نکرده‌اند. جبهه‌بندی‌ها و مجموعه‌سازی‌های بشری بر اساس خشنودی و ناخشنودی است: گروهی که از یک چیزی خشنودند، یک مجموعه‌اند؛ آن گروهی [هم] که از چیزی ناخشنودند، یک مجموعه‌اند؛ یک حکم دارند، یک ثواب دارند، یک عقاب دارند؛ این را می‌خواهد بگوید. اگر چنانچه شما به یک چیزی راضی هستید، با همه‌ی کسانی که به آن راضی‌اند مشترکید و یک مجموعه محسوب می‌شوید؛ اگر به نظامی، وضعی و راهی خشنودید، با همه‌ی کسانی که در آن راه حرکت میکنند و در آن نظام دارند حرکت میکنند و به آن خشنودند یکی محسوب می‌شوید. آثارش بین همه‌ی شما تقسیم خواهد شد؛ آثار خوبی یا آثار بدی؛ هرچه داشته باشد.

مرکز تحقیقات فقه و علوم اسلامی

شریک شدن در عذاب گناهکاران در صورت رضایت داشتن به گناهشان آن وقت حضرت در دنباله‌ی این عبارت مثال می‌زند و می‌فرماید: «وَأَيُّهَا عَقَرُ نَاقَةٍ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَقَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَوْهُ بِالرِّضَا». ناقه‌ی صالح - شتر ماده‌ی حضرت صالح - پیغمبر را یک نفر کشت، اما خدای متعال در قرآن نمی‌گوید «فَعَقَرُ النَّاقَةِ»، [بلکه] می‌فرماید: «فَعَقَرُوا النَّاقَةَ»؛ آنها ناقه را عقر^۱ کردند، پی^۲ کردند و کشتند. و عذاب را هم به همه داد، درحالی که یک نفر قاتل بود. چرا؟ چون [وقتی] همه‌ی آنها به این کار راضی بودند، با او

۱. سوره‌ی اعراف، بخشی از آیه‌ی ۷۷

۲. زخمی کردن، ذبح کردن

۳. عقر، ذبح کردن

مشترک بودند؛ به این کار خشنود بودند ولو فاعل آن کار، او بود اما دیگران هم به آن کار خشنود بودند. این به نظر من خیلی نکته‌ی مهمی است در زندگی ما و در جهت‌گیری‌های ما و در راهی که انتخاب میکنیم و کاری که انجام میدهیم. «وَإِنَّمَا عَقَرْنَا قَوْمَ رَجُلٍ وَاحِدٍ»، یک نفر ناقه‌ی ثمود را پی کرد و کشت؛ «فَعَمَّهُمْ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَصَوْهُ بِالْزُّبَا»، اما چون همه‌ی دیگران هم به کار او خشنود بودند، خدای متعال همه‌ی آنها را مشمول عذاب قرار داد. «فَقَالَ سُبْحَانَهُ فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ»، ناقه را پی کردند و پشیمان شدند؛ «فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ حَارَتْ أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ»، بعد خدای متعال عذاب را بر همه‌ی اینها نازل کرد. آن وقت عذاب را ذکر میکند؛ یعنی زمین با فریاد سهمگینی، با خواری^۱ - همان فریاد یا بانگ بلندی - گشوده شد و اینها را در خودش فرو برد، همچنان‌که یک میله‌ی گداخته در زمین سستی به آسانی فرو میرود. یعنی اگر یک میله‌ی آهنی را انسان بگدازد و بر روی زمینی بگذارد که آن زمین سست باشد، نه زمین سفت، این میله‌ی گداخته خیلی راحت فرو میرود؛ آن گداختگی تأثیر دارد در اینکه زودتر راه را باز کند و فرو برود. اینها هم همین جور؛ به همین آسانی این جماعت و این مجموعه در زمین فرو رفتند و خسف^۲ شدند. زلزله‌ای آمده و همه را مثلاً در خودش فرو برده: «حَارَتْ أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ خُورَ الشَّيْكَةُ الْمُحْمَاةُ فِي الْأَرْضِ الْخَوَارَةِ».

زیبایی لفظی فوق‌العاده نهج‌البلاغه

ضمناً، زیبایی‌های این کلمات را واقعاً انسان نمیتواند [بیان کند]؛ در ترجمه و در بیان مطلب، زیبایی الفاظ قطعاً گم میشود؛ یعنی این قدر این الفاظ زیبا است. مثلاً فرض کنید گلستان سعدی را که عبارات به آن زیبایی و به آن شیوایی را سعدی در گلستان آورده، بعد انسان بیاید

۱. نعره

۲. فرو رفتن، خواری

همان قصه را و همان حکایت گلستان را به زبان معمولی عامیانه‌ی خودش مثل ما بنشینند نقل کند؛ خب، حالا به فرض که مطلب بیان شد اما آن زیبایی هنری واقعاً در جای خود [باقی] است. این نهج البلاغه همین جور است. [البته] قابل مقایسه‌ی با گلستان نیست؛ یعنی خیلی برتر از گلستان است. سید رضی که خود ایشان یک شاعر و ادیب بزرگی است - مرحوم رضی که این نهج البلاغه را جمع کرده - نظر آن بزرگوار هم در جمع کردن نهج البلاغه، بیشتر به همین جنبه‌ی هنری بوده؛ به قرینه‌ی اسمش که «نهج البلاغه» [گذاشته]؛ آن جنبه‌های معنوی و آن جنبه‌ی لفظی‌اش به عنوان یک حدیث، ظاهراً آن جور که انسان میفهمد خیلی مورد نظر آن بزرگوار نبوده؛ همان جنبه‌ی زیبایی الفاظ [مورد نظرش بوده]، از اسمش هم پیدا است. ضمناً، در خطبه‌ها شما می‌بینید که یکجا تقطیع کرده خطبه‌ای را، می‌بینید که ناگهان خطبه را قطع کرده و انسان وسط مطلب می‌بیند مطلب قطع شد؛ بعد می‌گوید «منها» یا «از جمله‌ی این خطبه است» و یک تکه‌ی دیگر از خطبه را نقل می‌کند؛ چون زیبایی لفظی در این بخش بیشتر بوده، این جوری انتخاب کرده؛ ایشان براساس زیبایی انتخاب کرده. آن وقت خود این بزرگوار، سید رضی، گاهی درباره‌ی بعضی از تعبیرات امیرالمؤمنین در نهج البلاغه، می‌گوید که این در زبان عرب نظیر ندارد. خود این سید رضی شاعری در حد سعدی و حافظ است در عربی، خیلی فوق العاده است؛ ایشان جزو معدود شعرای درجه‌ی یک عرب است؛ یعنی اگر واقعاً انسان بخواهد ده نفر شاعر عرب را از اول شعر عربی که در تاریخ مانده تا امروز بشمرد، یکی از این ده نفر قطعاً سید رضی است؛ همه او را قبول دارند به عنوان یک شاعر بزرگ. این آدم، با این مقام، یکجایی در کلمات امیرالمؤمنین احساس بی‌تابی می‌کند؛ از کلامش پیدا است که وقتی می‌خواهد تعریف کند بی‌تاب است؛ می‌گوید مثل این کلام را عرب تکلم نکرده یا اصلاً در این معنا قابل توصیف نیست و از این بالاتر تصوّر

نمیشود؛ این قدر زیبایی این کلام زیاد است. اگر کسی اهل زبان باشد، یعنی عربی بفهمد - مثل ماها که حالا یک مقدار عربی سرمان میشود - در یک حدودی زیبایی‌ها را میفهمد؛ آن هم نه به طور کامل. مگر [اینکه] کسی زبان مادری‌اش باشد و ادبیات عرب خوانده باشد، او به طور کامل میفهمد؛ اما ما که زبان مادری‌مان نیست اجمالاً میفهمیم؛ آن که عربی بلد نباشد، همین مقدار را هم نمیفهمد، درک نمیکند؛ و این مایه‌ی تأسف است.

گمراهی؛ اثر دور شدن از راه راست شریعت

بعد در آخرین خطبه‌ی کوتاه - البته کوتاه بودنش به خاطر همین است که ایشان^۱ این قسمتش را انتخاب کرده‌اند؛ وَاَلَا شَیْءٌ [طولانی‌تر باشد] - این جور میفرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَّ الْمَاءَ وَمَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي الْإِثْمِ». میفرماید هرکس از این راه روشن شناخته شده - همین راه هدایتی که استدلال و منطق عقلانی و حجت شرعی، ما را به این راه رهنمون شده و راهنمایی کرده - حرکت کند، به چشمه‌ی آب خواهد رسید؛ اگر کسی از این راه جاده چپ و راست بشود، ناگهان وسط بیابان بی‌آب و علف سر درخواهد آورد که راه به جایی ندارد. باتوجه به وضع رفت و آمد و سفر در آن روزگار، حضرت این بیان را با این کیفیت کردند؛ چقدر اهمیت داشت که انسان مثلاً سوار استر خودش یا اسب خودش یا شتر خودش بشود و در جاده حرکت بکند و بتواند به آن نقطه‌ی مورد نظرش برسد. فرض کنید تشنه‌ای است، که می‌خواهد به آب برسد؛ خب اگر این راه را گرفت به آب خواهد رسید، اما اگر چنانچه از راه منصرف شد و این وِرْوَانَ وِر رفت، ناگهان احساس میکند که در بیابانی قرار گرفته که به هیچ جا راه ندارد.

در بیابان زندگی هم همین است. در این زندگی دنیوی، اگر انسان راهی را حرکت بکند که وحی الهی و نبوت‌های پروردگار پیش پای بنی‌آدم

گذاشته‌اند، قطعاً به سرچشمه خواهد رسید؛ یعنی جایی که آنجا زندگی هست، ادامه‌ی حیات هست و آسایش هست؛ نگرانی ندارد. [اما] اگر از این راه منصرف شد، ناگهان وسط بیابان قرار می‌گیرد، راه به جایی ندارد، کاری نمیشود کرد، دیگر نمیشود جبران کرد. وقتی انسان وسط بیابان قرار گرفت، نمیتواند باز به راه برگردد؛ چون قوتی لازم است و توانی لازم است که انسان این راه طولانی را برگردد؛ کمتر کسانی میتوانند برگردند. واقعاً همین جور است و انسان [همین را] احساس میکند؛ امروز هم ما در دنیا همین را احساس میکنیم و می‌بینیم که بشریتی که از راه خدا منصرف شده، راه ادیان را رها کرده و با هدایت‌های الهی - چه به شکل مقررات دینی، چه به شکل تعالیم اخلاقی، چه به شکل معارف صحیح الهی مثل توحید و مثل نبوت و ازاین قبیل - دشمنی ورزیده واقعاً دچار مشکلاتی شده که قابل برگشت نیست. الان دنیا واقعاً همین جور است؛ دنیا دچار یک اشتباهاتی است که شاید اگر از راه خدا حرکت میکرد، به این اشتباهات دچار نمیشد.

من دیشب دیدم یک تبلیغ خیلی خوبی در تلویزیون میشد برای پتروشیمی - مربوط به آقای آقازاده^۱ است - که خیلی تبلیغ زیرکانه و جالبی بود. اول این دستکش جراحی را نشان داد و ما فکر کردیم میخواهد تبلیغ کند برای خون؛ عمل جراحی و دستکش و حساسیت و اهمیت این دستکش و اینکه اگر یک ذره چنین باشد چنان میشود و چه فاجعه‌ای رخ میدهد، بعد همین‌طور این چرخه‌ها - چرخه‌ای که این دستکش در آن به وجود آمده است - مدام رفت عقب و رفت عقب، تا رسید به پتروشیمی، [آنگاه] گفت این پتروشیمی است که حالا مثلاً داریم میسازیم؛ مراحلش را معرفی کرد. تبلیغ خیلی زیبا و خوبی بود برای پتروشیمی. ناگهان به ذهنم رسید که ما - ما یعنی بشر - با نفت چه کرده‌ایم! شاید اگر تمدن از این راه

۱. غلام‌رضا آقازاده (وزیر نفت)

که امروز آمده نمی‌آمد، با نفتی که از اوّل می‌توانست هزاران برابر فوایدی که تا امروز داشته فایده برساند، این عمل را انجام نمیداد و در نتیجه دنیا را و محیط زیست را - که نمیدانیم فردای محیط‌زیست چه خواهد شد - به این شکل در نمی‌آورد. هیچ بُعدی ندارد که مثلاً پنجاه سال دیگر حقیقتاً انسانها دنبال جایی بگردند که بتوانند در آن تنفس بکنند و راحت نفس بکشند؛ واقعاً ممکن است این جور وضعی پیش بیاید. الان شما ملاحظه کنید وضع سرما و گرما در دنیا کاملاً به هم خورده؛ این تعادل سرما و گرما و زمستان و تابستان و بارندگی و مانند اینها مثل گذشته نیست. این [وضع] ناشی از همین عوارض جوّی و مسائل زیست‌محیطی است که به وجود آمده و طبعاً این مسائل به خاطر کار بشر، به خاطر همین کارخانه‌ها، به خاطر این جنگها و به خاطر این چیزها به وجود آمده. ممکن است در آینده این [مسائل] بشدت افزوده بشود و ناشی هم باشد از خود انسان. مثلاً فرض کنید یک قلم ممکن است این باشد که - البته من این را به طور قطع و یقین نمی‌گویم؛ ممکن است این باشد - ناگهان بشر بفهمد که صد سال نفت را بیخود مصرف کرده، نفت را نباید مصرف میکرد؛ ممکن است بشر به اینجا برسد؛ این همان «تیه» است در «وَقَعَ فِي التَّيْهَةِ». حالا چه جوری میخواهی برگردی؟ برگرد! به قیمت به دست آوردن چه چیزی یک اشتباهی را مثلاً ما انجام دادیم و صد سال افراد بشر انجام دادند؟ شاید اگر چنانچه تمدن یک تمدنی بود که با هدایت الهی حرکت میکرد، به اینجا نمیرسید. البته در آن صورت هم کارخانه‌هایی به وجود می‌آمد، کارهایی انجام میگرفت، دانش بشری و تکنولوژی بشری بلاشک پیشرفتهایی میکرد، منتها از این راه نمیکرد و [بلکه] از راه دیگری این پیشرفتها انجام میگرفت؛ ممکن بود این جور باشد. یعنی میخواهم عرض بکنم این «وَقَعَ فِي التَّيْهَةِ» که امیرالمؤمنین میگوید، این جور است؛ ناگهان واقع میشوید در یکجایی که نمیتوانید کاری را انجام بدهید.

افتخار بزرگ کارگزار کشور اسلامی بودن

به هر حال آنچه من از مجموع این خطبه‌ی کوتاه به نظرم رسید که به عنوان جمع‌بندی عرض بکنم خدمت آقایان، این است که شماها امروز باید خیلی این را که در راه خدا، آن هم در جلوی صفوف، دارید حرکت میکنید، مغتنم بشمارید. البته هر نظامی، هر کشوری، هر مجموعه‌ی انسانی که در راه خدا حرکت میکنند، باید مفتخر باشند، خشنود باشند، سپاسگزار پروردگار باشند که خدا هدایت را به اینها نشان داد، راه خودش را به اینها نشان داد و دارند در راه خدا حرکت میکنند؛ ولی اگر چنانچه انسان در این راه جزو قاده^۱ بود، جزو سران و پیشروان و پدیدآورندگان و کمک‌کنندگان به ادامه‌ی راه و از این قبیل بود، این خیلی بالارزش است، این خیلی قیمت دارد. طبعاً تشکیلات اداره‌کننده‌ی کشور و دستگاه‌های دولتی این جور هستند؛ هر کدام از شما یک بخشی را برعهده دارید و کار آن بخش را دارید انجام میدهید، مشکلاتی را در آن بخش از مردم دارید برطرف میکنید، خدماتی به مردم در آن بخش دارید انجام میدهید.

ثواب عظیم خدمت کردن خالصانه به مردم

یعنی واقعاً اگر چنانچه کسی خدمت در راه خدا را بخواهد قدردانی بکند، اگر درست آن حقیقت قضیه را بفهمد، به این خدمت ده برابر علاقه‌مندتر خواهد شد از کسی که به این خدمت به چشم یک منصب نگاه میکند و به منصب دنیوی به عنوان یک کار دنیوی علاقه‌مند است؛ یعنی علاقه‌اش و وابستگی‌اش و تعلقش به این کار، ده برابر بیشتر خواهد شد؛ منتها برای خدا و برای کار الله و فی الله این جور است. بعضی‌ها ممکن است به یک کاری به چشم یک منصب نگاه کنند؛ به تعبیر امیرالمؤمنین [به چشم] یک طعمه‌ای نگاه کنند،^۲ این را طعمه به حساب بیاورند و فکر

۱. پیشروان، فرماندهان

۲. وقعة صفین، ص ۲۰

کنند از اینجا میشود خورد، از اینجا میشود برد، از اینجا میشود زندگی راحتی کرد، از اینجا میشود به التذاذات رسید، از اینجا میشود به خویشاوند و دوست و رفیق و مانند اینها رسید. خب این بد است، این جز وزر و وبال چیزی ندارد؛ خدمتی هم اگر انسان در این راه بکند، من خیال میکنم وقتی هدفش الهی نباشد خدمتش هم مقبول نمیشود، چون فرمود: «إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۱، خدای متعال اصلاً از مردم پرهیزکار قبول میکند؛ و الا اگر پرهیزکاری نباشد و برای خدا نباشد، آن کار خوبی هم که انجام بگیرد مورد قبول پروردگار قرار نمیگیرد.

اما یک وقت هست که این را به عنوان یک مسئولیت برگردن خودتان احساس میکنید. من یقین دارم و مطمئنم که برادران ما بلاشک از آن نوع اول نیستند. من نمیخواهم تبرئه کنم خودهایمان را و بگویم ماها هیچ به فکر دنیا نیستیم؛ نه، بالاخره در گوشه و کنار ذهن انسان، لاقلاً در بعضی از اوقات، در بعضی از میدانها و در بعضی از جاها آن حالت طعمه‌طلبی و مانند اینها می‌آید و در مواردی به سراغ انسان می‌آید، اما این جور نیست که یکسره آن باشد. بلاشک، جنبه‌ی خدمت و جنبه‌ی کار برای خدا حتماً وجود دارد و به گمان قوی اقلّاً در بیشتر افراد غلبه هم دارد بر آن جنبه‌ی طعمه‌بودن و کار به عنوان یک کار دنیایی بودن؛ من مطمئنم و میدانم. لاقلاً در سطوح وزرا و طبقات بعد از وزرا و معاونین این جور است؛ حالا طبقات پایینش ممکن است مثلاً یک مقداری تفاوت داشته باشد. حالا انسان آنها را درست نمیداند که چه جوری است. اما در مورد مجموعه‌ی کسانی که در رأس کارند این [جوری] است. این خیلی پیش خدای متعال سپاسگزاری دارد. بایستی این حالت را اولاً در خودتان تقویت کنید.



بسم الله الرحمن الرحيم^۱

تفاوت شنیدن موعظه با یادگیری

در روزهای ماه رمضان که ما از هیئت محترم دولت معمولاً دعوت میکنیم که یک افطار در خدمتشان باشیم، رسم ما بر این است که چند جمله‌ای از نهج البلاغه یا یک حدیثی اینجا میخوانیم تا جلسه‌ی ما جلسه‌ی روحانی و معنوی و جلسه‌ی نصیحت باشد، از شکل معمولی جلسات دولتی و حکومتی خارج بشود و به شکل معمولی جلسات عاقله‌ی مردم که در ماه رمضان یک چیزی میگویند و یک چیزی می‌شنوند دربیاید. البته بحمدالله همه‌ی شما علاوه بر اینکه جناب آقای خاتمی و بعضی از آقایان روحانیون محترم دیگری که تشریف دارند - بعضی از آقایان فضلی برجسته‌ای که در جمع شما هستند - بی‌نیازند از این چیزها، خود شماها هم مجموعاً اهل اطلاع و معرفتید. شاید در آنچه ما حالا برای شما میخوانیم، مثل دفعات قبلی که بعضی از شما آقایان هم تشریف داشتید، مطلب تازه‌ای نباشد؛ لکن خصوصیت نصیحت و تذکر، تازه بودن نیست. بله، معلومات باید تازه باشد؛ لذا معلومات را انسان یک بار از یکی یاد میگیرد، بعد هم تا آخر بس است؛ اگر یک چیزی که شما یاد گرفتید، بخواهند

۱. شرح بخشهایی از عهد مالک اشتر(ره) در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت

دفعه‌ی دوم یادتان بدهند، می‌گویید این را که ما بلدیم؛ [اما] نصیحت این جور نیست، از مقوله‌ی بلد بودن نیست؛ از مقوله‌ی تأثر، تذکر، و به یاد آوردن است. لذا اگر صد بار هم یک چیزی را که ما میدانیم به ما دوباره بگویند، سه باره بگویند، پنج باره بگویند، هیچ زیاده‌ی نیست؛ و از همین قبیل است همه‌ی نصایح و مواعظ و بسیاری از معارف قرآنی و مانند اینها؛ حالا این [مطالب] را از این قبیل به حساب بیاورید.

عهد مالک؛ طولانی‌ترین و پرنکته‌ترین فرمان حکومتی

به نظرم رسید که چند جمله‌ای از این نامه‌ی معروف امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مالک اشتر را که مفصل‌ترین وصایا و فرمانهای آن حضرت است بخوانیم. البته یادم هست از اواسط همین جلسه، من مکرر - یکی دو سال یا شاید دو سه سال - بعضی از فقره‌های آن عهد را خوانده‌ام؛ لکن حالا از اولش به نظرم رسید چند سطری بخوانیم؛ تا به اندازه‌ای که به اذان نزدیک بشویم و بعد هم برویم به نماز آن شاء الله و بعد هم افطار.

این جور می‌گویند که «وَهُوَ أَطْوَلُ عَهْدٍ وَأَجْمَعُ كُتُبُهُ لِلْمُحَاسِنِ»؛ یعنی از همه‌ی فرمانهای امیرالمؤمنین، این طولانی‌تر است و از همه‌ی نامه‌هایی که این بزرگوار نوشتند، این جامع‌تر است زیبایی‌ها را؛ «أَجْمَعُ لِلْمُحَاسِنِ»؛ یعنی هیچ نامه‌ای از لحاظ فراگیری زیبایی‌های سخن و آن نکته‌های معنوی و لفظی، به پای این نامه نمی‌رسد. البته این را هم تذکر بدهم که یکی از معانی «عهد» که در اینجا هم همان معنا مورد نظر است، «فرمان» است؛ مثل فرمان حکومت، فرمان یک سِمَتی؛ فرمانهایی که سلاطین، بزرگان و رؤسا برای کسی مینویسند؛ عهد به این معنا است. اینجا این عهد به معنای آن عهدنامه و مانند اینها نیست که بعضی‌ها عامیانه می‌گویند «عهدنامه‌ی مالک اشتر». عهدنامه یعنی قراردادی که بین دو نفر بسته میشود که این از

آن قبیل اصلاً نیست؛ قرارداد نیست؛ فرمانی است که امیرالمؤمنین به عامل خودشان می سپردند - نه اینکه میفرستند - تا او برود و از روی آن عمل کند.

چهار اولویت اصلی حکومت در بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام)

[حضرت] بعد از بسم الله میفرمایند: «هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِيِّ عَهْدَ إِلَيْهِ»؛ یعنی این آن چیزهایی است که من در آن فرمانی که دارم به تو میدهم مینویسم؛ «حِينَ وَلَّاهُ مِصْرَ»؛ وقتی که مصر را به او می سپرد که چهار چیز را هم ذکر کرده. جالب این است که من حساب کردم، دیدم این چهار چیز، مهم ترین چیزهایی است که از حکومت، از ماها توقع است. غیر از مسئله ی دیپلماسی و سیاست خارجی و ارتباط و مانند اینها، بقیه ی امور در همین چهار چیز است و به ترتیب هم این چهار چیز معین شده؛ یعنی به ترتیب اولویت.

۱) جمع آوری مالیات

فرض کنیم که یک حاکمی یا امیری در یک کشوری وقتی میخواهد اقدامی بکند، اولین چیزی که لازم دارد هزینه ها است؛ یک هزینه هایی دارد که باید تأمین بشود. قدم اولش این است: «جَبَايَةُ خَرَاجِهَا»؛ پول را از مردم بگیر و مالیات مردم را جمع کن برای اینکه بالاخره هر اقدامی بخواهی بکنی، احتیاج به پول داری.

۲) جهاد با دشمنان

بعد باید موانع را برطرف کنی؛ موانع خارجی، داخلی را که وجود دارد باید برطرف کنی لذا دنبالش هست: «وَجِهَادَ عَدُوِّهَا»؛ جهاد با دشمنان مصر هم به عهده ی تو است؛ [اگر] دشمنی حمله کرد از داخل یا از خارج، باید تو از این کشور و از مردم این کشور دفاع کنی؛ این نکته ی دوم.

۳) سازندگی معنوی

بعد فرض بفرمایید که پولها آماده است، بودجه‌ی کار آماده است و دشمنی هم فعلاً در مقابل نیست، طبعاً بایستی به بازسازی و سازندگی پردازند، سازندگی هم یک سازندگی انسانی است که این مهم‌تر است؛ وَاسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا؛ مردم را به صلاح بکشانید که این صلاح، صلاح مادی و معنوی هر دو است؛ مراد از صلاح، صلاح معنوی فقط نیست؛ صلاح مادی، صلاح معنوی. در آن صلاح معنوی هم صلاح علمی، صلاح دینی [و غیره]؛ استصلاح. در دعای مکارم الاخلاق میخوانیم: «وَاسْتِصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنْی»^۱. استصلاح یعنی مرا به صلاح بکشان؛ هر چیزی از من که قابل صالح شدن و شایسته شدن است، به صلاح بکشان. پس بنابراین این هم آن مطلب که سازندگی اول، سازندگی بشری و انسانی [است].



۴) سازندگی مادی

آخر هم «وَعِمَارَةَ بِلَادِهِا»؛ کشور را هم آباد کنید.

مالیات؛ بهترین نوع انفاق

بالاخره اینها چهار چیز طبیعی است که ما [لازم] داریم برای اداره‌ی یک کشور؛ بودجه را از مردم بگیریم که خود این بودجه را که از مردم گرفتیم، فایده‌اش فقط هم این نیست که ما میتوانیم کار کنیم؛ خود آنهایی هم که به ما پول میدهند، آنها هم فایده میبرند، چون این انفاق است. بهترین انفاقها آن پولی است که مردم به دولت بدهند، به حاکم بدهند که او امورشان را راه بیندازد؛ زکات و خمس و مانند اینها هم از همین قبیل است؛ چون اولین فایده‌ی انفاق به انفاق‌کننده میرسد، بعد به آن انفاق‌شونده فایده‌اش

۱. صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۲۰

میرسد. نفس این «وَمَنْ يَوْقُ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۱ در باب انفاق است. همین‌که خودمان را از آن شح و بخل و حرصی که در دل‌های ما وجود دارد نجات می‌دهیم با دادن پول - وقتی دست در کیسه می‌کنیم و پول را درمی‌آوریم - ما به فایده‌ی خودمان رسیده‌ایم؛ بعد که این پول به جای خودش برسد و ان شاء الله درست مصرف بشود، آن فایده‌ی دوم خواهد بود. بنابراین این اولش از آن «جایه» شروع میشود، بعد «جهاد عدو» است، بعد «استصلاح اهل» است، بعد هم «عمارة بلاد» است. می‌گوید ما مالک اشتر را فرستادیم مصر، این چهار چیز را به عهده‌ی او گذاشتیم.

داخل نبودن سیاست خارجی در دستور کار مالک اشتر

معلوم میشود که بحث سیاست خارجی و مانند این اگر هم آن وقت مطرح بوده، به عهده‌ی حاکم مصر نبوده؛ یعنی [به عهده‌ی] استاندار مصر در واقع نبوده؛ خود امیرالمؤمنین تصمیم‌گیری آن را اگر لازم بوده، میکردند؛ اینجا ذکر نشده.

رعایت تقوا؛ اولین وظیفه‌ی حاکم اسلامی

حالا که [مالک] رفته آنجا این کارها را بکند، اولین چیزهایی که حضرت به او سفارش میکنند، چیزهایی مربوط به متن کار و صُلب^۲ کار نیست، مربوط به خود او است؛ یعنی در واقع اساس کار این است که ما اگر چنانچه بخواهیم مردم را بسازیم، مملکت را بسازیم، کارهایمان را بکنیم، اول باید خودمان را بسازیم. امیرالمؤمنین به او نمیگویند که برو حالا مثلاً فرض کنید که با مردم این جور رفتار کن، آن جور رفتار کن؛ اینها را بعد

۱. از جمله سوره‌ی حشر، بخشی از آیه‌ی ۹؛ «... و هر کس از خست نفس خود مصون ماند، ایشان هستند که رستگارانند.»

۲. استواری، محکمی

خواهند گفت. فنون کار را، فنون حکومت را بعداً به او یاد میدهند اما از خودش شروع میکنند: «أَمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ؛ میگوید من که دارم تو را میفرستم، اوّل تو را دستور میدهم که تقوا داشته باشی. تقوا یعنی پروا داشتن از خدا و ملاحظه‌ی خدا را کردن. این «پروا» کلمه‌ی خوبی است. «پرهیزکاری» هم که در فارسی از قدیم معمول شده، ما سابقها خیلی روی این کلمه حسّاس بودیم که «پرهیزکاری» غلط است و فلان [است] و مانند اینها؛ بعد فکر کردیم دیدیم نه، این «پرهیزکاری» هم انصافاً درست انتخاب شده. البته «پروا کردن» یک معنای شاید کامل‌تری است اما «پرهیزکاری» هم معنای غلطی نیست. «پرهیز» به معنای اجتناب نیست؛ «پرهیز داشتن» یعنی «مراقب بودن»؛ «اهل پرهیز» یعنی «اهل مراقبت»، در واقع پرهیز یک نوع معنای حزم^۱ هم هست - مراقب بودن، همان پروا - به هر حال معنای پروا معنای مناسبی است برای تقوا. پروای خدا را داشته باش، حواست جمع باشد که خدا هست؛ مراد از «تقوای الهی» این است. انسان هر فعلی که میخواهد انجام بدهد، هر ترکی که میخواهد بکند باید بداند که خدا مراقب است، متوجّه است. همین نکته‌ای که امام در بیاناتشان یک وقتی فرموده بودند که خود را در محضر خدا بدانید؛^۲ این خیلی مهم است؛ یعنی تعبیر دیگری است از تقوای الهی؛ یعنی همیشه آدم مراقب باشد که خدا الان - [مانند] همین حالا که من دارم حرف میزنم - مراقب من است، حواسم باشد که خودم را در معرض سَخَط الهی، در معرض إِعْراض الهی قرار ندهم؛ این تقوای الهی [است].

وظیفه‌ی حاکم؛ ترجیح اطاعت خدا بر همه چیز

«وَأَيُّهَا طَاعَتِهِ؛ اطاعت خدا را ترجیح بدهد؛ «ایثار» یعنی ترجیح دادن.

۱. احتیاط، دوران‌دیشی

۲. از جمله، صحیفه‌ی امام، ج ۸، ص ۳۸۸؛ سخنرانی در جمع فرماندهان سپاه پاسداران ۱۳۵۸/۴/۲۲؛ «عالم محضر خدا است».

ترجیح بر چه؟ متعلق ندارد که بر چه ترجیح بدهد؛ یعنی بر همه چیز. قاعدتاً چون به اطلاق واگذار شده، یعنی بر همه چیز اطاعت خدا را ترجیح بدهد. اصل قضیه اطاعت خدا است.

پیروی از دین از وظایف حاکم

«وَإِتِّبَاعُ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ» و پیروی کند از آنچه خدای متعال امر کرده به او در کتابش. البته، هم در اینجا و هم در بسیاری جاهای دیگر، حتی در بسیاری از تعبیرات قرآنی، مراد از کتاب، نفس کتاب نیست؛ «ما کَتَبَ اللَّهُ» است. این را در فقه هم به یک مناسبت‌هایی ما بحث می‌کنیم که آیا مراد از کتاب، همه جا یعنی قرآن؟ آنچه در قرآن نوشته؟ بعضی‌ها می‌گویند مثلاً فلان حکم را کجای قرآن نوشته؟ این نیست. «کتاب الله» یعنی «ما کَتَبَ اللَّهُ». لذا است که اینجا [می‌فرمایند]: «مِنْ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ» از جمله‌ی آن چیزهایی که در کتاب الله نوشته شده است - که همین معنای «ما کتب الله» است - هم فرایض است، هم سنن است. سنن هم «ما کتب الله» است؛ یعنی سنت‌ها را هم خدای متعال بر ما نوشته؛ آن هم مکتوب بر ما است منتها مکتوب الزامی نیست. نباید آدم خیال کند که سنن و آن چیزهایی که ما به آنها مستحبات و نوافل می‌گوییم، چیزهایی است که دیگررها است؛ نه، اینها مثل واجب میماند کما اینکه بر پیغمبر خیلی از اینها واجب بوده. آن طور که در بعضی روایات ما هست مثلاً نماز نافله‌ی شب بر پیغمبر لازم بوده؛ یا در سوره‌ی مزمل که می‌فرماید: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا» أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا^۱، بعد می‌فرماید «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»^۲ یعنی آن قول ثقیل کأنه یک پدیده‌ای است، یک حادثه‌ای است که آن

۱. سوره‌ی مزمل، آیات ۲ تا ۴؛ «به پا خیز شب را مگر اندکی. نیمی از شب یا اندکی از آن را بکاه. یا بر آن [نصف] بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان».

۲. همان، آیه‌ی ۵؛ «در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گران بار القا می‌کنیم».

مقدمه را و آن امکان را لازم دارد و می‌طلبد؛ باید شما خودت را آماده کنی برای آن قول ثقیل، و راهش هم همین است که بایستی بیدار بشوید؛ بنابر آنچه حالا از ظاهر این آیه در ذهن بنده هست؛ نمیدانم این تعبیر در روایات هم هست یا نه؛ علی‌ای حال روز ماه رمضان است، نمی‌خواهیم نسبت قطعی به آن بدهیم.

فرائض و سنن «الَّتِي لَا يَسَعْدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا» که هیچ‌کس سعادت‌مند نمیشود مگر به پیروی از این فرائض و سنن؛ یعنی هیچ سعادت‌ی جز به پیروی فرائض الهی و سنن الهی برای کسی پیش نمی‌آید. «وَلَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَاضَاعَتِهَا»؛ هیچ بدبختی‌ای پیش نمی‌آید مگر با انکار اینها، یا با اِضَاعَةِ اینها. انکارش مال کفار و بی‌اعتقادها است؛ اِضَاعَةُ اش - ضایع کردنش - مال خودی‌ها و معتقدین است که معتقدند اما ضایع میکنند حدود الهی را؛ اگر چنانچه این کار انجام بگیرد، شقاوت و بدبختی پیش می‌آید. یک دستور دیگر هم این [است]؛ یعنی این پیمانی که از او گرفته و دستوری که دارد به او میدهد و امری که به او میکند - متعلقش «امر» است؛ «أَمْرَهُ» - این امر چند متعلق داشت که گفتیم. یکی هم اینکه: «وَأَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ»؛ خدا را یاری کند هم با قلب خود، هم با زبان خود، هم با دست خود؛ یعنی حتی در مرحله‌ی قلب هم نصرت الهی لازم است. نصرت الهی در مرحله‌ی قلب طبعاً چیست؟ اولاً باید بدانیم که نصرت خدا یعنی نصرت دین خدا - که بعد هم معلوم میشود - نصرت راه خدا، نصرت ارزشهای الهی. آن وقت در نصرت با قلب، چه جوری خدا را انسان نصرت بکند؟ کدام دشمن است؟ چون نصرت یعنی پیروز کردن چیزی بر چیزی. با دست، با زبان خب معلوم است، ما چیزی را بر چیزی پیروز میکنیم؛ زبانی دفاع میکنیم، یدی دفاع میکنیم؛ [اما] کدام دشمن است که ما با قلب او را مغلوب داریم میکنیم که نصرت قلبی اسم این را میگذاریم؟ در واقع آن اهواء و تمایلات و انحرافهای درونی خودمان را داریم

مغلوب می‌کنیم؛ این نصرت، بالاترین نصرتها است. اگر ما خدا را در این مرحله نصرت نکردیم و خدا در این مرحله شکست خورد - به تعبیر نصرت که اگر نصرت درست است، شکست هم درست است - در مرحله‌ی ید و لسان هم اصلاً نمیشود خدا را نصرت کرد. آن وقتی ما خدا را به دستان و به زبانمان نصرت خواهیم کرد که در قلبمان نصرت کرده باشیم و در دل، آن انگیزه‌ی مستحکم را بوجود آورده باشیم. بعد آن وقت می‌فرماید: «فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ»؛ همانا خدای متعال که نام او بلند و بزرگ باد؛ «قَدْ تَكْفَلُ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ وَ إِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ»؛ برعهده گرفته است نصرت کسی را که او را نصرت کند و عزیز کردن کسی را که او را عزیز [کند]. بعد از این مرحله که این مراحل مربوط به عمل و نفس و قلب و فکر خود او بود، عبور می‌کند؛ بخصوص روی مسئله‌ی مبارزه‌ی با شهوات نفس او، حضرت تکیه می‌کند؛ درحالی که همه‌ی آنچه حضرت خواهد گفت در آنها بود، درعین حال روی این یک تکیه‌ی بخصوص می‌کند: «وَأَمْرُهُ أَنْ يَكْبِرَ نَفْسُهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ»؛ دستور می‌دهد به مالک اشتر و امر می‌کند به او که خود را از شهوات بشکند؛ «کسر» یعنی شکستن. یعنی در واقع در قبال میل به شهوت و اقبال به شهوت خود شکنی کند. آن وقتی که نفس انسان هدف می‌گیرد و تیز میشود به سمت یک امر مورد اشتهاى خودش - البته طبعاً آنچه حرام است و مورد رضای الهی نیست - این نفس را بشکند و نگذارد. «وَيَزِعْهَا عِنْدَ الْجَمْعَاتِ»؛ «جَمْعَات» یعنی آن سرکشی‌ها؛ نفس گاهی سرکشی می‌کند؛ اتفاق می‌افتد که گاهی انسان خودش را خیلی نگه میدارد، حفظ می‌کند، [اما] یک وقت در یک وهله انسان می‌بینند ناگهان نفسش یک سرکشی‌ای را شروع کرد؛ البته غالباً این سرکشی نفس طولانی نیست و اگر انسان بتواند آن را تصرف بکند، خیلی طولانی نخواهد بود. در آن لحظه‌ی جمع‌ات، یعنی همان سرکشی و بی‌تابی و گستاخی‌ای که نفس می‌کند، آنجا «يَزِعْهَا»؛ یعنی آن را توی مشت

بگیرد و از عهده‌ی او بریاید؛ در شرحش نوشته‌اند یعنی «يَكْفِيهَا»^۱؛ یعنی از عهده‌ی او بریاید که به اصطلاح نفس را در آن لحظات پاسخگو باشد.

«فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ»؛ نفس انسان اماره‌ی به سوء است. البته این را شما بدانید - آقایان البته میدانید، توجه دارید؛ من حالا تذکراً و تکراراً عرض میکنم - اینکه گفته میشود نفس اماره و غیره، بعضی خیال میکنند که در وجود انسان حقایقی هست که مثلاً یکی اش نفس اماره است، یکی چیز [دیگر] است در حالی که نه، نفس یعنی خود. نفس شما یعنی خود شما، نفس من یعنی خود من. این خود طبعاً یک ترکیبی دارد و از خصوصیات و از حقایقی ترکیب یافته؛ این حقایق یکی اش آن حقیقت سفلی^۲ است که انسان را به سمت سفلی میکشاند، به سمت چیزهای مادی میکشاند که غرایز انسان آن را طلب میکند؛ مثل شهوت نفسانی، شهوت جنسی، شهوت مقام، شهوت مال و از این چیزها. یک حقیقت از حقایقی که در نفس انسان وجود دارد و گنجانده شده و نفس از آن ترکیب یافته، حقیقت علوی^۳ است که انسان را به سوی خدا [میکشاند] که از آن به نفس مطمئنه و این چیزها تعبیر میشود؛ به هر حال همه‌ی اینها خود انسانند، چیزی ورای خود انسان نیست. خودمان را باید نگه داریم، خودمان را باید حفظ کنیم. «فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ»؛ نفس آدمی اماره‌ی به سوء است؛ یعنی زیاد دستور میدهد به بدی و انسان را میکشاند به بدی؛ «إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ».

اهمیت انس داشتن با نهج البلاغه

عرض کنم حضور شما که دیگر نمیخواهم زیادی طولانی بکنم؛ نسبتاً صحبت زیادی شد؛ اگران شاء الله ماها قدر بدانیم - یعنی اول خود من؛

۱. عبده. شرح نهج البلاغه

۲. پست

۳. بالایی، آسمانی

من اینها را در درجه‌ی اوّل برای خودم در واقع گفتم و مخاطب این حرفها [خودم هستم] و بعد شماها که می‌شنوید و تکرار میکنم که ان شاء الله در خود من اثر بگذارد - از این، عبرت بگیریم و از این کلمات استفاده بکنیم، واقعاً بهره‌ی زیادی برده‌ایم؛ یعنی مهم‌ترین کارهای ما همین است، همینهایی که حضرت اینجا بیان کردند. البته این نامه، نامه‌ی عجیبی است؛ این فرمان، فرمان خیلی عجیبی است و با اینکه بارها هم گفته شده، ترجمه‌های گوناگون شده - یک خرده مشروح‌تر، مختصرتر، خوب و غیره - در عین حال میدانم که اکثر مسئولین دولتی ننشسته‌اند از اوّل تا آخر این را با دِل جمع و با دَقّت و تأمل و تدبّر بخوانند. همچنان که قرآن را با تدبّر می‌خوانیم، واقعاً باید بنشینیم این را با تدبّر بخوانیم منتها چون عربی‌اش دشوار است - عربی نهج البلاغه عربی سختی است؛ چون تعبیرات فصیح و بلیغ و همراه با زیبایی‌های لفظی است؛ فرقی با مثلاً بعضی از تعبیرات دیگر در روایات دیگر، این است؛ لذا است که خواندن نهج البلاغه و فهمیدن معنایش سخت است، مگر [اینکه] کسی مسلط باشد - لذا به ترجمه‌ی آن یا به متن با توجه به ترجمه، لازم است واقعاً با دَقّت مراجعه بشود. هر بخشی از این را، هر تکه‌ای از این را باید با دَقّت تأمل بکنیم؛ گاهی در هر کلمه‌اش حقیقتاً یک معنایی هست.

بهترین ذخیره؛ عمل صالح

آن وقت یکی از آن کلماتی که خیلی به نظرم جالب آمد و چند سطر بعد از این است، این است که می‌فرماید: «فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الدَّخَائِرِ إِلَيْكَ دَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ»؛ بهترین ذخیره‌ها در چشم تو ذخیره‌ی عمل صالح باشد. نمی‌خواهد پول ذخیره کنی، امکانات ذخیره کنی و غیره. البته نمی‌گوید هم نکن؛ می‌گوید محبوب نباشد، مورد علاقه‌ی تو نباشد. بهترین ذخیره برای تو ذخیره‌ی عمل صالح باید باشد.

مهار خویشتن در برابر محرمات الهی

بعد میفرماید که «فَامْلِكْ هَوَاكَ»؛ مالک هوای خودت باش. هوسهای خودت را زمام و دهنه بزن و مهار کن و مالکش باش. «وَشَخَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَجِلُّ لَكَ»؛ «شخ» یعنی «بخل»، «بخل ورزیدن». البته عرب کلمه‌ی «بخل» را هم دارد اما «شخ» یک چیزی است که بالاتر از بخل است. بخل یعنی انسان یک چیزی را نخواهد به کسی بدهد این بخل است؛ اما وقتی یک چیزی را نمیخواهد به کسی بدهد و خودش هم نسبت به او خیلی علاقه دارد به این میگویند «شخ» که میگویند ترکیبی است از بخل و حرص. «وَمَنْ يَوْقُ شَخَّ نَفْسِهِ»^۱ هم به همین معنا است. شخ بنا بر این یعنی بخل ورزیدن که یک چیزی را انسان نخواهد در اختیار دیگری بگذارد درحالی که این نخواستن برای خاطر این است که خودش به آن چیز نهایت علاقه را دارد و میخواهد آن را نگه دارد. میگوید نسبت به نفس خودت «شخ» داشته باش؛ به خودت، شخصیت خودت، خویشتن خودت شخ داشته باش؛ یعنی بخیلانه و حریصانه، خویشتن خودت را نگه دار؛ چه جور نگه دار؟ از دست نده خویشتن خودت را، هویت خودت را. اینجا نفس را این جور اگر معنا کنیم و به تعبیر «هویت» اگر بگوییم یا «خویشتن» بگوییم، معنای فارسی اش در تفاهم متعارف ما بهتر فهمیده میشود. نسبت به آن هویت و شخصیت خودت شخ بورز؛ بخل همراه با حرص نسبت به او داشته باش برای حفظ خودت. از چه جور حفظش کن؟ «عَمَّا لَا يَجِلُّ لَكَ»؛ یعنی آنچه را برای تو حلال نیست، در اختیارش نگذار؛ این است معنای شخ به نفس؛ نفس را حریصانه و بخیلانه نگه داشتن، این است و حقیقتش این جور است. «فَإِنَّ الشَّخَّ بِالنَّفْسِ الْإِنصَافُ مِنْهَا فَمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ»^۲؛ نگه داشتن حریصانه و بخیلانه‌ی نفس از اینکه انسان نگذارد ضایع بشود و از بین برود

۱. از جمله سوره‌ی حشر، بخشی از آیه‌ی ۹

۲. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳

و هویت خودش را نگه دارد، به این است که شما او را وادار کنی به انصاف، درباره‌ی او انصاف بدهی هم در آن چیزهایی که دوست دارد، هم در آن چیزهایی که کراهت می‌ورزد؛ یعنی این جور نباشد که هرچه را دوست دارد به او بدهی و هرچه بدش بیاید و کراهت دارد او را از دسترسش دور کنی؛ این شخّ به نفس نیست؛ بلکه بایستی با او منصفانه و عادلانه رفتار بکنی؛ آنچه را نیاز دارد به او برسانی؛ آنچه موافق خیر و صلاح او است به او بدهی که آن همانی است که خدای متعال برای او حلال کرده؛ آنچه برای او مضر است به او ندهی، و آن، همان چیزی است که خدای متعال برای او حرام کرده؛ این است شخّ به نفس. البته این مضمون در بعضی از روایات دیگر هم هست که از قول حضرت سجّاد (سلام الله علیه) هم من به نظرم دیدم که میفرماید که «أَوْ لَا خُرَيْدٌ هَذِهِ الْمَاطَلَةُ لِأَهْلِهَا فَلَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَتَّبِعُوهَا بَعِيرَهَا»؛ مضمون آن، این است که آیا آزاده‌ای نیست که این چیز پست را - البته معنای «لُماطَه» مشخص است، نمی‌خواهیم [بگوییم] - شیء پست را، متاع پست را ببندازد در مقابل اهلش؟ یعنی دنیا را؛ منظور دنیا است و این خواسته‌های دنیا و هوسهای دنیا را؛ [پس] نفس خودتان را ارزان بفروشید، نفس خودتان را پست نکنید؛ بهای نفس شما جز بهشت چیز دیگری نیست؛ یعنی اگر قرار شد که این نفس را انسان یکجایی خرج بکند، باید در مقابلش فقط بهشت را بگیرد و لا غیر. به غیر بهشت بفروشید این نفس را. البته فروختن نفس گاهی به معنای ذلت و کوچک کردن خود و قبول حقارت [است] برای یک چیزی که کمتر از بهشت است - هرچه هست کمتر از بهشت است؛ هر خواسته‌ای در هر حدّی که باشد، نمی‌ارزد که انسان نفس خودش را و شخصیت خودش را ذلیل کند و کوچک کند که ذلیل کردن نفس هم در شرع حرام است؛ در روایات تصریح شده که مؤمن همه کار با جان خودش میتواند بکند مگر اینکه نمیتواند او را ذلیل

بکند - یک وقت هم انداختن او در گناهان است که آن هم همین فروختن نفس است و از دست دادن نفس است. این چیزی است که به مناسبت ماه رمضان و ساعات و دقائق نزدیک افطار، با برادران عزیز [مطرح کردم].

ضرورت تلاش برای کسب رضایت الهی در دوران مسئولیت

شماها مسئولین بالای کشور هستید و سنگین ترین بارها بردوش شما برادران و خواهران محترم است و واقعاً در بین کارهای معمولی که یک انسان میتواند در زندگی برعهده بگیرد، اگر بخواهیم حساب کنیم، هیچ کاری از این کاری که آقایان قبول کردید و بنده هم همین جور - من هم مثل شماها - سنگین تر نیست؛ هم فشار فکری دارد، فشار جسمانی دارد، فشار مسئولیتی دارد، فشار الهی دارد، و اگر خدای نکرده انسان در این کاری که برعهده گرفته نتواند اجر الهی را به دست بیاورد، هیچ چیز دیگری واقعاً مقابل این سنگینی ها و این فشارها و این سختی ها [محسوب] نمیشود. انسان بتواند خدا را از خودش راضی کند. در مقابل این کار بزرگی که شما انجام میدهید خدا را راضی کنید و آلا اگر خدا راضی نشد، اگر همه ی عالم هم به فرض راضی بشوند - که البته نمیشوند؛ «إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يُمْلِكُ»؛ این هم در جای خود معلوم است که نمیشود انسان رضای مردم را به طور کامل کسب کند؛ بالاخره یک عده راضی اند، یک عده ناراضی اند، یک عده فحش میدهند، یک عده ناسپاسی میکنند، یک عده نمیفهمند، یک عده فهمیده انکار میکنند؛ اینها هست؛ یک عده هم ممکن است در این بین راضی باشند - و بشود همه ی مردم را هم راضی کرد، باز هم انصافاً جواب این تلاشها و این زحمتهای و این فشارها و این بارهای سنگین نیست. حالا از من راضی شدند که چه مثلاً؟ چه بشود؟ خیلی ممنون، راضی شدید؛ اما این رضایت چگونه میتواند انسان را از آن بار سنگینی که بردوش دارد که با آن زحمت آورده

که اگر یک لحظه تخطی میکرد یا بکند خدای نکرده چه درکاتی در مقابل انسان هست - نجات بدهد و واقعاً خلاص کند از آن دغدغه و مصیبت بزرگ و مصیبت کبرا؟ که در دعاها هست «المُصِیْبَةُ الْکُبْرَى»^۱. چطور انسان میتواند خودش را خلاص کند جز اینکه خدا راضی باشد. لذا باید واقعاً تلاش را، هدف‌گیری را این قرار داد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم خودش این جور بود، نیتش هم این بود که کارمندان و کارکنان و عاملینش و کسانی که در طول تاریخ می‌آیند، [این‌گونه باشند]. ما هم ان شاء الله اگر خدا قبول کند جزو عاملین آن بزرگوار خودمان را میدانیم؛ ما را هم نه در حدّ آن بزرگان مثل مالک اشتر و عمار و محمد بن ابی بکر و اینها، در حدّ آن به اصطلاح پایین‌ترها بالاخره کأنه آن بزرگوار گماشته به این مأموریت‌هایی که الان ما داریم و گماشته شده‌ایم. در واقع این خطاب مالک، عیناً به ما هم هست. یکایک ما این را بایستی در نظر بگیریم. اولین مسئله هم «اتَّقُوا اللَّهَ» است و بقیه‌ی چیزهایی که گذشت.

مرکز تحقیقات پژوهش‌های اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

... رسم ما در این جلسات روز ماه رمضان که هرسال این توفیق را پیدا میکنیم که با مجموعه‌ی اعضای هیئت دولت یک ساعت کوتاهی را باشیم، این است که از کلمات ائمه (علیهم السلام) و نهج البلاغه استفاده میکنیم برای گذراندن این جلسه. امسال هم من تحف العقول را همراه خودم آورده‌ام و مایل‌م که در این ساعت کوتاهی که در خدمت شما عزیزان هستیم، چند جمله از این کتاب شریف را برایتان بخوانم و آنجاهایی را که احتمال میدهم احتیاج به ترجمه دارد، برای آن کسانی که لازم دارند، ترجمه کنم. دو سه جا را من همین‌طور باز کردم، دیدم چیزهای خوبی است. [البته] همه‌اش خوب است. علامت گذاشتم؛ حالا هرچه رسیدیم میخوانیم.

مرگ؛ بهترین پنددهنده

جمله‌ی اول از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است. «قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كُفَى بِالْمَوْتِ وَاعْظَاؤُكَ بِاللَّتِي غَنَى»^۲؛ یعنی اگر دلی پندپذیر باشد، مرگ برای پنددهی کافی است. خود اینکه انسان میبیند که در جریان امور حیات

۱. شرح احادیثی از کتاب تحف العقول در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت ۱۳۷۷/۱۰/۹

۲. تحف العقول، ص ۳۵

مردم، همین طور جابه جا مرگ حضور پیدا میکند و کسی را میبرد، این بزرگترین موعظه کننده است. چون همه ی غفلتها و غرورها و طغیانها و سرکشی ها و تنبلی ها و هوس رانی ها و همه ی آن چیزهایی که ما در معرض ابتلای به آنها هستیم، همه ی اینها ناشی از تکیه و اعتماد به این حیات زودگذر و ناماندگار است. خیال میکنیم که حالا بنا است بمانیم. خب، اگر فرض کنیم که معلوم بشود که ما همین امشب رفتنی هستیم، یا یک ماه دیگر رفتنی هستیم، خیلی وضعمان فرق میکند؛ [اگر] یقین بکنیم و این حقیقتی است که وجود دارد. خب، پارسال دوستانی بودند که با خودمان معاشر بودند - شما همه تان یقیناً کسانی را سراغ دارید پارسال در این وقت بودند با ما - و امسال نیستند؛ مردند؛ رفتند. ممکن است سال دیگر هریک از ما چند نفری که اینجا نشسته ایم نباشیم. این خیلی موعظه کننده ی خوبی است که انسان بیندیشد. برای همین هم هست که با این همه تحریضی که در اسلام بر تلاش و عمل و امید و آینده نگری شده - با همه ی اینها - مکرر گفته میشود که به فکر مرگ بیفتید؛ قبرستان بروید؛ به یاد مرده ها باشید. این [روایت] از پیغمبر اکرم است، حدیث معروفی هم هست. «كُنْ بِالْمَوْتِ وَاعْظُ وَكُنْ بِالْآخِرَةِ غَنِيًّا»؛ پرهیزکاری به عنوان غنا و بی نیازی برای انسان کافی است.

بندگی خدا؛ بهترین اشتغال

«وَكُنْ بِالْعِبَادَةِ شُغْلًا»؛ و عبادت خدا و بندگی خدا، برای اشتغال و سرگرمی انسان کافی است. عبادت؛ یعنی واقعاً انسان دنبال اشتغال اگر میگردد، عبادت بکند. معنای عبادت البته فقط نماز و دعا و مانند اینها نیست؛ خب، یکی از انواع عبادت نماز و دعا است. این کارهایی که شماها میکنید، در صورتی که قصد انجام وظیفه داشته باشید جزو بزرگترین عبادات است. هر کدام از شما در آن کارهایی که مشغول هستید، وظایفی

که از دولت برعهده‌ی شماها است، هرکدام اگر نیتتان در این کار ادای وظیفه و انجام صلاح مردم و کار برای خدا باشد، بدانید که جزو بزرگ‌ترین عبادتها است.

برترین خصلتهای خوب و بدترین خصلتهای بد

حدیث دیگر: «خَصْلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ الْبِرِّ شَيْءٌ»؛ دو چیز هست که در میان نیکی‌ها هیچ چیزی برتر از آنها نیست: «الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَالْتَّفَعُّلُ لِعِبَادِ اللَّهِ»؛ یکی ایمان به خدا و دومی نافع بودن برای بندگان خدا. از همه‌ی خصلتهای خوب عالم که فرض بشود، این دو بالاتر است؛ ایمان، و نافع بودن برای مردم. «وَ خَصْلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ»؛ و دو خصلت هست که از همه‌ی شرور، بدتر و زشت‌تر است: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ»؛ یکی شریک قائل شدن برای خدا؛ البته شریک قائل شدن هم انواعی دارد که نوع عوامانه‌اش همان است که مثلاً کسانی ده یا بیست یا صد خدا قائلند یا دوسه خدا قائلند؛ نوع خواصانه‌ی شرک هم هست؛ در آن چیزهایی که انسان به غیر خدا اعتماد کند، به غیر خدا امید ببندد، از غیر خدا حاجت بخواهد و برای غیر خدا تلاش بکند، این شرک است. البته درجاتی دارد؛ بعضی از این انواع شرک شرک خفی است؛ بعضی هم شرکهای واضح‌تر است؛ [پس] یکی شرک. «وَضَرْ لِعِبَادِ اللَّهِ»؛ یکی هم زیان برای بندگان خدا.

بدی ریاست طلبی

یک روایت دیگر این است: «وَقَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) سَتَحْرِصُونَ عَلَى الْإِمَارَةِ»؛ [شما] حرص می‌ورزید به امارت، ریاست؛ «ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْكُمْ حَسْرَةٌ وَنَدَامَةٌ»؛ اما این بعداً برای شما مایه‌ی حسرت و پشیمانی خواهد شد؛ «فَنِعِمَّتِ الْمُرْضِعَةُ وَبَيْتُ الْفَاطِمَةِ»؛^۲ چه شیردهنده‌ی خوبی و چه از شیرگیرنده‌ی بدی! این

۱. تحف العقول، ص ۳۵

۲. همان

مثالی است و این یک نوع کنایه و بیان کنایی است. گاهی اوقات میشود که پیغمبر اکرم خودش می‌آید اقدام میکند؛ از مگه می‌آید مدینه و ریاست بر مردم مدینه را به عهده می‌گیرد؛ یعنی این چنین نبود که بزور ریاست مدینه را به دوش پیغمبر بگذارند؛ اصلاً معنای حضور پیغمبر در مدینه این بود که حاکم بر مردم است و همه‌ی مردم هم قبول داشتند. امیرالمؤمنین وقتی که به خلافت رسید، برای دفاع از موقعیت همین خلافت، سه جنگ آن چنانی کرده؛ یعنی این جور نیست که همیشه رفتن به سمت امارت و ریاست چیز مذموم و زشتی باشد. ریاست طلبی بد است؛ آن را به عنوان یک غنیمت برای خود خواستن بد است؛ همان طور که امیرالمؤمنین فرمود که این ریاست شما برای من ارزشی ندارد، «إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا»؛^۱ الا برای اینکه باطلی را دفع کنم یا حقی را زنده کنم. خب، وقتی این منظور برای ریاست باشد، این چیز خوبی میشود. آنچه اینجا گفته میشود این است که کسانی بدونند به دنبال ریاست کما اینکه همیشه در همه وقت تاریخ متأسفانه کسانی بوده‌اند که دنبال کسب قدرت و کسب ریاست و کسب این چیزها درحالی که هدفشان هم هدف الهی نبوده، هدفشان هدف خدمت به مردم نبود بلکه هدف تسلط و سلطه‌گری بوده؛ این آن چیزی است که موجب ندامت و حسرت خواهد شد.

نورانیت روح، وابسته به عقل

چند جمله هم از زبان موسی بن جعفر (علیه السلام) از «وصیة الامام موسی بن جعفر لهشام» که وصیت خیلی طولانی‌ای است: «يَا هِشَامُ إِنَّ ضَوْءَ الْجَسَدِ فِي عَيْنِهِ»؛ نورانیت بدن انسان در چشم او است؛ کأنه وقتی کسی چشم دارد، در نور زندگی میکند؛ وقتی که چشم ندارد، جسمش در ظلمت زندگی میکند؛ «فَإِنْ كَانَ الْبَصَرُ مُضِيئًا اسْتَضَاءَ الْجَسَدُ كُلُّهُ»؛ اگر چشم نورانی باشد و سالم

باشد، همه‌ی بدن در نور زندگی میکند؛ «وَأَنَّ صَوَّءَ الزَّوْجِ الْعَقْلُ»؛ نورانیت روح به عقل و خرد و اندیشه‌ی انسان است.

نتیجه‌ی عقلانیت حقیقی؛ علم یافتن به پروردگار

«فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ عَاقِلًا كَانَ عَالِمًا بِرَبِّهِ»؛ وقتی که انسان عاقل باشد، نورانیت پیدا میکند که آن وقت اینجا نورانیت را به عنوان مصداق نورانیت ذکر کرده‌اند. «كَانَ عَالِمًا بِرَبِّهِ»؛ عالم به پروردگار خود خواهد شد، علم به خداوند پیدا میکند. نتیجه‌ی نورانیت عقل در وجود انسان این است که انسان پی به وجود خداوند میبرد، عالم به پروردگار خودش میشود.

نتیجه‌ی خداشناسی و جهل به خدا

«وَإِذَا كَانَ عَالِمًا بِرَبِّهِ أَبْصَرَ دِينَهُ»؛ وقتی که علم به خدا و به مبدأ هستی پیدا کرد، دین را می‌شناسد؛ دین خودش را می‌بیند و می‌شناسد. «وَأَنَّ كَانَ جَاهِلًا بِرَبِّهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ دِينٌ»؛ اگر در مسئله‌ی معرفت حق، معرفت وجود مقدس باری تعالی کسی دچار نابینایی بشود، دینی برای او به پا نخواهد خاست؛ یعنی دین درستی پیدا نخواهد کرد؛ نمیتواند دین و برنامه صحیح دینی پیدا کند.

قوام دین به نیت صادق

«وَكَمَا لَا يَقُومُ الْجَسَدُ إِلَّا بِالنَّفْسِ الْحَيَّةِ»، همچنان که جسم انسان جز بایک روح و نفس زنده به پا نمی‌ایستد، «فَكَذَلِكَ لَا يَقُومُ الدِّينُ إِلَّا بِالنِّيَّةِ الصَّادِقَةِ»؛ دین، جز با نیت صادق به پا نمی‌ایستد و قوام پیدا نمیکند؛ نیت صادق. قوام دین به نیت است. اول، آن نیت و عزم قلبی انسان است که در دین داری انسان مؤثر است و الا اگر ظواهر عمل انسان درست باشد - عبادت، کار، تلاش، دوندگی - لکن نیت صحیح و نیت صادقی نداشته باشد، صادقانه

نیندیشد در امر دین، این ارزشی ندارد. «وَلَا تَثْبُتُ الْيَتَّةُ الصَّادِقَةُ إِلَّا بِالْعَقْلِ»؛ نیت صادق هم باز به عقل برمیگردد. انسان وقتی دارای خرد و اندیشه بود، آن وقت میتواند نیت صادق هم پیدا بکند.

رویش حکمت در دل متواضع

«يَا هِشَامُ إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا»؛ بذر گیاه در زمین هموار و نرم میروید اما بر روی سنگ سخت نمیروید؛ «فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ»؛ سخن حکمت آمیز در دل‌های متواضع - فروتن - اثر میگذارد و حکمت در آن میروید؛ آن بذر حکمت که در دل انسان فروتن افتاد، رشد میکند و بالندگی پیدا میکند و ثمر خواهد داد. قلب فروتن یعنی چه؟ آن دلی که خودش را بی نیاز نداند از سخن حقی و سخن صحیحی و موعظه‌ای؛ نگوید ما که احتیاج نداریم، خودمان کافی هستیم؛ این قلب متواضع است؛ فروتنی دارد. فروتنی دل با فروتنی جسم فرق میکند؛ دل فروتن، دلی [است] که آماده است بپذیرد سخن حکمت آمیز را. دل متکبر و جبار - که در قرآن هم هست «عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ»^۱ و اینجا هم در این حدیث آمده - یعنی آن دل ناشنوا و سرکش و بی اعتنا که حرفی برای او ارزش ندارد، اهمیتی ندارد، اثری ندارد. «وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ»؛ در دلی که این جور باشد، حکمت هیچ اثری [ندارد]؛ بهترین حرف‌های حکیمانه را هم که بزنند، مثل این است که بذری روی سنگ سختی یا صخره‌ای ریخته‌اند و هیچ رشدی و بالندگی‌ای نخواهد داشت. «لَآنَ اللَّهُ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَجَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنَ آلَةِ الْجَهْلِ»^۲.

۱. سوره‌ی غافر، بخشی از آیه‌ی ۳۵؛ «... بر دل هر متکبر و زورگویی»

۲. تحف العقول، ص ۳۹۶؛ «زیرا خداوند تواضع و فروتنی را ابزار عقل و خرد قرار داده و تکبر را ابزار جهل و نادانی.»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

... طبق معمول، ما یک جمله‌ای را از نهج البلاغه انتخاب کرده‌ایم که بخوانیم و معنا کنیم و عبور کنیم. ان شاء الله، هم خود من که دارم این را می‌خوانم - و حقاً و انصافاً از همه‌ی شما هم بیشتر نیاز دارم به این معارف و مفاهیم - و هم شما آقایان و خانمهایی که گوش میکنید بهره ببریم.

وصیت بلیغ و زیبایی امیرالمؤمنین به امام حسن (علیهما السلام)

این بخشی از وصیت امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) به امام حسن است^۲ که وقتی حضرت از صفین برمیگشتند، در یک نقطه‌ای معروف به حاضِرین - که یک محلی بود - اُتراق میکنند و همان جا قلم درمی‌آورند و بنا میکنند این وصیت پُر مغز خوش عبارت را نوشتن. واقعاً این هم یکی از کرامتها و معجزات امیرالمؤمنین است؛ در سفر، بعد از جنگ صفین کذائی، با آن همه ابتلائات و محنتها و گرفتاری‌ها، آن هم بین راه و در یک منزلگاه موقت، حضرت که آنجا رسیدند کاغذ درآوردند، قلم درآوردند و یک چنین متن زیبایی را نوشتند. واقعاً اگر انسان بخواهد یک چنین متنی را آرایش

۱. شرح بخشهایی از وصیت امیرالمؤمنین به امام حسن (ع) در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیئت

دولت ۱۳۷۸/۹/۲۸

۲. نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱

لفظی بدهد، چقدر باید روی این کار بکند! آن‌هم با یک چنین محتوای عجیب و عظیمی که همچنان باقی مانده.

وظیفه‌ی بزرگ و وقت‌گیرانسان برای اصلاح خود

شروع این نامه هم که وصیت حضرت است. البته خیلی طولانی هم است. این جوری است: «مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ الْمُقَرَّرِ لِلزَّمانِ». من یک وقتی در همین جلسه،^۱ بعضی از فقره‌های این [نامه] را ترجمه کردم؛ حالا نمیدانم شما آقایان بودید یا مجموعه‌ی قبل از شما بودند؛ به هر حال این را ترجمه کردم. ایشان از اولش، خیلی زیبا و پرمغز، از مسئله‌ی دنیا و بی‌اعتمادی به عمر دنیا و به مدت مکث و اقامت در دنیا شروع میکنند، بعد هم میگویند من هرچه نگاه میکنم، هُمومی^۲ که موجب میشود من به فکر خودم باشم بیش از آن است که اجازه بدهد من به فکر دیگری باشم. یعنی این تلاشی که امیرالمؤمنین میکند، این مجاهدت، این زحمت فراوان، کار علمی، کار سیاسی، مجاهدت فی سبیل الله، برای خاطر ادای تکلیف خودش است؛ میگوید من، در درجه‌ی اول، به فکر خودم هستم، اگرچه به فکر دیگران هم هستم اما آنچه من را از دیگران باز میدارد فکر خودم است. همچنان که در آیه‌ی قرآن هم هست که «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ»^۳، و «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»^۴؛ در قرآن هم به همین معنا سفارش شده.

اولویت رسیدگی به خویشتن نسبت به دیگران در امور اخروی

در درجه‌ی اول، انسان به فکر سعادت و سرنوشت خودش باید باشد.

۱. صفحه‌ی ۱

۲. اندوه‌ها، غمها

۳. سوره‌ی تحریم، بخشی از آیه‌ی ۶؛ «... خودتان و کسانتان را حفظ کنید...»

۴. سوره‌ی مائده، بخشی از آیه‌ی ۱۰۵؛ «... به خودتان پردازید. هرگاه شما هدایت یافتید، آن‌کس که گمراه شده است به شما زیانی نمیرساند...»

[البته] این مقوله غیر از مقوله‌ی امور دنیوی است که انسان اول باید به فکر دیگران باشد و بعد به فکر خودش باشد؛ نه، در این مقوله، در این مرحله و برای این منظور، که آن سعادت و شقاوت اخروی و ابدی و دائمی و تغییرناپذیر است، آدم اول باید به فکر خودش باشد و ببیند چه کاره است. میگویند مرحوم آقای حاج آقا حسین قمی - که اخیراً فهمیدیم با آقای شریعتمدار^۱ ما هم خویشاوندی دارند و ایشان هم جزو آن فامیل هستند - به بعضی دوستانشان میگفتند که «فلانی! من هم مثل تو رفیق بازم منتها با رفیق تا دم جهنم میروم و دیگر جلوتر نمیروم، اما شنیده‌ام تو آن چنان رفیق بازی که تا آن توتوهای جهنم هم با رفیق میروی.» این جور است که انسان عاقل، انسان مستبصر و توجه‌دار حاضر نیست برای خاطر رفیق داخل جهنم برود. اگر رفیق اهل جهنم است و حاضر نیست که شما نگهش دارید، شما هم نباید حاضر بشوید که با رفیق تا داخل جهنم بروید؛ حداکثر این است که انسان جرئت کند و تا دم جهنم با رفیق برود اما دیگر جلوتر نباید رفت. این است که انسان اول باید به فکر خودش باشد.

هرچه برای خود می‌پسندی برای دیگران هم بپسند

حضرت از اینجا شروع میکنند، بعد مسئله‌ی دنیا و بی اعتباری دنیا و مانند اینها را بیان میکنند که واقعاً هر جمله‌اش، در پُر مغزی جای آن دارد که حقاً و واقعاً افراد فرزانه‌ای بنشینند و اطراف اینها فکر کنند و عبارات زیبایی را در شرح اینها بیان کنند. حالا ما یک تکه‌اش را به قدر فهم خودمان استفاده کرده‌ایم و انتخاب کرده‌ایم که عرض کنیم.

تا میرسند به اینجا که میگویند: «یا بُنَّی»، پسر من! «اجْعَلْ نَفْسَکَ مِزَاناً فی ما

۱. آقای محمد شریعتمداری (وزیر بازرگانی)

بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَمْرِكَ؛ برای تنظیم رابطه‌ی خودت با دیگران، خودت را معیار قرار بده، خودت را میزان و شاخص قرار بده؛ برای اینکه بتوانی بفهمی با دیگران چگونه باید رفتار کرد، خودت را آن دیگری فرض کن - این بشود میزان - ببین حالا با خودت چه جوری حاضری رفتار بکنی، با خودت چگونه حاضری عمل بکنی، با دیگری هم همان جور عمل بکن. «فَأَحِبِّ لِعَمْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ»؛ هرچه برای خودت دوست داری برای دیگری هم دوست بدار؛ دنیای خوب، آخرت خوب، سعادت خوب، فرزند خوب، آبرو، حیثیت، عزت؛ هرچه برای خودت دوست میداری برای غیر خودت هم دوست بدار. عجیب این است که در این جمله نمیگویند «لَا خِيَك»؛ چون بحث برادر مؤمن و حقوق برادر مؤمن و این مضمون در روایات آمده؛ [اما] اینجا بحث غیر را میکنند؛ «غَمْرِكَ»، غیر خودت. البته بدیهی است که این «غیر» اگر چنانچه دشمن خدا شد، دیگر مشمول این معنا نیست؛ [درباره‌ی] آن بحثی نیست؛ یعنی این در معارف اسلامی و در فرهنگ اسلامی پذیرفته شده است که آن کسی که دشمن خدا است، بلاشک از دایره‌ی دوستی انسان خارج است. در آن دعای صحیفه‌ی سجادیه است که میفرماید در این ماه رمضان یا در این ایام به من توفیق بده که همه‌ی دشمنی‌ها را از دلم بزدايم، دل خودم را و جان خودم را خلاص کنم از دست دشمنی‌ها؛ بعد بلافاصله میگویند «حَاشَا مَنْ عُدِيَ فَيْكَ»، مگر آن دشمنی که به خاطر تو با او دشمنی میکنم. یعنی امام سجاد در دعای لطیفِ رقیقِ صحیفه‌ی سجادیه آرزو ندارد که این دشمنی را از دلش دور کند: «حَاشَا مَنْ عُدِيَ فَيْكَ وَلَكِنَّهُ الْعَدُوُّ الَّذِي لَا تُصَافِيهِ»؛ این، آن دشمنی است که ما هرگز با او دست در دست نخواهیم گذاشت. بنابراین، دشمن خدا مستثنا است. اما آن کسی که دشمن خدا نیست، ظاهر جمله این است که حتی نسبت به او هم همین وجود دارد؛ یعنی شما با کسی که هم دین شما هم

نیست، همفکر شما هم نیست، اما دشمن شما نیست، دشمن این راه نیست، دشمن این هدف هم نیست، باید همین جور باشید؛ یعنی خودتان را میزان و معیار و شاخص قرار بدهید برای تنظیم رفتارتان و احساساتتان نسبت به او.

هرچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم می‌پسند

«وَ أَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا»؛ هرچه برای خودت کراهت داری، از بدی‌ها و از ناخشنودی‌ها، برای او هم کراهت داشته باش. «وَلَا تَظْلِمُ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ»؛ همچنان که دوست نداری مورد ستم قرار بگیری، دیگری را هم مورد ستم قرار نده. این هم خیلی مهم است؛ یعنی جزو شُعْب و فروع همین است. اگر به ما اندکی ظلم بشود و احساس مظلومیت بکنیم، ناراحت می‌شویم؛ اگر بتوانیم فریاد می‌کنیم، اگر بتوانیم مقابله به مثل می‌کنیم، [اگر هم] نتوانیم دلمان میشکند. عین همین را نسبت به دیگری باید انسان در نظر بگیرد؛ یعنی ملاحظه کند که با رفتارش، با گفتارش و با حرکاتش چه کاری دارد با دیگری میکند، چه بلایی دارد بر سر دیگری درمی‌آورد، چه ظلمی ممکن است به دیگری بکند. این معنا بخصوص درباره‌ی من و شما که زیردستان زیادی داریم بیشتر صدق میکند. «وَ أَحْسَنُ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحَسَّنَ إِلَيْكَ»؛ نیکی کن همچنان که توقع داری دیگران به تونیکی کنند.

اهمیت انصاف به خرج دادن در رفتار با مردم

«وَ اسْتَقْبَحَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ». همه‌ی اینها سخت است [اما] این یکی به نظر من سخت‌تر است. از خودت زشت بشمار چیزی را که از دیگری زشت می‌شماری. خیلی چیزها را انسان از خودش و از هرچه به خود انسان برمی‌گردد - دوست انسان، فرزند انسان، رفیق انسان - زشت نمیشمرد، درحالی‌که اگر آن از دیگری و کسی که با انسان هیچ رابطه‌ای

ندارد سربزند، انسان زشت می‌شمرد. خیلی مهم است این معنا که انسان واقعاً بتواند بر احساسات خودش فائق بیاید. «وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَكُمْ مِنْ نَفْسِكِ». متقابلاً توقعات هم همین جور است. خشنود شو و راضی شو از آنچه مردم با تو انجام می‌دهند، به همان مقداری که اگر تو با آنها انجام می‌دهی فکر می‌کنی باید راضی باشند. یعنی همان اندازه‌ای که فکر می‌کنی مردم باید از تو توقع داشته باشند و اگر بیش از آن توقع داشته باشند می‌گویی عجب پُرتوقعند، توقعات خودت از مردم را هم محدود کن، زیادی از آنها توقع نداشته باش و از آنها زیادی نطلب و مخواه.

لزوم پرهیز داشتن از گفتن سخنان بدون علم

«وَلَا تُقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ» چیزی را هم که نمیدانی نگو. واقعاً این هم یکی از چیزهای مهم است که ما درباره‌ی مطلبی که علم به آن نداریم - چه مطلب دینی، چه مطلب سیاسی، چه مطلب راجع به زندگی، چه مطلب راجع به دیگری که عالم به آن نیستیم - [سخنی] بر زبان جاری نکنیم. اگر حتی مورد سؤال هم قرار گرفتیم، بر زبان جاری نکنیم؛ خب آدم بگوید نمیدانم. «وَأَنْ قُلْ مَا تَعْلَمُ» هرچند آنچه میدانی کم باشد. چون آدم گاهی میگوید من اگر بخواهم چیزهایی که میدانم بگویم، این قدری نمیشود که [اهمیتی داشته باشد]؛ ما چند کلمه که بیشتر نمیدانیم. در عین حال میگویند آنچه میدانی بگو، آنچه نمیدانی نگو. البته اینجا بنده هم این کلمه را اضافه بکنم که به دانستن‌های خودمان هم خیلی مغرور نشویم؛ گاهی انسان خیال میکند چیزهایی را میداند، در حالی که جهل مرکب است و نمیداند که نمیداند.

پرهیز از گفتن حرف ناپسند

«وَلَا تُقُلْ مَا لَا تَحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ» چیزی را که دوست نداری به تو بگویند،

تو هم به دیگری مگو؛ فحش است، اهانت است، تعریض^۱ است یا ازاین قبیل؛ هرچه دوست [نمیداری].

فاصله‌ی جامعه از تربیتهای قرآنی

واقعاً اینها خیلی مهم است. اگر ما بتوانیم این جور عمل بکنیم، یقیناً خواهیم توانست مردم را هم همین جور تربیت بکنیم. من به زندگی خودمان در جامعه که نگاه میکنم، میبینم ما از تربیت قرآنی فاصله داریم. نمیگویم بینونت بالکلیه^۲ داریم؛ نه، انصافاً یکجایی هم رفتارهای ما مثل تربیتهای قرآنی است اما واقعیت زندگی ما منطبق بر تربیتهای قرآنی نیست. درحالی که من وقتی نگاه میکنم به صدر اسلام، به آیات قرآن خطاب به مردم، به رفتار پیغمبر و اصحاب پیغمبر و خواص و خصیصین پیغمبر با تازه مسلمان‌ها، میبینم عمده‌ی سعیشان این بود که با تذکرات خودشان و با نصایح خودشان آنها را وادار کنند که اخلاق و رفتارشان را و احساسات خودشان را و خُلقیات خودشان را منطبق کنند بر خُلقیات الهی و اسلامی. ما ازاین جهت انصافاً توفیقات متناسب با نیاز جامعه را نداشته‌ایم؛ و کار سختی هم هست؛ قرن‌ها این خُلقیات، در مواردی [حتی] بعکسش عمل شده و کار شده و مردم [براساس آن] تربیت شده‌اند، که حالا طبعاً عمل کردن [برخلاف آن] خیلی کار سختی است؛ ولی باید به هر حال [این کار را] بکنید.

نقش تربیت یافتگی مسئولان در تربیت مردم

آنچه انسان در این جملات مشاهده میکند، بخشی از این خُلقیات است که اگر ما عمل کردیم، [چون] کلید عمل مردم، عمل مسئولین است؛

۱. طعنه زدن، با کنایه سخن گفتن

۲. اختلاف از هر جهت

واقعاً رفتارهای ما در مردم اثر میکند و مردم آنها را سرمشق قرار میدهند؛ بعضی دانسته، از روی محبت و علم و مثلاً اعتقاد، بعضی هم به طور قهری؛ یعنی قهراً این جور حالتی وجود دارد.

خودشگفتی؛ آفت عقل و نقطه‌ی مقابل درست‌کرداری

«وَأَعْلَمُ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَآفَةُ الْأَلْبَابِ»؛ بدان که خودشگفتی - مراد از اعجاب اعجاب به نفس است، نه مطلق اعجاب؛ اعجاب یعنی خودشگفتی؛ که انسان از خودش خیلی خشنود و راضی و نسبت به خودش در حالت شگفتی باشد که همه چیز خودش و رفتارهای خودش را تحسین کند - درست نقطه‌ی مقابل صواب و درست رفتاری و درست‌کرداری است. به مجردی که انسان در مورد خودش دچار این اشتباه شد و این غلط را و این خطا را کرد که از خودش خیلی راضی و خشنود شد و فکر کرد که چقدر درست دارد عمل میکند، چقدر درست دارد فکر میکند، چقدر درست دارد رفتار میکند، به مجردی که این خطا به ذهن انسان راه یافت، خطای در عمل و در رفتار قطعاً شروع خواهد شد و به دنبالش خواهد آمد. یعنی مقابل اعجاب این است که انسان همیشه نسبت به رفتارهای خودش با نظر سوء ظن نگاه کند. نه اینکه در حال تردید به سر ببرد؛ نه، امیرالمؤمنین این را نمیخواهد توصیه کند؛ انسان بالاخره به یک نتیجه‌ای میرسد، به یک تشخیصی میرسد که باید عمل بکند، لکن همیشه باید نسبت به آنچه به ذهن انسان و رفتار انسان و دل انسان خطور میکند، در حال سوء ظن باشد. مثل [اینکه] شما مشاورى داشته باشید و نسبت به این مشاور صد درصد حسن ظن نداشته باشید؛ روی هر حرفی که میزند بخواهید فکر کنید، تأمل کنید، تدبّر کنید، تحقیق کنید و بپرسید. مثلاً فرض کنید در ذهن خودتان او را مَثْمَم می‌کنید به یک جانب‌داری‌ای یا به یک غرضی؛ با یک چنین مشاورى انسان چه میکند؟ طبعاً حرف او را مورد تأمل و دقت

نظر و مراجعه و احیاناً پرس و جو قرار میدهد. با خودتان و رفتار خودتان و آنچه به ذهن خودتان می آید، درست همین جور عمل بکنید. «وَأَقِمْ الْآلِبَابَ»؛ این خودشگفتی آفت عقل و خردمندی ها است.

لزوم پرهیز از مال اندوزی

فَاسَعْ فِي كَدِّكَ؛ در این تلاش کوشش آمیزی که به طور طبیعی داری - چون «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا»؛ هر انسانی در یک تلاش طبیعی ای قرار دارد و انسان به طور طبیعی دارد یک راه پُرمشقتی را طی میکند - کوشش کن، در این راه بدو - سعی به معنای دویدن است - در این راه سرعت بگیر. «وَلَا تُكِنِّ خَاِزِنًا لِّغَيْرِكَ»؛ این جور نباشد که خودت را، وقتت را، عمرت را، زمان و مهلت را صرف کنی برای اینکه تو برای دیگری جمع آوری کنی. البته شماها که الحمد لله اهل دنیا نیستید - ان شاء الله - که بخواهید برای دیگران جمع آوری کنید، اما اهل دنیا این جور هستند؛ به فکر خانه، به فکر باغ، به فکر مستغلات، به فکر طلا، به فکر ذخیره و به فکر مانند اینها [هستند]. برای چه؟ برای غیر است که انسان دارد جمع میکند؛ چون ما که معلوم نیست تا یک ساعت دیگر هم زنده باشیم. بنابراین، داریم جمع میکنیم برای آینده ای که آن آینده متعلق به ما نیست و متعلق به غیر ما است. حالا «غیر» گاهی فرزند آدم است، گاهی بیگانه است؛ ممکن است این فرزند هم با خود انسان یکجا دنیا را ترک بکند، [آن وقت] می افتد دست کسانی که انسان هیچ علاقه ای هم به سرنوشت آنها ندارد. آن [کسی] هم که [انسان] به سرنوشتش علاقه دارد - مثل فرزند - درخور این نیست که انسان عمرش را صرف این چیزها بکند.

داشتن خشوع پس از رسیدن به اهداف

«وَإِذَا أَنْتَ هَدَيْتَ لِقَصْدِكَ»؛ اگر توانستی راه پیدا کنی به آنچه راه میانه‌ی تو است و همان «عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ»^۱ و راه درست تو است، اگر توانستی به مقصود خودت دست پیدا کنی - چه مقاصدی که از این جملات و فقره‌ها استفاده میشود، و چه همه‌ی مقاصد دنیوی و آن چیزهایی که همت به آنها گماشته‌اید - و اگر توانستی آنها را پیدا کنی، «فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ»؛ در مقابل پروردگار از همیشه خاشع‌تر باش. خشوع، آن حالت تواضع قلبی و درونی است و با خضوع فرق میکند؛ خضوع این است که انسان در ظاهر، در مقابل کسی اظهار کوچکی بکند اما خشوع آن است که انسان قلباً در مقابل کسی خشوع میکند. هنگامی که به مقصود خودت دست یافتی، در مقابل پروردگارت خاشع‌ترین باش.



دو باب مهم در نهج البلاغه

البته در دنباله هم باز همین‌طور کلمات ادامه دارد و حقیقتاً گهرهای ارزشمندی است که هر کدام را ما عمل بکنیم، مطمئناً به سود ما خواهد بود. و من این را عرض بکنم به شما که در این کتاب نهج البلاغه، همت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به چند چیز است. البته نهج البلاغه کتاب خیلی متعالی و الایی است و حقیقتاً معارف نهج البلاغه خیلی معارف بلندی است اما دو سه چیز در سرتاسر این کتاب، از اول تا آخر وجود دارد. این کتاب هم که [از ابتدا کتاب] نبوده؛ اینها سخنرانی‌های امیرالمؤمنین و نامه‌ها و توصیه‌های او است - که از اینها میشود فهمید در مدّت خلافت امیرالمؤمنین، غالباً هم در مدّت خلافت، امیرالمؤمنین به این چند چیز خیلی توجه داشته‌اند که اینها در خطبه‌ی نماز جمعه‌شان،

۱. سوره‌ی نحل، بخشی از آیه‌ی ۹؛ «... نمودن راه راست برعهده‌ی خدا است ...»

در سخنرانی‌شان، در میدان جنگشان، در تحریر^۱ به جهادشان، در نامه‌شان به معاویه، در نامه‌شان به امام حسن و در نامه‌شان به مالک اشتر متجلی است.

۱) توجه دادن به بی‌اعتباری زندگی دنیا

یکی توجه دادن به بی‌اعتباری زندگی دنیا است؛ این چیزی که باهمه‌ی وضوحش، شاید بشود گفت برای همه‌ی مردم مگر [برای] خصیصینی؛ - بنده به خودم که نگاه میکنم میبینم درمورد بنده هم همین جور است - مورد غفلت است، درمورد اغلب مردم؛ حالا مگر خواصی هستند و مردمان مؤمنی هستند [که این جور نباشند]. خود ماها که [این حرفها را] دائماً به زبان هم می‌آوریم، انتظار اینکه تا یک سال دیگر، تا شش ماه دیگر، تا ده روز دیگر هم زنده باشیم حقیقتاً و بینی و بین الله نداریم، به فکر مرگ هم هستیم - نه اینکه نباشیم - اما در عین حال آن غفلت از حقیقت مرگ و از بی‌اعتباری این دنیا غالباً بر ما گسترده و سایه افکن است. حضرت در این نامه‌ها، در این کتابها و در این به اصطلاح خطبه‌ها، دائماً میخواهند انسان را متذکر بکنند که توجه داشته باش.

شما همه‌ی این زیبایی‌ها، همه‌ی این امتیازها، همه‌ی این زندگی و برخورداری‌ها و آنچه برایتان در این دنیا اهمیت دارد، میگذارید و میروید. مثل چه کسی؟ مثل هزاران نفری که در همین لحظه، در همین ثانیه و در همین ساعت، در مقابل چشم ما و دور از چشم ما دارند میروند؛ مرتب همین طور اسمهای اشخاصی آورده میشود که اینها دنیا را ترک میکنند و از این دروازه عبور میکنند به یک عالم دیگری که «وَأَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَئِي الْحَيَوَانِ»^۲؛ اتفاقاً زندگی حقیقی هم آنجا است. این وضعی که من و شما داریم، در

۱. ترغیب کردن

۲. سوره‌ی عنکبوت، بخشی از آیه‌ی ۶۴؛ «... و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ...»

قبال آنجا مثل خواب در قبال بیداری و مثل رؤیا در قبال بیداری است؛ در عالم خواب هم که بودید خیلی چیزها میدیدید اما وقتی که از خواب بیدار میشوید، واقعیتها را می بینید و آن وقت با چشم دیگری آن رؤیا را نگاه میکنید. وقتی ما به آنجا میرویم، مثل کسی هستیم که بیدار شده و دارد رؤیاهای خودش را مشاهده میکند؛ یعنی همه ی این واقعیتهای محضی که در نظر ما جای تردید ندارد حالت رؤیا پیدا میکند؛ یعنی این قدر آن زندگی واقعی است و این زندگی خیالی است؛ و ما از این دروازه عبور میکنیم. تنها چیزی هم که در آن صحنه و در آن عرصه ی عجیب به درد ما میخورد، فقط و فقط عملی است که برای خدا در اینجا انجام داده ایم. [هیچ یک] از همه ی زرنگی ها و همه ی عقلها و همه ی زبلی ها و همه ی خُلُقِیات گوناگونی که موجب شده ما بتوانیم توفیقاتی را در اینجا پیدا کنیم، آنجا به دردمان نمیخورد؛ تنها چیزی که آنجا به درد میخورد عبارت است از عملی که برای خدا انجام گرفته. البته آن عمل با نیت خودش - که یک امر معنوی است و عمل نیست؛ یعنی عمل جسمانی نیست - و با خُلُقِیات منتهی به آن عمل همراه است؛ [چرا که آن عالم، عالم جزای به معنویات و خُلُقِیات است و آنجا عمل تمام شده. با آن عملی که من و شما اینجا انجام میدهیم - نماز خوبی که میخوانیم، روزه ی خوبی که میگیریم، صدقه [ای که میدهیم] و احسان خوبی که میکنیم، حرف حقی که یکجا برای خدا میزنیم، موضع حقی که یک جا اتخاذ میکنیم - یک حقیقتی در ما به وجود می آید که آن حقیقت در آنجا به درد میخورد، به کار میخورد و تنها چیزی است که بعد از عبور از این دروازه گیرانسان می آید. یکی از چیزها در نهج البلاغه این است که دائماً میخواهند تذکر به این معنا بدهند.

(۲) تقوا

یکی هم تقوا است. تقوا یعنی دائم مراقب باشید؛ معنای تقوا این است؛
مراقب کار.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی